عرض مخصوص وحقگذاری

من بنده که سالهاست ازوطن دور افتاده دست تقدیرم عنان بسوی غر
معطوف داشته است باقتضای حب وطن که خوداز ایمان است پیوسته بیاد
مشعوف بودم . بدین سبب هرجایکی ازهموطنان را دیدار میکردم اول ازو
خاك پاك وطن و ترقیات آن می‌پرسیدم ، تا اینکه سی واند سال قبل ازیاور
بخت باجناب مستطاب اجل اکرم آقای میرزا اسدالله خان ناظم الدوله که امر
فرمانفرمایی خطهٔ فارس سپرده بکف کفایت ایشان است شرف ملاقات دست د
فرمایشات حکیمانهٔ آن وزیر فرزانه که بعلاوهٔ سعادت سیادت بعظمت ق
وجلالت وپاکی نژاد وبلندی همت ودولتخواهی ووطن دوستی و آکاهی ازو
زمان امتیاز کامل برهمکنان دارد درخصوص لوازم ترقیات وطن و تربیت ابن
وطن که به احسن بیان تقریر می‌فرمودند چون آوای سروشی درگوش هو
جا گرفت . مقالات سودمند وترقیخواهانهٔ آن امیر نامورمیل خاطرم را بسو
خامه ودفتر کشانید همیشه ازدور ونزدیك ازپرتو مهر کمالاتش باقتباس نور ه
می گماشتم تا ازتابش مهر معارفش گل ناچیزم همبوی گل آمد .

پس اوقات خالیهٔ حیات را که بس عزیز است بترجمه وتألیف مصرو
داشته بانتشار بعض آثار نیز ازفضل خداوندی توفیقیابی حاصل آمد .

لهذابی هیچ تملق وچاپلوسی که در روش بنده بس ناپسند است محض اد
مراسم حقگذاری این کتاب رابنام نامی آن وزیر پاك ضمیر موشح داشته درنها
فروتنی بفرکاه بلند شان تقدیم مینمایم .

امید که این تحفهٔ ناچیز که سبب تقدیم آن فقط رعایت رسوم حقگذاری اس
درنظر بلند آن منبع کمالات صوریه ومعنویه مقبول ومستحسن افتد . واز
ذرهٔ بیمقدار بدآنمهر منیر فلك سیادت محقر یادکاری بوده تا سالیان دراز س
ابقای نام گرامی آنجناب گردد .

نام نیکو گر بماند ز آدمی   به کز و ماند سرای زرنگار

کمترین عبدالرحیم بن ابوطالب نجار تبریزی

سفینهٔ طالبی
یا
کتاب احمد

جلد دوم

از خامهٔ

(عبد الرحیم بن ابو طالب نجار)

باذن نظارت جلیلهٔ معارف

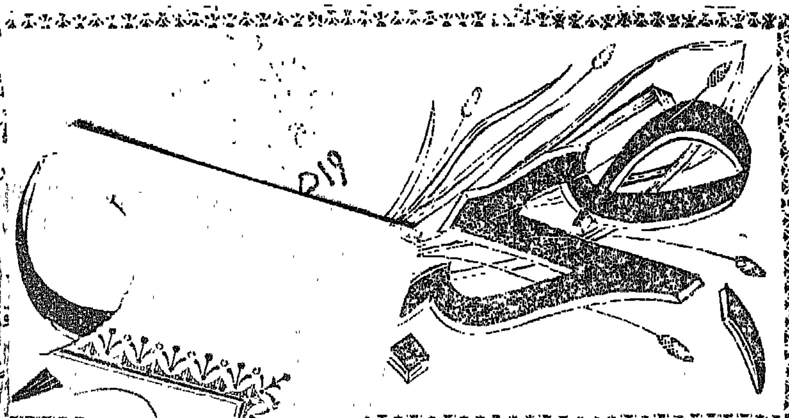
Imprimerie Akhter

در مطبعهٔ اختر چاپ شده

اسلامبول

١٣١٢

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان



ایران • جوشیدن آب وگداختن سرب درکاغذ • کار خانا
شرحی از تغییر آب • بعض قواعد عجیبهٔ فیزیاء

امروز احمد از مکتب آمد گفتم درس
ادب که طبیعت اطفال خوش بخت ومعقول اسـ
چهار ماه است به مکتب جدید می‌رود عجب تر
دوستداران وطن که بنای مکتب طرح جدیدر
ودرعرض سال ۱۳۱۱ — ۱۳۱۰ هجری سنه ۳ ... ۱۸۹۴ میلاد
یکباب مکتب مقدمات درتبریز دایر ساخته اند ... خداوند ذوالجلال
مسئلت صحت واقبال نمودم . از خواندن احمد وزبان شیرین اومحظوظ میشـ
...ور می‌گشتم . زیرا که وظیفهٔ پدری فقط منتهی به تربیت وتعلیم اطفـ
درنظر بلندعلوم است نیل آرزوی صواب واجرای وظیفهٔ ماموره به همه
ذروهٔ بیمق آیند است . درملل متمدنه به حکم وجوب قانون که مبنی به امرو
ابقای نام، (اطلبوالعلم من المهد الی اللحد) است همه کس باید اطفال خودرا
...ندن ونوشتن بیاموزد، اگر کسی طفل خودرا به مکتب ندهد
بی سواد از اکثر امتیازات تمدن محروم می‌ماند، هیچ کس به او
...کند، واگر دختر است شوهر نمی‌کند، درهیچ جا ...ی
...نوکری قبول نمیکنند، به خدمات جماع...

باهان ... عمل ... به ... گذاشته

رۀ بلدیه یاتحویلداری وعضویت مجلس حفظ‌الصحه ومجالس قضاوت بام انتخاب نمی‌نمایند . این است که درملل همجوار عموم سکنه وضیع وشریف، شهری ودهاتی محض اینکه استخفـاف محرومیتهای را حامل نشوند همه صـاحب سوادند روزنامه میخوانند ودرمسائل ایر وطن رأی وعقیده دارند . علمای ملت که پدر روحانی وطن مدتی است رابطهٔ خودرا ازموهومات آسمانی به معلومات ومحسوسات وتربیت لابدمنه امروزی ابنای‌وطن معطوف داشته اند، اصلاح عیوبات لانهٔ انهارا بواسطهٔ روزنامهها که درهر ده پنجاه خانه واری به عنوان متنوعه یع ومنتشر است نشان میدهند . آنهارا ازوخامت تنبلی وکاهلی متنبه مینمایند، دانستن‌قدروقت گران‌بهای‌انسانی، ومعنی ادب، وقبح عصبیت، وحمق اسراف لزوم درالبسه واطعمه، وتشویق ترقی صنایع، وعملیات وطن، ومحسنات استعمال آنها، وتشریح تجاوز حقوق، وظلم رؤسای جزؤ وکل مستحضر میدارند . واز این مواعظ حسنه درمیان ملت یك وحدت کامله وتنسیج ملیه بعمل آید وسعادت افراد بیك هیئت جامعهٔ برکات عمومی مبدل گردد . هرشخص مکلف وظیفه وحقوق خودرانسبت بوطن‌خود، به مذهب خود، بجماعت‌خود، به رؤسای خود کاملاً میدانند . زیرا که از طفولیت درمکتب حالی‌شده وازامتحان خود ملکه نموده که غیرت ومنیت وعصبیت بشری فقط درحفظ سربستهگی وطن، وناموس وطن، وازدیاد ثروت وطن، وتربیت اولاد وطن، واحترام مذهب ورسوم وطن است وبس (۱) احمد درس خودرا تمام نمود تحسینش کردم

[۱] ما ایرانیها در جزء هزار بدبختی دیگر از محبت مقدسهٔ وطن یکجا بیگانه شده ایم وقت فلسفی قدیم که میگفتند « این وطن مصر وعراق وشام نیست * این وطن شهریست که اورا نام نیست » حالا باید بفهمیم این وطن که وظیفهٔ ما در حفظ او وترقی او هر نوع فدا کاری وجان سپاری است (ایران‌است) که اسامی شهرهای معروفش شیراز واصفهان ویزد وکرمان وکاشان وطهران وخراسان وقزوین ورشت وتبریز وخوی وسایر ملحقات اوست . اگر مسلمانیم بایدفرمایش حضرت ختمی‌مآب‌صلوات الله علیه وآله رادرفتح مکه بیاوریم ومتذکر بشویم وقتی که از سرا پرده اجلال که در بلندی مشرف به حرم برای حضرتش زده بعداز ادای نماز شکرانه باقر پیامبری وجلال ذو الجلالی بیرون آمده وروبحرم نموده خطاب فرمودند مکه تو وطن منی من ترا چون جان‌خود دوست‌دارم سکنهٔ تو ابنای وطن‌من هستند من انهارا همان ستم که پدران مهربان به پسران خویش خواهند ولی کفار قریش قدر مرا ندانستند ومرا مجبور نمودند که لوای فتوحات وهدایت خودرا در ملکی دور ازساحت تو بر افرازم بعد ازان فرمودند (مکه حرم خدا است پی صید او دویدن ونبات اورا دریدن جایز نباشد)

پدر ومادرم فدای چنین پیغمبر پاك بادکه محبت وطن‌را بزبان‌فصیح وبیان واضح به پیروان وامت خود توصیه فرموده (گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو) خداوند دل دانا وگوش شنوا بما بدهد که به پیغمبر خود تاسی نمائیم .

ودعا نمودم گفتم نورچشم من می‌بینی که از تعلیم چهارماههٔ مکتب جدید
از محمود که سه سال است به مکتب قدیم میرود بیشتر تعلیمات تحصیل نموده
وزبان نمسه وفرانسه وانکلیس را می‌فهمی اکر پارهٔ معایب این مکتب را که
تومیروی باتغییر الف‌بای ما اصلاح نمایند نتیجهٔ اومثل آفتاب برمنکرین نیز می‌تابد
وظلمت صرف را روشن میکند. آنانکه تغییرالف با ووضع تعلیم (زبری) را که
طبیعی وشرعی است محض اینکه نقض فضایل افسانه خوانی انها است منکر بودند
ودرعدم ایجاد اومتشبث انواع وسائل بی شعورانه میشدند حالا مثل خفاش
از ضوء شمس معرفت اطفال هفت سالهٔ مکاتب جدیده منزوی میشوند وفقط
درظلمت لیالی جهل مستمعین خود شان طیر ان کورانه نموده سر وصورت خودرا
بدر ودیوار مدافعه میزنند. متعلمین مکاتب جدیده درنه ساله‌گی تاریخ وطن،
وقواعد تکالیف واجبهٔ امر دین، ومقدمات علم هندسه وحساب، وجغرافی
وفیزیك وکیمیا وادبیات را بالسنهٔ چند آشنا هستند . ودرپانزده سالگی علم حقوق
وعلم حیات را (آکنوم) کامل تحصیل نموده فارغ میشوند (ولی طلاب هفتاد
سالهٔ ما هنوز درباب طهارت مشغول تغییر عبارت هستند وازعمق دره‌های
بی‌ته احتیاط وسیلهٔ نجات میجویند) .

احمد گفت آقا تعلیم لسان ترکی عثمانی وروسی که مجاور وطن ما هستند
عیب ندارد تعلیم زبان انکلیس ونمسه وفرانسه که از سرحدما دوهزار فرسخ
دور هستند برای اطفال ایران چه لازم است وایرانی چه ربطی با آنها دارد.
گفتم همین کج فهمی وجاهلی است که مارا باین ابتذال فوق‌الکلام رسانیده
اطفال شصت سالهٔ مانیز بیشتر در این عقیدهٔ فاسده اصرار داشتند ازغشاوهٔ
سامعه وباصره هجوم ملل اجنبی را که چون سیل بنیان کن دور مملکت مارا
گرفته وهرساعت نزدیکتر میشوند نمی‌بینیم واحساس نمی‌کنیم وآواز هل من
مبارز آنهارا نمی‌شنویم اینست که آسوده نشسته ایم ونمیدانیم که وطن ومذهب ما
از جهل ما درمعرض خطر هولناك واقع شده . پنجاه سال قبل ازاین
از (طهران) تا (لندن) و (پاریس) چاپاری چهار ماه راه بود حالا اگر
از (طهران) تا (رشت) راه آهن داشته باشیم روزششم وارد پطربورغ ولندن وویانه
وبرلین وپاریس میشویم واگر راه آناطولی یا آسیای کوچك را تمام نمایند

از طهران سه روزه بمحمل شام میرسیم دراین صورت کدام بی‌شعور میتواند منکر بشود که فرانسه وانکلیس مجاور مانیست. یانداند ونفهمد که ازاردبیل باین صعوبت راه به تبریز آمدن کاهی دوانزده روز میکشد درمیان طهران وقزوین وتبریز درزمستان میشود یکماه معطل شد . ولی از طهران وتبریز درهمه فصل سال منتهای معطلی سفر پای تخت دول معظم از شش به هفت روز میرسد وانکهی حیثیت ثروتی ما ممقتضی دانستن السنهٔ خارجه است زیرا که وطن ما بجز سواحل دریای خزر از اراضی مخصوصه معدوده نیست غیر از میوهٔ خشك از قبیل کشمش وبادام مال بیرون بری نداریم برنج وپشم وابریشم ما قابل ذکر نیست. پس برای فروش میوه‌جات خود خریداری یابازاری لازم داریم معلوم است این بازار واین خریدار در آسمان نیست همان ملل مجاور ماست آیا در این صورت یادگرفتن السنهٔ آنها که بتوانیم بی واسطه کلمات خودرا مبادله نمائیم لازم است یانه ؟وایرانی باید باآنها ربطی داشته باشد یاخیر ؟ قریش که هر ساله ازمکه به تجارت شام میرفتند چون تجارت شام دردست یهودیها بود همه لسان عبری را آشنا بودند . احمد گفت آقا پس قالی وپنبهٔ ما مال التجاره نیست؟ گفتم خوب بود که این مسئلهٔ جگر سوزرا نمی پرسیدی بلی یکفقرهٔ عمدهٔ مهمه قابل هر نوع تمجید وستایش قالی ایران است همه عالم خریدار او بودند فرنکیها به این جواهر پشمی حسد بردند الوان مصنوعی اختراع کردند تجار مسلمان نمای جاهل ما آن الوان قلب را برای نفع دنیای خودشان در مملکت ترویج دادند هم نقص بزرك بعمل صباغت وفروش الوان ثابتهٔ مملکت وارد نمودند وهم قالی مارا درانظار بی قرب کردند حالا هیچ کس نمیخرد وازآن جهة که کاسد شده قالی بافها نیز از قماش و نقشهٔ او هرروز میکاهند تا ارزان تمام نمایند وبتوانند بفروشند شعبهٔ ثروت به این اهمیت که افتخار عملیات ومال التجارهٔ ایران بود کان لم یکن منسوخ کردید وانانکه برای نفع چند روزهٔ خود بادعوی اسلامیت به تضییع ثروت وطن وترویج فروش مال قلب اجنبیها کوشیدند لعنت ابدی تاریخ را برای خود یادکار کذاشتند (ذلك هوالخسران المبین) بازار پنبهٔ ما بهمین قرار مخصوص روسیه بود در روسیه با اطلاعات آخری هرساله یك کرور خروار پنبه بکار خانهای

نساجی نخ ریسی مصرف میشود [۲] وطن ما اقلادهیك این مبلغ رامی توانست ببازارروسیه نفرستد . بدبختانه از یکطرف تغافل کارداران واز یکطرف تکاهل پنبه کاران مملکت دست بهم داده در این عالم ترقی که (زلویس) هانیز توسعهٔ بدایره تمدن وتجارت خودشان داده‌اند درتصفیه و نجابت تخم و تاچه بندی وسهولت راه حمل ونقل که بتوان‌زودتر وارزان ترپنبهٔ‌مارا بخارجه فرستاد ذرهٔ اقدامات بکار نبردند . واز یکطرف ممالك پنبه خیزاجانب بخصوص مملکت‌مخصوبهٔ وسیعهٔ (امریکا) ده مقابل بزراعت پنبه و خوبی وارزانی اوافزودند [۳]

واز یکطرف‌علما ووطن پرستان ملت‌روس دولت رامتنبه‌نمودند که‌ما محتاج پنبهٔ مملکت را در داخله بعمل آورد تا هر ساله پنجاه کرورتومان ثروت یعنی روح مملکت وملت بخارجه نرود . دراین بین ممدنیل آرزوی ملت روس شدیم محال ایروان وقفقازوهمه آسیای وسط ازدریای خزرتا دیوار چین بابلادمعروف

[۲] رنك طبیعی‌پنبه سفید برف وبعضی مایل بزردی وکبودی وسرخی وخاکستری‌میشود. درمملکت امریکا وافریقاوهندوستان واسپانیا وما کادونیه وایتالیاوترکستان‌وایران وقفقازبعمل آید شعرهای پنبه باذره‌بین‌تارهای مسطح شفاف است طولش از (۱۳) تا (۳٦) میلی متر وپهنش از (۱۱) تا (۱٤) میلی متر میشود هر قدر طول شعر (والاکون) بیشتر است کران تروخوب تراست نخ انها بادوام وبسیار ظریف میشود این‌فقره یعنی طول شعر در پشم نیز اول شرط خوبیست وسبب کرانی بها می باشد) (میلی متر قسمت هزارم متریا تخمیناً ذرع شاهی است)

[۳] [illegible] مملکتیکه عبارت از چندین دولت جمهوری است تفصیل اورا در جلداول کتاب احمد نوشته ایم این مملکت که یك قسمت او باسم امریکای متحدهٔ شمال یادولت (اتازونی) معروف است درعرض شصت سال انقدر ترقی نموده که‌الان مادر جهان محسوب میشود یعنی اکر زراعت عالمرا ترك نمایندآن مملکت‌همه‌دنیارامیتواند از کندم وذرت خود غذا واز پنبهٔ خود لباس‌وازمعادن‌خود طلا ونقره بدهد این دارالعلم‌عالم‌نوعی‌ثروت‌دنیارا دراین‌مدت‌قلیل‌برخود جلب نموده‌که سکنهٔ اودر بیست سال اخری (۲۵ ملیان) افزوده شده شهرهای صد هزار نفری بیست سال قبل از ان از ده تا بیست بار به این عدد علاوه کشته اکثر متمولین آنجا سالی پنج کرور تومان مداخل دارد . از کجا درعرض شصت‌سال‌یك شخص میتواند پانصدکرور تومان پول جمع کند معلوم است‌از علم ٬از کفایت ٬ازغیرت٬ ازراستی٬یك صحرای وسیعه دویست‌فرسخ مربع‌را قنات میکشند شرکت تشکیل میکنند راه آهن میسازند معادن در میاورند بعد ازان سالی صد کرور نقره میفروشند وپنجاه کرور پنبه میفروشند وسیصد کرور تومان کندم میفروشند وبا این وسایل قدرتیه ثروت عالمرا بوطن خودشان جلب می نمایند ملت ما در دست اسیا بیهای‌سه هزارسالهٔ خود تا امروز نیز اسیرمیماند ودر کریوه‌های آدم کش خود زنده‌مدفون میشود وتنبلی خودرا با این کلمات تشویق میکنندکه دنیا برای کفاراست وآخرت برای ما است انجا همه فانی است وانجا همه باقی در این جا باید خاك بخوریم ذلت بکشیم تکدی نمائیم‌تادرانجابه سلطنت جاودانی برسیم ونمیداند (زین سوی اجل چه کونه باشی * زانسوی اجل چنان‌بمانی)

تاشکند و سمرقند پای‌تخت پادشاه مبرور امیرتیمور معروف و بخارا و خیوه واخال ومرو تاده فرسخی خراسان بدولت روس مسلم گردید فوراً صحرای وسیعهٔ ترکستان را قنات کشیدند ازامریکا تخم پنبه آورده به سکنه بی پول قسمت نمودند اشخاص عالم ومجرب برای تعلیم وتشویق پنبه کاران مأمور کردند طریقه وآداب این زراعت نافعه را بالسان قوم وبیان سهل وساده طبع وانتشار دادند سلم فروشی راکه رعیت فقیر از فرط احتیاج بایست حاصل خودرا پیشکی بمتمولین بی انصاف بفروشد غدغن نمودند وبانك زراعت بازکردند به زارعین دروقت لزوم مبلغی باتنزیل صدی سه قرض میدهند که بعد از فروختن حاصل خود وام خزانه را ادا نمایند .

از نتیجهٔ این مساعی متحده دولت وملت که حکما و وجوبا باید درهمه جا همعنان بروند حاصل پنبه درداخلهٔ روسیه نصف محتاج الیه مملکت را بالغ گردید الآن نیز هرساله ازجانب وزیر زراعت و فلاحت ووزیرداخله مامورین باعلم وغیرت ممالك وسیعهٔ ترکستان را میگردند هر جا اراضی بایر مستعد زراعت پنبه است سکنه می نشانند تخم و پول واساحهٔ زمین کاوی میدهند اگر کم آب است قنات میکشند ومزارع جدیده احداث مینمایند . ازپنبهٔ ایران حالا یکجا مستغنی شده اند روز بروز بقیمت نازل ترمیخرند و فقط به کارخانهٔ کرباس زبر وکاغذ سازی مصرف میکنند بعداز اندکی پنبهٔ مارا مطلق خریداری وبازاری نمیماند وپنبه کاران ما آسوده میشوند .

احمد گفت آقا چندی قبل از این یاد دارم که شما از بیرون آمدید از بغل خود روزنامهٔ درآوردید مارا دعوت نمودید وگفتید بیائید بیائید رجال آیندهٔ این وطن بیائیدبدوید شادباشید امروز تاریخ احیای یك شعبهٔ مهمهٔ ثروت مدفون ملتی است . اعلاحضرت اقدس همایون الوان مصنوعی را غدغن فرموده که وارد مملکت نشود واحدی در صبغیات استعمال نماید . گفتم صحیح است پیر ارسال بود افسوس که آن شعف وسرور باهزار مژده های مسرت انگیزدیگر ماباسیار زود مبدل به یأس وافسوس گردید .

سابق به خاك عراق ومازندران تخم پنبهٔ امریکا را نیز دادند درطهران کارخانهٔ نخ ریسی باز کردند درمازندران کارخانه قندریزی احداث نمودند .

شخص بزرگواری که مؤسس این بدویات نافعهٔ محیی وطن بود ودر کمال سرعت وثبات دراستقرار وتوسعهٔ آنها میکوشید علی الغفله شربت وفات نوشید . وهمهٔ اقدامات او باخود آن مرحوم مدفون خاك فراموشی وحق نشناسی ما گردید. ومیتوان گفت سرنوشت وطن محبوب مابحکم تقدیر تغییر یافت (تاریخ میشناسدکه آن شخص بزرگوار که بود) وانهگهی این طور احکام واقدامات محیی وطن وقتی مجری میشود که تبعه طالب اوباشدومعنی وفائدهٔ اورابفهمدوگرنه حکومت که قیومی یك ملت نابالغ را متعهد شده در اجراء واستقرار اوامر خود ابراز استقامت وکفایت نماید علاوه براین احکامی که درطباع عموم سکنه تاثیر خاص داشته باشد بایداز روی اساس شرع مبین وضع شده بهصحهٔ مجتهدعصر موشح گردد وازدستگاه قانون برآیدودردستگاه مخصوصی اجراشود انوقت بدویات نافعهٔ وطن وقواعد ملکیه از فوت یا تغییر شخصی تلون نیابد وتحویف نپذیرد . اینست که احکام مملکت ماپنجاه سال است ازجهل ماقبل ازاجرا ثبت دفتر فراموشی میشود . درغدغن الوان قلب رنگها را از هر جابود ضبط نمودند بعد ازیك هفته مأمورین یعنی خاینان دولت وملت به اشخاص چندفروختند باز بهمان قرار بالانحصار بدو مقابل قیمت اولی مبایعه‌شد . ملت ما باید بداند وبفهمد واحساس نماید که هرگاه رنك قلب استعمال مینمائیم عملیات خودمانرا فاسد میکنیم

اگرسوختن فنارهای کوچه‌هاوروفتن اسواق وفرش معابر وپاکی آب حمام هارا نه پسندیم خودمان درتاریکی وگل و عفونت میمانیم . اگر مکتب نداشته باشیم اطفال مابی سواد میماند . اگر شرکتها تشکیل ندهیم صنایع راترقی و ترویج نه نمائیم . منسوجات وطن خودمان را نپوشیم . واز کبریت گرفته تاکاغذ محتاج فرنگیها نشویم . وهرروز اسباب نوظهور به کارخانهٔ آنها سفارش بدهیم ومال اجنبی را که هیچ کدام درخور مقتضیات مانیست ترویج نمائیم ثروت یعنی روح خود مارا باجنبیها را یکان میدهیم وماحتاج هستیم . اگرمااستعداد حفظ وطن ومقبره های اجدادی خودمانرا نداشته باشیم پیش چشم ما مهاجرین اجنبی استخوان اجداد مارا کنده درجای آنها بازیگرخانه درست خواهد نمودنه استخوان دیگران را زیراکه خانه خانهٔ ماماست نه خانه دیگران . پس باید چشم غیرت را باز نمائیم وگوش ناموس به آوازخیر خواهان عاقل وطن بداریم ترهات اشخاص مغرض ومفتن را

گوش ندهیم همه اقدامات نافعهٔ دولت را تقویت نمائیم واز روی قوانین اداره خانهٔ خودمان راکه اجرای اوامر شرع شریف وحاوی جمیع جزئیات تمدن وتشخیص حقوق فردی وعمومی وسد تعدیات اقویا برضعفاء وظالم برمظلوم است نه اینکه ممانعت نمائیم بلکه جبین تضرع بخاك تعبدسوده استدعا بکنیم وازروی علم وبصیرت مملیت خودمان را درروی اساس شرع قوی وبنای محکم اسلام منظم نموده باخلاف خود یادکار بگذاریم وبگذریم وگرنه بخداوند ذوالجلال که اخلاف ما ازاین جهل وبی علمی ونداشتن قانون مملکت وندانستن حقوق وطن محبوب در آینده خانه شاگرد ونوکروچوبان ملل اجنبی میشوند . حالت وحیثیت آنهـا تابع میل مهاجرین گردد آوازمناجات واذان صبح منارههای مساجد بخواب نوشین خانمهای انها صدمه میزند وغدغن میشود صدای نا قوس بانك مؤذن را عوض میکنند سر هررهگذر میکده هـا بازگردد . وپرده گیـان مامجبوراً برو باز میگردد وبحکم (الغالب قادر) شریعت پاك مایکجا ازمیان میرود انوقت ندامت کسـانیکه برای دنیای پنج روزه وتصرف املاك مردم به اسم آسمان ساطانی میکنند وهروقت درمملکت اسم قانون وتربیت برده میشود بدوناینکه بخوانند وبدانند وبفهمند که این قوانین فقط برای حفظ ناموس ملت وتقویت شریعت واحترام قران مجید است نه تقلید فرنگیان یاالعیاذبالله اجرای رسـوم مخالف دین پاك اسلام علی رؤس الاشهاد خود کشی مینمایند وشریعت را درخطر میدانند ونور آفتاب عدل را که میخواهدافاق وانفس را منور نماید ودست ظالم را ازسرتبعهٔ مظلومه کوتاه کند وقضاوت مردم رامطابق اوامر مقدسهٔ اسلام بداردباهزار تن واستادی خاموش مینمایند وافسانههای بیفروغ خودرا دروسطالسمای جهل قوام بی لجام نیر اعظم میستایندوحافظ اسلام بقلم میدهند.فایده نمیدهد جبرئیل قهر خداوندی مشتی بدهنشان کوبد وگوید (الان قدندمت وماینفع الندم) بعد ازان میدانندکه اگر ما برای خودمان قانون وضع نمائیم اساس او شریعت پاك اسلام ونصوص مقدسهٔ قرآناست . واگرهمین غفلت را اندکی امتداد بدهیم (حریفانرا نه سرماند نه دسـتار) اجانب برای ما قانون وضع میکننـد ومارا مجبور تعبـد مینمایند ولی نه ازروی شریعت پاك اسلام انوقت دین از دست اخـلاف ما بدرستی ومادام الدهرمثل بلادحواشی مملکت ما بیرون میرود (فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

درین بین محمود واسد وماه رخ وزینب وارد شدند دور میز کتابت سر
گرفتند از مسکو ذره‌بین جدید آورده ام یك قطره آب كل الود تعبیه نمود
گذاشته ام حیوان عجیبه وغریبهٔ که درمیان یك قطره شنامیکند نشان میدا
اطفال مشغول تماشاشدند یکی از دست دیگری میکشید اگرچه عجلهٔ مذمومه
از اطفال نیز ناپسند است از حالت همهٔ انها ابراز میشد ولی هیئت جامعهٔ ان
عالی دارد به عقیده من دردنیا لذتی بهتر از تماشای اجتماع چند طفل خو شکل
ومؤدب وشیرین ولطیف که سرهای همه چون غنچهٔ ناشگفته دریکجا بر
پیوسته وپیرامن چیز غریبی مشغول تماشا میشوند نیست. مگر استقبال پسری که
در ۲۲ سالگی تحصیل خودرادرمدارس عالیه تمام نموده بعنوان معلمی بخانه خود
برمیگردد . قدری تماشا نمودند احمد گفت من حالا بشما چیز غریبی نشان میدهم



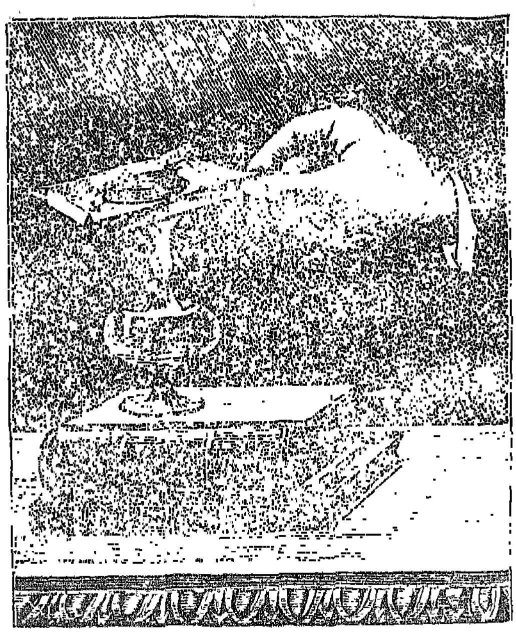
(شکل ۱) ...

ودرمیان کاغذ آبرا میجوشانم رفت ازاوطاق خود (لامپ الکؤل) را آورد (لامپ الکؤل چراغ جوهر ناز است که در همه امتحانات چون دو ندارد و خوب میسوزد استعمال میکنند) حوضك كاغذیرا كه قبل از وقت حاضر نموده بود نخ بسته از چوبی آویخت میان حوضك آب ریخته و لامپ را گذاشت بزیرش اب بعد از چند ثانیه بنا کرد بجوشیدن (رسم اول)

اطفال تعجب نمودند محمود گفت اینکه تو نمودی بدیهی است من درروی کاغذ میتوانم سرب را آب بکنم احمد اثبات دعویرا طالب شد محمود سرب را گذاشت روی

کاغذ مقوی بنوع استادی گرفت روی شعلهٔ لامپ، سرب بعد از اندکی بنا کرد بگداختن. احمد مغلوب شد من هر دو را تحسین نمودم محمود خود را با احمد می ستود و از غلبهٔ خود خوشنود بود . احمد گفت من خیلی کارها میتوانم بکنم که تو قادر نیستی محمود گفت من میتوانم آبرا بی آتش بجوشانم که معلم تو هم نمی تواند.

احمد قبول نکرد بالاخره نذر نمودند که اگر محمود بتواند احمد جعبهٔ رنك واسباب نقاشی خودرا به محمود بدهد وگر نه محمود قطعهٔ میرعماد خودرا که از روی او مشق میکند دادنی باشد. محمود رفت از اوطاق خود آهك بخته آب نخورده که قبل از وقت بدرشتی دانهٔ نخود بارچه‌ها نموده حاضر داشت آورد استکان نصفه آبرا گذاشت پیش احمد چند پارچه از آهك انداخت میان آب فورا آب بنا کرد بجوشیدن احمد چون نمی دانست که آهك بخته‌را هرقدر درجای بی رطوبت نگهداری حرارت مستترهٔ خودرا حفظ میکند متحیر شد



(شکل ۲) اقا محمود سرب اتوی کاغذ می گدازد

معلوم است بی تعویق بنذر خود وفا کرد جعبه را آورد گذاشت پیش محمود ولی چون جیز قطعه واسباب نقاشی وترسیم او بود از مغلوبیت خود ورفتن جعبه متأثر شد . محمود از حالت او دریافت جعبه‌را به احمد پس داد و گفت تو برادر محبوب منی هرگز اسباب تعلیم ترا نمیگیرم بردار بتو بخشیدم همینکه بعد از این هر چه میشنوی منکر مباش صبر بکن دقت وتعقل نما اگر نفهمیدی طالب

ازجوشیدن وگرمی آب میگردد . دراین جایك تجربهٔ بدیع دیگر نیزهست هرگاه دراین حالت یعنی وقتی که قطرات آب کرویت یافته ومیان فنجان آتشین دور میزند وتبخیر میشود میان فنجان را باحامض فحمی سخت پر بکنیم چون تبخیر حامض فحمی از آب سریعتراست همان لحه حامض فحمی تبخیر میکند درمیان فنجان شصت درجه برودت بعمل آید وهمان قطرات مدور منجمد گردد وما درطرفة العین ازمیان آتش میتوانیم یخ برداریم . عجب تر این است که بخار گرم عضو آدمی را از آتش بدتر میسوزاند . مثلابادست همه کس میتواندآتشرابرداردوزود بیندازد ودست خودرا نسوزاند ولی هیچ کس دست خودرا بمنفذ بخار سماور نمیتواند نزدیك ببرد زیرا که دراین جا خود بخار که در سایر مواقع وسیلهٔ حفظ عضو از سوختن میشود عضو آدم را میسوزاند (مثل این فقرهٔ عالم فزیك درعالم تمدن نیز هست هرگاه داد خواه خودش بیداد گرشود یابعبارت دیگر شخص حافظ حقوق مردم بنای بی حسابی وسلب حقوق بگذارد وپاسبان دزدی بکند درآنوقت حرارت آن آتش از جمیع حرقیات ظالمیه بیشتر گردد ووجود اعضای هیئت جامعهٔ ملت را پاك بسوزد وخاکستر آنها را بروی زمین میپاشد چه گونه که در اکثر جا باچشم خودمان می بینیم) احمد گفت اقا از سرعت تبخیر حامض فحمی سخت چه گونه درلحهٔ حرارت باآن شدت سلب شده وبرودت درجهٔ انجماد بعمل میآید گفتم واضح است که اجساد در حالت تبخیر یا باید حرارت غریزی خودرا صرف نمایند یادرعدم اکتفاء حرارت محل خود را جلب نمایند و هر قدر سرعت تبخیر جسد مایع یاغیر مایع بیشتر است صرف حرارت غریزی یا محلی نیز بهمان درجه بیشتراست . اگر در تابستان بسطح خانه آب بپاشیم همان ساعت خنکی هوای خانه را احساس میکنیم زیرا که آب بنای خشکیدن میگذارد یعنی مبدل به بخار میشود واز حرارت هوای خانه بقدریکه درخور تبخیر اوست جلب میکند واز این جهت هوای خانه خنك میگردد .

هروقت از آب گرم بیرون آییم دربدن خودمان چائیده گی احساس مینمائیم
[illegible]

واز حرارت بدن به بخاری خود مصرف مینماید وتنزیل حرارت بدن مورث چائیده‌گی ما میشود. بعد از انکه خشکانیدیم دیگر احساس برودت نمیکنیم . درممالك گرم سیرعربستان وایران واسپانیول کوزهٔ از گل میسازندکه آبرابیرون میتراود وهمیشه بیرون کوزه تراست آبراتابه این کوزه‌ها ریختند بعداز اندکی خنك میشود زیرا که رطوبت بیرون کوزه در تبخیر است وازحرارت آب کوزه مصرف میکند وخنك مینماید . اگر خواسته باشی آب زود سرد شود کوزه یاشیشهٔ پراز آبرا بدستمال ترپیچیده مقابل باد بیاویز هرچه سرعت خشکیدن دستمال روی ظرف سریعتراست خنکی آب ظرف بیشتر است. وقتی که ماعرق کرده‌ایم نباید بهوا بیرون بشویم یا مقابل باد بایستیم سببش واضح‌است رطوبت عرق بدن ما که میخشکد از حرارت بدن ما جذب‌مینماید حرارت داخلهٔ بدن تنزیل یابد اگر هوای خارج غلبه نماید آنوقت البته سرما خورده ناخوش میشویم. هرگاه به کف‌دست خودمان (یفیرگوگرد) [٤] بریزیم چون ازاجساد سریع التبخیر است فورا متصاعد گردد یعنی مبدل به بخاری‌شود کف دست ما احساس سردی میکند . بخار یفیر گوگردرا می توان بواسطهٔ بادزن به کاسهٔ پر از آب دمید و آب را منجمد ساخت این را هم باید بدانی که تبخیر فقط مخصوص مایعات نیست اجساد سخت نیز تبخیر میکند اگرقدری (یود) میان شیشه بگذاریم بعد از اندکی میان شیشه پر از بخار سرخ رنك می‌شود ومشهود می گردد . کافور وسایر عطریات همه تبخیر می شوند زیرا که انتشار نکهت

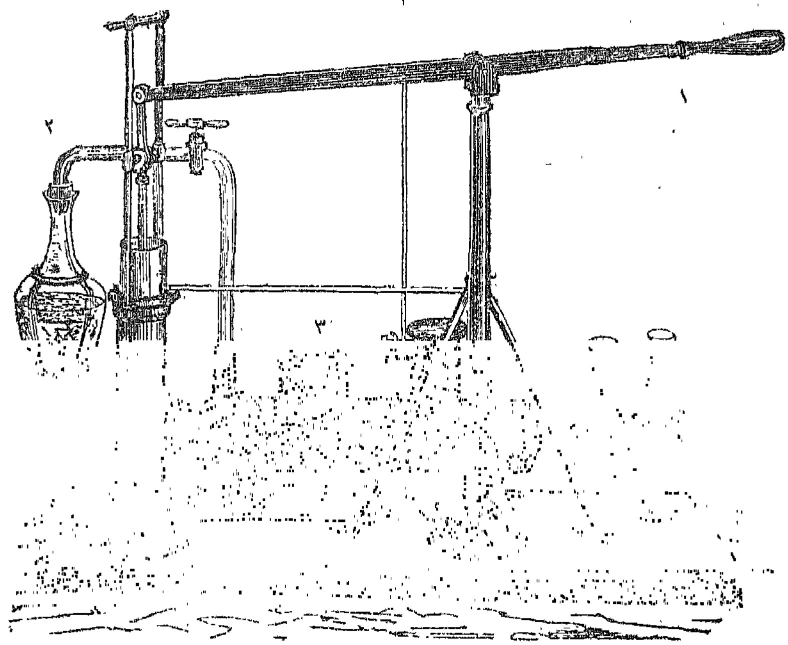
---

(٤) اثر یا یفیر در اصطلاح علما قوه ایستکه بوزن وتحقیق نیاید میان فضارا علو نموده‌مدیر نور والکتیر ومحرك‌جذب ودفع واساس استحالهٔ کبیرهٔ کونیه میباشد (یفیر) که مادراینجا ذکر میکنیم عبارت ازمایع رقیق‌است که‌یفیر کوکردکویند درکئول‌وحامض‌کوکر دتقطیرمیکنند درمیان (معدنیات) بسهولت حل میشود قدر جزئی‌اوبه آدم مریض چون دوای مبهی محرك است مثل شراب اما بیشتر خوردن اوموجب سکر شدید ومعد موت است استنشاق (یفیر) مثل جوهر تریاك بیهوشی شدید میاورد یفیر خالص در (۳۵) درجه سیلیس میجوشد چند بارازاب سبکتراست در (۳۱) درجه برودت منجمد میکرددآب قسمت پانزدهم خودرا ازیفیر درخود حل مینماید امایفیر آب بسیار جزئی رامیتواند درخود حل نماید درهمه دواخانهامی فروشند وهرجا که درنوشته جات مطلق اسم (یفیر) برده شود منظور همین‌یفیرکوکرداست‌نه یفیر روح الارواح‌یامحرك‌القوی‌است.

بواسطهٔ تبخیر آنها است . یخ و برف نیز خیلی زود تبخیر میشوند. پس از اینها معلوم شد که اجساد دارای دو حرارت اند یکی حرارت ظاهر و یکی حرارت مخفی حرارت ظاهر معلوم است .از جمله حرارتهای مخفی یکی هم حرارتی است که اجساد درحالت بخاری خود مصرف میکنند یعنی میگیرند اما مخفی می نمایند و معلوم نمی کنند واز روی تحقیق معلوم نموده اند که برای تبخیر صد مثقال آب جوشنده آنقدر حرارت لازم است که با آن حرارت می توان پانصد مثقال آب سرد را جوشانید یعنی از درجهٔ صفر بدرجهٔ هشتاد آورد این حرارت را که در بخار شدن آب مصرف شد حرارت مخفی گویند زیرا که آتش داد و آب گرفت . اما میزان الحراره نه نمود . چون آب سرد را که روی اوجاق بگذاریم و میزان الحراره درمیان او نگهداریم از درجهٔ یك متدرجاً نقدر گرمی آب تا درجهٔ هشتاد که آب بنا می کند بجوشیدن همه را میزان الحراره نشان میدهد ولی بعد از جو شیدن هر چه آتش را زیاد نمائیم بیشتر از هشتاد درجه نمی نماید تاآب همه جوشیده وبخار گشته تمام میشود پس حرارت زیاد که آب میگرفت وصرف تبخیر خود می نمود ان حرارت را از ما پنهان میداشت هر گاه ما آن حرارت را خواسته باشیم از آب پس بگیریم باید بخار اورا ضبط نمائیم وتبرید بکنیم آنوقت بخار مبدل بقطرات مائی میشود وحرارت مخفی یا مستترهٔ خودرا آزاد مینماید همین طور است اجساد مایعه که بی جوش وآتش تبخیر میشوند. مثلاً آب که در ظرفی گذاشتهٔ خود به خود میخشکد. لباس ترکه بهوا آویختهٔ خشك میشود،شدت وضعف مایعات نیز متفاوت است جوهر انگور زود تر از آب،ویفیر گوگرد زودتر از جوهر انگور،وحامض فحمی سخت (ثابت) از یفیرزودتر وهکذا تبخیر میشود یقین حالا درست حالی شدی که چرا ازفنجان آتشین بواسطهٔ تبخیر حامض فحمی سخت توانستیم یخ بر داریم زیرا که حامض فحمی در تبخیر مسرعهٔ خود همه حرارت فنجان را جلب نمود وازمحل خود نیز آنقدر جذب نمود که تولید شصت درجه برودت گردید ودر لمحهٔ بصر از میان آتش یخ برداشتیم. احمد گفت آقا حالاکه سخن ازانجماد آب درمیان است این را نیز بیان نمائید که یخ مصنوعی را چه طور درست میکنند مگر وجود

از قوانین فزیك است که در آینده بتو تعلیم خواهند داد وساختن یخ مصنوعی در اراضی حارّه که زمستان نیست ودر تابستان حرارت هوا بدرجهٔ هلاکت میرسد برای سکنه موجب امتدادحیات است . احمد گفت آقا مگرچنین مکانی هست که در آنجا زمستان و یخ و برف نباشد؟ گفتم این مسئلهٔ تودرست به آن می ماند که عالمی از فقیهی پرسید که تکلیف روزه گرفتن سکنهٔ (غرینلاند) که در داخلهٔ دایرهٔ قطب شمال است ویکماه آفتاب در افق آنها غروب نمیکند چیست؟ فقیه گفت چنین جای راخدا خلق نکرده حالاتو هم مثل او . چون ازکرهٔ زمین که دروی ساکن هستی مطلع نیستی به خیالت میرسد که همه جا زمستان دارد وآب یخ می بندد . ترکیب انجماد مصنوعی چنین است که اگر کاسهٔ پر از آب را در زیر سرپوش ماشین (پنومات) یعنی مخلیةالهوا بگذارند وهوارا از زیر سرپوش تخلیه نمایند آب کاسه فوراً بنا میکند به یخ بستن این است که در زمینهٔ این قانون فزیکی چندین اسباب یخ بندی درست نموده اند همینکه سهولت

(رسم ۳)



(پرپور) اسباب انجماد یا یخ بستن آب است که یك تنك آب در یکدقیقه یخ میشود از مخترعات (کارّه) است .

وارزانی اورا تا کنون باز بدرجهٔ مطلوب که دست رس فقرا باشدنیا ورده‌اند. از همهٔ آنها ساده وسهل که بی آتش وبخار ساختن یخ ممکن باشد ماشین (کارّه) است که در صورت (۳) می بینی تنك را آب ریخته بواسطهٔ سربند که از (غودا پرچ) درست نموده اند سرش را قایم میکنند بعد بواسطهٔ دستهٔ نمره اول هوار از میان تنك که به لولهٔ نمره دویم نصب ومربوط است تخلیه میکنند فوراً آب تنك از فشار هوا مستخلص شده بنای تبخیر میگذارد ابخرهٔ متصاعده به میان حوض نمره سیم داخل شده درآنجا عرق گوگرد که میان حوض ریخته اند ابخره را می بلعد ودرمیان تنك اول سوزنهای منجمده وکم کم انجماد کلیه آب بعمل میآید آنرا برمیدارند وتنك دیگررا میگذارند ویخ بستن هر تنك منتها یك دقیقه میکشد چون این ماشین نسبت بسایر اسباب انجماد سهل وارزان است لهذا آنجا که یخ لازم است تحصیل او بیشتر قرین استفاده است .

در این بین ازیك گوشهٔ حیات صدای گریهٔ شدید اطفال برخواست قیل وقال بلند شنیده شد از غوغا وکلمات بی ترتیب نتوانستم چیزی حالی بشوم محمود را صدا زدم اسد را صدا نمودم صادق را مکرر خواندم هیچ کدام آواز مرا نه شنیدند ولی صدای همهٔ آنهارا یکان یکان میشنیدم نگران شدم دیدم اطفال چنان سرگرم لم ولانسلم هستند که هیچ دعوت فائقه را مستعد اجابت نیستند . ناچار بسمت غوغا روانه شدم. احمد قبل ازمن دو یدو بالطبع مخلوط شورشیان گردیدرسیدم معلوم شد اسد میخواسته ازخانهٔ زنبور که در باغچه همیشه دارم عسل بگیرد تادست بسوی سبد یازیده زنبورها ازدوسه جا سر وصورت اورا بانیش گزیده اند ماه رخ خواسته آنها را براند اورا نیز خسته اند زینب اینهارا دیده فریاد کشیده آدمها ازهر طرف دویده جمع شده اند . یکی زنبورهـا رامیراند ، دیگری اطفال رادلداری میکند، یکی بحرکت خلاف اطفال را توبیخ مینماید . للهٔ اطفال از انفعال غفلت پرستاری موضفهٔ خود که مورث ویرانی خانهٔ زنبور وزجر اطفال گشته سربه پیش افکنده میگریست . صادق آب آورده آدمهارا کنار می نمود که سر وصورت اطفالرا بشوید . دیدم عجب تماشای غم انگیز است حالت مجالس اطفال شصت سالهٔ مارا بیاد من آورد که هنگام مکابره چه سان بی خود میشوند، حرف ناتمام دیگری را فصل میکنند، همه دریك آن تکلم مینمایند

که مبادا یکی کمتر از دیگری لغویات خودرا بخرج بدهد مصاحب خودرا باتکان ولطمه متوجه خودمیدارند، ودرجزء چندین بی ادبیهای دیگر هنگام تکلم دست درازی وگردن بازی دست بهم زدن وخندهٔ بلند قاه قاه که شیوهٔ بیشتر از معارف ما است .

اطفال‌را بغل گرفتم بادست .خود روی آنهارا دم حوض شستم ماه رخ ساکت شداسد باز میگریست گفتم نور چشم من آرام باش در (عالم جهل) نوش بی‌نیش نیست توبی علم وبی اسباب وبی تدبیر لازمه میخواستی از عسل آن حیوان باشعور ومتمدن ووطن دوست منتفع بشوی آنهاسکنهٔ آسیا نیستند درمزرعهٔ (جهل) تخم نفاق نکاشته‌اند، ودرخواب غفلت وبی هوشی نغنوده اند،سهل و آسان مغلوب اجنبی نمی‌شوند، وثروت خودرا بتاراج نمیدهند. هرگاه باوسایل علمیه وتدابیر لازمه‌پی تحصیل این حلاوت شفازامیرفتی نه‌اینکه ازعسل زنبور منتفع میشدی‌بلکه آنهارا چون (اویلا) انکلیسی دست آموزمی‌نمودی‌که مطیع اوامر تو با شند.احمد گفت آقا یعنی چه واقعاً زنبور دست آموز میشود گفتم سند بی شبهه است درمائه هجدهم میلادی (اویلا) نام یك زنبیل زنبور دست آموز داشت آروپا را سیاحت کرد به علما وسلاطین نشان داد همه کس را غرق حیرت وتعجب ساخت زنبورها بفرمان (اویلا) در دو دقیقه پنجاه ودو حرکات مختلفه می‌نمودند،بایك فرمان پریده‌بسروصورت‌اومی نشستند، باایمای دیگری برخواسته‌به سر وصورت حضار می‌نشستند،وبه فرمان دیگر همه یکجا جمع میشدند،بایك علامت جوقه‌زده مثل لشگر منظم هرجوقه درنقطهٔ می‌ایستادند،بایك اشاره همه میان زنبیل رفته منزوی میگشتند . احمد بسیار تعجب نمود گفتم نور چشم من آروپائی از برکت علم ودانش کل ملل سایر نقطه‌های جاهل عالم را دست آموز نموده همه مطیع فرمان آنها است.مگر اینکه ثروت‌وطن مارابافرمایشات اشیای‌نوظهور بی وجه وبی مصرف وکودکانه که هیچ یك درخور اقتضای احتیاج‌ماینست بادست خودبه مملکت آنها جلب مینمائیم دلیل دست آموزی ماینست ؟؟ ماایرانیها اگر دست آموزی حیوان‌را معتقد نباشیم هزار کرور آدم دست آموز آسیاراکه مغلوب علم ونفوذ سی کرور آروپا ئیست میتوانیم‌تماشا نمایم شاید دراین تفکر قدرت علم‌را دریابیم وضعف خودرا اقرار نمائیم .

اطفال‌را گذاشتم بااحمد برگشتم به اوطاق، صادق آمد خبرداد که آقا مصطفی وکیل کومپانیهٔ جدیدکار خانهٔ تیزاب کشی وصابون پزی که تازه از غیرتمندان وطن تشکیل یافته ومرابه عضویت شرکت مستدعی هستند آمده ومی خواهد مرابه بیند . پذیرائی نمودم کتابچهٔ شرکت را آورده بود خواندم الحق درترتیب وتنظیم ونکات باریك دایر حقوق شرکاء ووراث آنها ووظیفهٔ متشکلین شرکت وامورات داخله واداره وانتخاب رئیس وخرید وفروش فروگذاری نشده . معلوم است که فصول این شرکت نامه مطرح مذاکرهٔ جمعی بوده ونتیجه خیال چند نفر اشخاص عاقل وبا اطلاع است زیرا که مشاوره در امور فرمایش حضرت ختمی مآب وفرمان خدا است . اگر تاکنون در بعضی مواد دائر مقاوله نامه های اجانب اینطور دقت می نمودیم ومسئله را به صلاح دید عقلای ملت محول میکردیم از داخل وخارج احدی حق اعتراض مارا نداشت از تالیف این شرکت نامه بسیار مشعوف شدم دیدم بلی مرهونیت وقت اقتضای طبیعی خود را می نماید وشدت احتیاج وحشی را رام ومضطرب‌را آرام میکند همینکه بدبخت ترین ووحشی ترین ملل عالم آنها است که از اقتضای وقت وشدت احتیاج نیز رام وآرام نمی شوند، واز آواز رعدی این عالم ترقی که گوش فلك را کرساخته لامحالة تاسی وتمثل به ملت ژاپون نمیکنند، واز خواب غفلت بیدار نمی‌شوند (حتی تاتیهم الساعة بغتة اویاتیهم عذاب یوم عظیم) .

این کار خانه یکی از شعبهٔ بسیار مهم تجارت است آنچه‌تا امروز درمملکت ما باسم صابون می پزند (پیه وخاکستر) را بهم مخلوط کرده وهیولای کثیفی درست نموده اسباب پاکی قرار داده اند بعد از انتشار این صابون وباز شدن دستگاه رخت شوری که بواسطه معلمه ها دختر های یتیم وفقیر مملکت را رخت شوری می آموزند، واز آموختن این عمل یدی از ذل احتیاج میرهانند، آن وقت همه کس خواهد دید که دروطن ما احدی پیراهن تمیز نمی پوشیده ودستمال تمیز به کیسهٔ خود نمیگذاشته ومیداند که جهل وبی علمی مملکت ما واقعا منتهی بجمیع جزئیات لابد منه بشری بوده. همینکه بایدصد شکر بکنیم که ملت ما هنوز به پیراهنهای سر دست وچاك آهار زده یابعبارت دیگربه

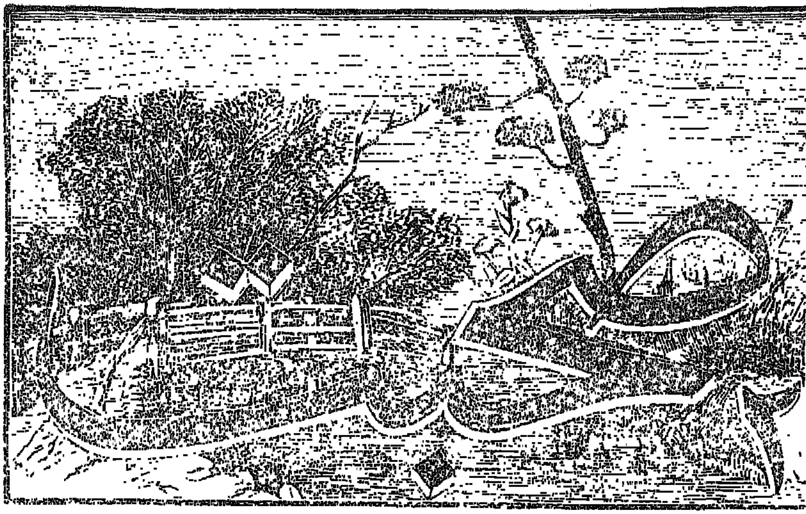
قلادههای آهاری آروپا که (مفرنکهای) بی.... ماجزء چندین تقلید دیگر مقلد هستند معتاد نشده اند . چون حالا در آروپا علما وعقلا از این عادت مضره که سالی بیست کرور تومان تمام میشود یعنی تنها خرج آن قلادههای اناث وذکور فرنکیان است چارهٔ استخلاص میجویند ، وبانی اورا لعن ونفرین میفرستند. حالا که ازیمن مساعی غیرتمندان وطن صابون معطر وخوش رنك وخوب و ارزان داریم قباهای دامن پهن اجداد خودمانرا باده وصله پاك شسته میپوشیم وهرگز تشابه قوم دیگر وتقلید اجانب را نمیکنیم . سابق این کارخانهرا نمیشد درایران دایر نمود زیرا که یك اجزای مهمهٔ آن (قلیهداش) است (سود) باقلیهداش ایران نمیشد صابون خوب وخوش رنك (٥) بهعمل آورد بعد از انکه (لبلان) کیمیا گر فرانسوی ازنمك طعام که درهرجا وفور دارد قلیه داش تحصیل نموده عمل صابون پزی سهل گردید . چون نمك مملکت ما بسیار است این کومپانیه اول کارخانهٔ قلیه داش باتیزاب کشی درست نمود وبعد کارخانهٔ صابون پزی را دایر ساخت باوجود اینکه ازصابون قدیم ارزان میفروشند باز بسیار منفعت میکنند.

[٥] درمسکوسه چهار نفر ایرانی دیدم (ویزتکهٔ) دم درازی دربر و(سلندر) کلاه فرنکی برسر معلوم شد فیروزه وبعض مال ایران را دست فروشی میکنند یکی از آنها صاحب مغارهٔ بزرك ومنسوب بهیکی ازتجار دزد ایران است. مطلق از فرنکی مآبی کذشته وبهدرکهٔ سفلای بیادبی رسیده ودرهوشیاریرا برروی انسانیت خود مقفل داشته وکلیدشرا شکسته ولکهٔ ملت ایران شده. یکی ازآنها کفتم که چرا تااین پایه تقلید اجنبیهارا میکنی توکه مسلمانی ومشرقی شباهت قوم دیگر وانکهی مغربی به این شدت چه نفعی بهحالت تو دارد وحال انکه هرروس دراول نظر واول تکلم میداندکه تو ایرانی هستی. کفت آقاچه بکنم کاراست افتادهایم!! هرکس غیرت دارد عبرت بکیرد که کدام روس یافرنکی یادیکری دروطن ما لباس ملی خود را تغییر میدهد چرا بایدما از لباس دامن پهن خودمان عار نمائیم واصل عاررا نفهمیم. مکر باهمین لباس دامن پهن وقتی نصف دنیارا مالك نبودیم ؟ بلی درروسیه چون نزدیك شمال وبیشتر برودت دارد نمی توان با کفش ایرانی راه رفت باید چکمه پوشید وپایرا از صدمهٔ سرما بیشتر محفوظ نمود ولی هرکس بخواهد درایران چکمهرا متداول نماید دشمن ملت خود میباشد باید تدبیری نمودکه دخل مملکترا زیاد کرد وکرنه از تراشیدن مخارج جدید فایدهٔ بحال ما مترتب نیست وانکهی وضع مملکت وهوای وطن ما مقتضی کفش وجامهٔ کشاد وقبای چاك دار است اما ازشدت جهل جهال ما مثل بوزینه فوراً بهر جاروند وهرکسرا بهبینند مقلد اومیشوند لباس وزبان ورسم عوائد خودرا فراموش مینمایند زیراکه بوطن خود محبت ندارند ووطن معشوق آنها نیست البته وطن نیز از این ابنای ناخلف وبی غیرت خود بیزار است .

احمد گفت آقا نمك مفسد صابون چه‌گونه اجزای عمدهٔ اومیشود گفتم تفصیل این برای توبی لزوم است . درعالم عنصر مواد متضاده برحسب تعین است نه از تباین‌ها هیت آنها. قلیه داش‌را اوایل درآروپا والان در ایران از سوختن بعض نباتات‌که درخشکی وته آب میروید ودرانهامادهٔ (ناتر) حامض فحمی دار زیاد است تحصیل میکردند حالا باتعلیمات (لبلان) از نمك طعام تحصیل می‌نمایند طریقهٔ تحصیل اوچنین است که اول نمك کوبیده‌را باعرق گوگرد خمیر میکنند بعد از آن میان تنورهای گرم سرخ‌شده میگذارند نمك تفریق شود ومبدل به (ناتر حامض فحمی‌دار) یعنی قلیه داش میگردد واورا درکارخانهٔ صابون پزی وشیشه سازی وگاهی صاف‌شدهٔ اورا در دواخانهامخلوط بعضی ادویه‌جات نموده میفروشند (٦) (٧) احمدرا دراین جاصدا نمودند وصحبت ما ختم‌شد .

[٦] نمك مرکب از (خلور) و (ناتر) است یعنی یك جنبهٔ نمك مادهٔ ملحیه است ویك مادهٔ اوقلیه‌داش است هروقت نمك‌را باعرق گوگرد خمیرکرده به گرم خانه گذاشتند مادهٔ ملحیة میرود ومادهٔ قلیه داش اومیماند .

[٧] مطابق کتاب رسمی‌سال ١٨٨٧ منطبعهٔ پطربورغ (پاول‌آرلوف) درروسیه درچهل وهشت کوبرنه (ایالت) سیصد وهفتاد وسه باب کار خانه صابون پزی دایرانست سالی دو ملیان نیم تقریباً صد هزار خروار صابون میپزندوبه نه ملیان ودویست هزارمنات میفروشندوازاین قرار هرگاه روسیه‌را صد وبیست ملیون نفس حساب نماییم نفری هفتاد مثقال درعرض سال صابون مصرف میکنندیا میکوییم که روستائیان‌مطلق صابون‌رانمی‌شناسند ودرجهٔ پاکی‌را عیار صحیحی دردست است ازاینجا نباید آسوده‌شد که ناتمیزی‌روستائیان مملکت هم جوار عذر ناتمیزی شهریهای ایران‌میتواند بشود ماایرانیهای متشرع چون‌اساس مذهب‌ما برپاکی وتغسیل است الساعة مسئلهٔ واجب‌تر ازاصلاح این نداریم طهارت شرعی‌ما باید به این کثافت‌عرفی‌که داریم غالب شود واورابی عود نابودکنند .



اطفال بباغ میروند ۰ احداث باغ نباتات ۰ عرابهٔ طرح جدید امریکا ۰ ما اطفال خوردن را نمی‌دانیم ۰ عواید قدیم ما همه از روی حکمت است ۰ از اسمان خون میبارد ۰ وشیر میبارد ۰ و برك میبارد ۰ مسلخ‌های ما معدن کثافت است ۰ شرح معالجهٔ ناخوشی خناق ۰

امشب شب آدینه بود به احمد ومحمود گفتم برای اقوام متوفی سورهٔ مبارکهٔ یس تلاوت نمایند وسایر اطفال سورهٔ فاتحه بخوانند درعوض این تلقین ثواب فردا وعده نمودم آنهارا بباغ ببرم. اطفال اسم باغ را شنیدند مشعوف گشتند ومشغول شدند ماهرخ ، واسد ، که بیشتر حریص گشت وباغ هستند ازشوق این نفع بی‌مایه وزحمت به آو ازجلی ولحن بلبلی میخواندند . وقت صبح ازوجد سیرباغ برخلاف ایام دیگر خیلی زود برخواسته ومشغول تدارك سفر یکفرسخی شدند.

ماهرخ عروسك‌های خودرا میان صند وقچه می‌چید . زینب سوزن ونخ وانگشتانه وپارچه‌ها که برای لباس عروسك (لعبت) ماهرخ حاضر نموده بود برمیداشت که درباغ اندازه گرفته بدوزد. محمود درگوشهٔ آسوده نشسته تماشای چید واچید اطفال رامی نمود بنوعی که گویی دراین سیر همراهی واشتراك ندارد وچیزیرا لازم نخواهد داشت. اسد شمشیر چوبی وطپانچهٔ هوائی خودرا صیقل میداد بکمر می‌بست وبه آنها نگاه نموده متهورانه دعوی می‌نمود . احمد کتب وترسیمات وجعبهٔ الوان نقاشی خودرا جمع مینمود، وبدوات قلمدان خود مرکب میریخت که درباغ درس ومشق فردائی خودرا حاضر نماید. ومن چند نسخه روزنامه وبعض کتب نافعه به بوقچه می‌بستم که درباغ بخوانم. مادراطفال بتدارك

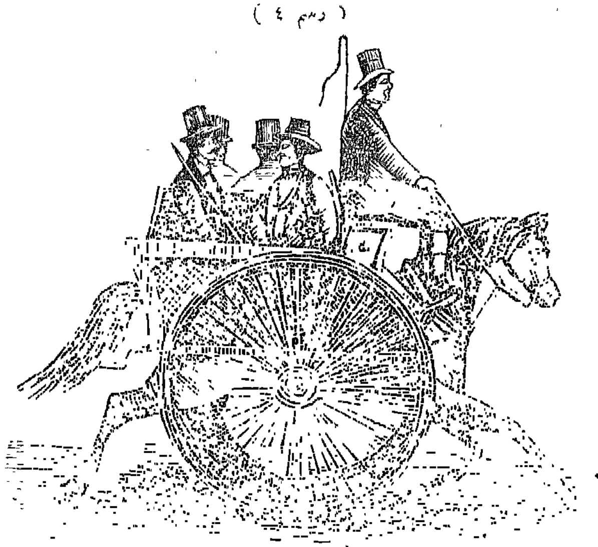
اکل وشرب مشغول بود صادق اسپهار ازین میکردیکدفعه متنبه‌شدم ومتفکر گشتم دیدم این تهیهٔ سفر مختصر درنظر تحقیق ازتلون طبایع واستعداد ابنای بشر دفتری است بسیار بسیار مفصل هرکس بهرچه طالب است اورا می‌جوید،وپی اومی پوید،وهرچه دارد اورا می‌نماید،یك طفل لعبت‌های کودکانهٔ خودرا می‌چیند وبهتر از اوی‌چیزی نمی‌بیند،یك طفل اسلحهٔ طبیعی خودرا برای آرایش لعبت دیگری حاضر می‌نماید. یك‌طفل جنك دوست شمشیر وطپانچهٔ خودرا صیقل میدهد.یك طفل کاهل دست از تدارك اسباب تعیش خودکشیده درگوشهٔ نشسته کارهای خودرا باطمینان هرچه بادا بادبمرور زمان‌محول‌مینماید. ونمی فهمدکه هنکام لزوم اقل صعوبت اوذل احتیاج است. یکی از فرط غیرت طبیعی بجهت اینکه ازهمسالان خود منفعل نشود درباغ نیز مشغول تدریس است.دیگری به خواندن اخبار صحیحه وکتب علمیه وتحصیل اطلاعات وقایع عالم که موجب‌مزید بصیرت، وتزکیهٔ‌نفس، وتهذیب‌اخلاق، وتوسیع دایرهٔ‌تجربهٔ آدمی است سعی میکند. یکی حسب‌الوظیفه اسباب سدجوع وتسهیل تهیهٔ غذاء وآسوده‌گی دیگران راکه‌پرستاری آنها بحکم یك‌سابقهٔ نامعلوم ودیعهٔ‌دیانت وکفایت اوست فراهم میآورد که از سوء استعمال آن سابقهٔ موظفه درپیشگاه قدس عدل وراستی‌مسؤل ومغضوب نگردد. دیگری درصغرسن خودکه مخصوص تحصیل تعلیم وتربیت است زحمت مختصر تدریس‌را نکشیده ونصایح مشفقین خودرا بصدمات آیندهٔ خود از اتلاف ایام گران بهای صباوت نه‌نیوشیده بعد از فوت فرصت از قبر غفلت‌سر برداشته (یالیتنی‌کنت ترابا) میگوید مشغول کارهای پست از قبیل نوکری ومهتری میشود.

قدری‌در این عوالم تعقل‌نمودم‌نکته‌های‌عجیبه وغریبه‌ازتفکراوضاع‌عالم‌دریافتم وخودرا درساحل دریای حکمت بی انتهای خلقت مبهوت ومتحیر دیدم.

اطفال حاضر شدند آنهارا ردیف سوار نمودیم خودمان پیاده روانه‌شدیم دیدم دواسب قوی‌فقط چهار طفل را حمل میکنند. اگر در وطن ما(اراده) متداول بود ودو اسب می‌بستیم همهٔ ما که هشت نفر بودیم درکمال‌خوبی سوار میگشتیم نه پیاده میرفتیم ونه از حرارت آفتاب منزجر میشدیم زحمت حیوان نیز پنج مرتبه کمتر میشد. زیراکه چهارپا ازسهولت‌چرخهای (اراده)درروی

راه غیر مفروش که پست و بلندی جزئی دارد پنج بار . و در روی راه (شوسهٔ) سنك ریز هشت بار . و در روی راه (رس) دار یعنی آهن گرفته پانزده مقابل بارخود را حمل مینماید یعنی اگر اسب در پشت خود سی من بار میبرد هرگاه به ارابه به بندند از صد تا پانصد من میبرد . اگر خر پانزده من می برد در ارابه از هفتاد تا سیصد من حمل میکند با یك قران خرج یك روزی یك اسب میتوان کار بیست اسبرا دید . بهر حال نداشتن ارابه در وطن ما یکی از معایب چشم انداز ما است که لگزیها نیز حق تمسخر او را دارند علی الحساب همهٔ اینهارا می بینیم ، و می فهمیم و میدانیم ، و لازم داریم . ولی ذرهٔ در اسباب تسهیل و اجراء عملیات نافعه متحرك و مقدم نمی شویم وعذر ما همین بس که گوئیم (اجداد ما نیز این طور آمدند ورفتند) زحمت پیاده روی را طراوت باغ خیلی زود از نظر ما محو نمود وارد شدیم اطفال چون مرغی که از قفس پریده باشد بهر سوی درخیابانهای وسیع میدویدند . اثمار الوان یکی بیشتر از دیگری جاذب میل آدمی بوده ، گلهای عجیب وغریب ومعطر وخوش رنك واقعاً آدم را (واله) مینمود . (به به) صدای شورش آب و آواز موسیقی برگها که از نسیم روح پرور بهم سوده میشوند نمونهٔ نغمات طیور بهشت موعودی است ، همهٔ این درختهای گلبار

(رسم ٤)



رسم ارابهٔ طرح جدید که در مملکت امریکا تازه اختراع نموده و یك اسب نوی پنج نفر را حمل میکند .

وگلهای شگفت انگیز واثمار درشت ولطیف از برکت باغ (باتانیکی) نباتات است که بعد از پنجاه سال غفلت بالاخره در همه شهرهای معظم ایران بخصوص در تبریز که هوای لطیفش روح افزا وفرح انگیز است بعمل آورده اند اگرچه دوقرن

دیر ولی دل پزیردرست نموده اند(٨). (ومن آنجا تحصیل نموده کات بعمل اورده‌ام) باغ

(رسم ٥)



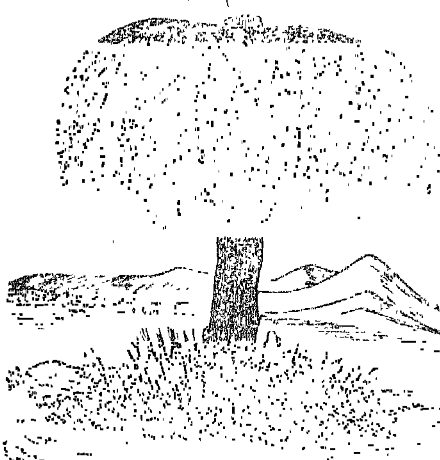
Сальное дерево
(Copernicia sebifera sive cerifera)

نباتات دریك فرسخی تبریز عبارت ازششهزار ذرع طول واین‌قدرها عرض مساحت سطحی است که خصوصا هواء مکانیت آنجا را آقا میرزا محسن اردبیلی حکیم نباتات که از اجلهٔ علمای این فن شریف ومعروف آروپا است ازهرجهة مساعد مقصود یافته‌واحداث نموده(لقب خانی را تکلیف کردند قبول نه نمود) این شخص وطن پرست وغیرت مند درترقی نباتات وعموم‌مغروسات وطن شب وروز بایك شوق مفرط کار کرده‌چندین کتب ورسالها درخواص وتربیت نباتات واشجار نوشته طبع نموده وانتشار داده کتاب(کشف الاسرارفی‌طبایع الاشجار) اوکه بزبان انکلیس ونمسه وفرانسه وروس ترجمه شده بالاتفاق یکی از کتب دائم الحی عالم علم است وبی‌نظیری‌اومسلم کل علماست. خداوند امثال این جور

[٨] باید دانست که خداشناشی‌درتحقیق‌وتعلیم نکات بی‌پایان عالم خلقت است نه‌درافسانه خوانی وتعجب درسر تیزی خارهای بیابان‌اگرما بدانیم که ابدان نباتی چه کونه بهمان اندازهٔ طبیعی که درموسم خزان میرسد درمیان دانهٔ تخم خود گنجیده میباشد ومندرجات‌نسوجه‌های ذره بینی اوکه‌هم حاملهٔ تولیددانه‌های مثل خوداست چه کونه نامی شود وچه‌سان قوهٔ نمورا که روح حیات‌اواست درهر جزء لایتجزای‌خود بالسویه دارد وعروق‌حسیهٔ‌انهاتاچه درجه‌مثل بدن حیوانی ازتخدیش خارجی منشرح ومنقبض میکردند واز امراض فردی ومسری ناخوش میشوند ومیمیرند وعموماً بلاواسطه وبعضی بواسطهٔ مکس وپروانه وسایرین تزویج‌مینمایند وغاز حامض فحمی ومواد معدنی را مثل غذای آدمی میخورند وتنفس میکنند وشهامیخوابند [٥]

اشخاص تام روطن پرست و باکفایت را در آینده زیاد نمایند. واختلاف مارا بگناه جهل مامعذب نه نماید. و برای ایشان درنجاتی از رحمت واسعهٔ خود بگشاید. این باغ سه قسمت است دریك قسمت اشجار دیرپا وقوی که برای تعمیرات بکار می آید پانصد نسخه از همه بلاد گرم وسرد ومعتدل عالم اصله و تخم آنهارا آورده وکاشته هرکدام باهوای ایران مساعد نمواست تکثیر نموده اند. یك قسمت اشجار میوه دار است از (کلابی) دانه سیصد مثقال (سیب) دانه سیصد مثقال (به) دانه سیصد مثقال تا (کردو) دانه بیست مثقال وازاین قبیل هر چه درعالم میوهٔ لطیف وخوش طعم پیداشده بهمان قرار آورده و پرورده وتکثیر نموده اصلههای یك سالهٔ آنهارا بادستور العمل تربیت آنها و به قیمت نازل بهمه کس میفروشند. قسمت سیم نباتات ادویه جات وانواع گلهای همه فصول سال است که این قسمت باشرح وبیان بپایان نرسد. هر چه درروی زمین گل و گیاه غریبه پیدا بشود همه در آن قسمت

(رسم ۷)



(رسم ٦)



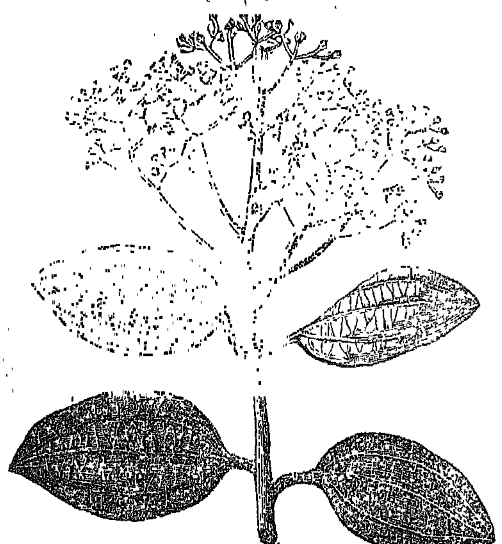
موجود است واز همهٔ آنها اصله وبوته وتخم همه کس میتواند بخرد ودر باغچه ومزرعهٔ خود بکارد. مخارج این باغ صد هزار تومان شده والآن سالی پنجاه

[*] ودرزمستان همه قوای باطنی خودرا بریشهٔ خود میدهند که ازصدمهٔ برودت محفوظ نماید ودربهار دوباره پس بدهد آن وقت درکمال جرات میتوانیم بگوییم (الهی عرض وطول عالمترا توانی دردل موری کشیدن. نه وسعت دردرون موردادن. نه ازعالم سرموئی بریدن.

هزار تومان بعد از وضع مخارج خود وگرم خانهٔ مبسوط اوکه در کل فصول سال جمیع اثمار متخیله‌را میتوان از درخت چید وخورد بدولت مداخل میدهد. برای مزید بصیرت صورت چند نسخه‌را از نباتات واشجار این باغ در این جا درج میکنم. واز شرح آنهـا که ورای اطلاعات محدودهٔ این عبد ومفید اهل معنی است چون هنوز محبوس عالم صوریم میگذریم، ومنتظر میشویم که فضلای وطن بیرق افتخار شرح علم نباتات‌را در عرصهٔ نوشته جات خود بر افرازند واین عبد بی بضاعت‌را بذکر خیر وطلب مغفرت یاد نمایند.

اطفـال باغ را میگشتند دیدم احمد میخواهد بدرخت هولو بر آید ومیوه بچیند مانع شدم سپردم بدرختها دست درازی نکنند هرچه میل دارند ازباغبان بخواهند وگرنه هرکس در باغ حسب الخواهش هرچه میخواهد بدرود یابچیند دون از اینکه خودسری وبی نظمی وبی تربیتی است درختها نیز ضایع میشود. اگر ثمررا نارسیده بچینند بند درخت سال آینده از آنجامهد میوه نه بندد. بهمچنین گلهارا باید بامقراض چیدوگرنه آهسته باچاقو برید اگر بادست به چینند رگهای حسیه‌ونامیهٔ آن‌شاخه‌می‌میرد وازمردن‌هر شاخه‌ضعف

(رسم ۸)



درخت دارچین است

بر بدن اصلهٔ اوغالب میشود، بعد از دوسه سـال میخشکد. گل ومیوه‌را چنان با احتیاط باید چید چگونه که موی سر اطفالرا باید با دقت واحتیاط برید وتراشید زیرا که اطفـال گلهای شـکفته وثمرات درخت انسانیت هستند سایر ازهار واثمار وسیلهٔ حفظ وجود آنها خلق شده وما بدبختـانه از ان مسئله دور وازاین معنی بیگانه هسیتم ودر حفظ صحت وتعلیم وتربیت

این ودایع خداوندی که از اتفاقات سیئه در ساحت جهالت مانشو ونما میکنند ذرهٔ وظیفه شناسی وعدل وانصاف ملاحظه نمی نمائیم [۹] اگر انها بدبخت نمی بودند وباین استعداد طبیعی در خاك علم کاشته میشدند واز ابر معرفت آب میخوردند واز باغبان رحمت تربیت می یافتند گل سعادت می شکفتند وثمر برکات می چیدند

(رسم ۹)



Не тронь меня (Noli me tangere)

میتوان خداوند خالق این سلسلهٔ بی گناهرا که در سایر ملل متمدنه ثمرهٔ فواد، ودر وطن ماهیولای بی شعور هستند شاهد قرار داده که آنها در هیچ نقطهٔ دنیا حتی در جزایر محیط کبیر وافریقای مرکزی نیز از بی مبالاتی مربیان تا این درجه محروم ومظلوم نیستند که ما آنهارا نموده ایم ومی کنیم. پارسال درمکتب بلدیهٔ (مرو) پنجاه نفر طفل ترکمان تحصیل خود را تمام نموده یکی از آن اطفال فارغ التحصیل

[۹] تراشیدن موی سر اطفال یا جوان وپیر در وطن ما بهمه کس معلوم است تیغهای زنکدار ولنه های چرکین که بدستهٔ تیغها پیچیده اند معنی کثافت را مجسم کرده واطفال را بانواع ناخوشیهای تحت الجلد دوچار میکنند هر کس دقت نماید می بیندکه هم خود وهم اطفال خودرا همیشه باین ناخوشیها بادست خود دوچار نموده گاهی زنك تیغها بخون اطفال که وقت تراش می برند مخلوط میشود ومؤدی بمرك وناخوشی متمادی میگردد دکاکین وفوطه وکاسهٔ آب وتیغ سرتراشان مارا بمخصوص کیسه بند سرتراشان بازار کرد یامیدانها باچرمی که تیغ را صیقل میدهند وآبی که باچندین قطرهٔ او سر دونفر روستائی را تراشیده اند هر کس یاد آورده میداند که ما از (زولس) ها چندان تفاوت نداریم . خزانهٔ حمامهای ما که روزی پانصد نفر آدم توی اوغسل میکنند وجهال واطفال ادرار می نمایند چون اساس کریت آبرا بتغییر طعم ولون گذاشته ایم علی الحساب بهمان قرار هست وگویا صد سال دیگر هم خواهد بود عجبا اشخاصیکه برای خوردن چای چه سلیقه ها چه سوزنیها چه مجموعها چه تنك ها به خرج میدهند وازروی فرش فرش دیگر می اندازند وجمیع حواس خودشان را به این جزئیات بی معنی حرام مصرف میکنند دوسه سال خودنمائی نموده وبعد دکان خود فروشی را میبندند عوض این همهٔ اسراف. ومشغلهٔ اطفال که مطلقا زیبنده وشایستهٔ مرد عاقل وغیرتمند نیست هرگز خیال نگهداشتن یك فوطه وتیغ مخصوص را نمی کنندکه منتها پنجهزار قیمت دارد .

هر وقت سرتراش بیاید اول دست اورا باصابون بشوراند وبعد باتیغ وفوطهٔ خود سر خویش واطفال خودرا تراش نمایند ودرپاکی وتمیزی آب غسل که استنشاق ومضمضه میکنند وبعد از بیرون آمدن از حمام دوروز تعفن او از دور شنیده میشود هرگز دقت نمی نمایند وقابل ذکر نمیدانند زیرا که همهٔ کارهای ما ازروی تقلید است نه شعور (ای بسا لعنت بر آن تقلید باد)

بعموزادهٔ خود به خراسان مکتوب فرستاده بود ازجائی بدست من افتاد خواندم تفصیلی از اوضاع مکتب وتربیت متعلمین نوشته وکاغذرا باین کلام خدا ختم نموده بود (فاعتبروا یا اولو الابصار لعلکم تذکرون) خواندم ، وچون طفل باهای های گریستم .

وقت عصر نزدیك بود عزیمت شهررا مصمم شدیم ناگاه ابرها از اطراف متراکم گشته بارش شدیدی بنای باریدن گذاشت ناچارشب راماندیم با (تلفون) که دستگاه ناقل صداست واز باغ تا خانهٔ ما ممتد است خبر دادیم که در خانه منتظر ونگران نباشند .

اگرچه اطفال خوشحال بودند که شب در باغ می مانند اما من میدانستم که لذت امروزی از دماغ آنها خواهد آمد همین طور همشد . وقت غروب در خانهٔ خوابگاه اطفال از کثرت پشه امکان زیستن بهیچ یك ازما باینکه از طفولیت معتاد سم این حیوان موذی هستیم نماند . ماه رخ گریه می نمود اسد از او بدتر می گریست لذت امروزی باغ نه تنها بر اطفال برهمهٔما حرام شد . دیدم جمیع لذاید عالم اینطوراست اگرساعتی آسوده بسر بردی ومحظوظ شدی ساعت دیگر باید زحمت بکشی ومتأذی باشی وضع دنیا چنین است فقط آسوده کسانی است که پی لذت نمیروند ودر این دنیای حیرت بآسوده گی قلم کشیده اند واز این جهة آسوده گی را درمعنی خود نائل شده اند . گفتم صبر کنید الآن شمارا از این زحمت میرهانم .

اول دادم چراغ را از اوطاق خواب به خانهٔ مجاور بردند بعد بقدر قسمت هشتم یك مثقال (بیره اوتی) را ریختم روی یك پول سیاه کبریت را سوخته از بالا چنان گرفتم که توتیا مشتعل نمی شد اما میدود بعد از یك دقیقه همهٔ پشه ها باصدای نا پسند خودشان بخانهٔ مجاور پریدند فوراً در را بسته اطفال را خوابانیدیم ویك پشه در خوابگاه نماند . این فقره خیلی مجرب است همینکه زیاد سوختن توتیا به آدمها نیز دردسر آورد باید باندازهٔ بزرگی خانه از ربع تا نیم مثقال سوخت وفوراً در وپنجره را بست وآسوده خوابید .

(سم ۱۰)



Саговникъ (Cycas sive frondosa)

احمد از این دوای مؤثر خیلی تعجب میکرد و متصل صحبت می‌نمود که فردا در مکتب فلان حرف را خواهند گفت فلان مسئله را از معلم خواهد پرسید کم کم رشتهٔ سخن را کشید بر سر اجر و بارش دیدم نخواهد گذاشت که بخوابم گفتم نور چشم من صبح زود روانه خواهم شد بهتر است که بخوابی. گفت آقا از قراریکه من می بینم ما سخت در خوابیم و هرگز بیدار نخواهیم گشت پس شما که تحصیل معارف و صرف ایام گرانبهای آدمی را فقط باین عمل مقدسه توصیه و منوط میدانستید حالا چرا مسئلهٔ مرا بی جواب میگذارید؟ دقت طفل را بسمع قبول اصغا نمودم و از وی عذرخواستم

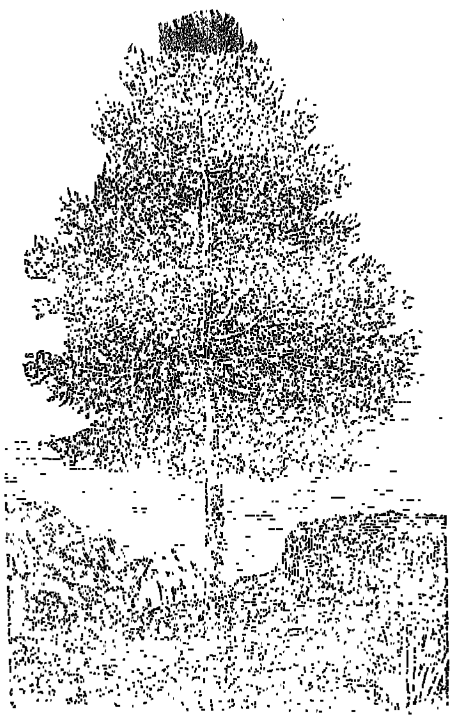
وگفتم هرچه میخواهی به پرس آنچه میدانم بیان میکنم . (۱۰) و (۱۱) احمد گفت آقا معلوم است که چه قدر درعرض سال در روی کرهٔ زمین بارندگی میشود؟ گفتم البته معلوم است هرقدر درعرض سال آب از روی زمین وسطح رودخانها وبحار واشجار وعرق آدم وحیوان خشك میشود یعنی بخار شده مخلوط هوای محیط ما یا (اتمسفر) مامیشود همان قدر نیز از آسمان درعرض سال بزمین باران می بارد وانگهی حالا مشخص نموده اند که بکدامین نقطهٔ زمین

(۱۰) اطفال مانی استعداد از اطفال سایر ملل [illegible] بیشتر زرنگ و با فهم ومؤدب هستند مسائلی که ازعلم حساب درمکاتب ابتدائیه باطفال مغربیان بازحمت یادمیدهند اطفال هشت سالهٔ ما آنهارابی تعلیم میدانند این یکی ثابت شده که اطفال ایرانی درمعلم خانهای اروپ همیشه از اطفال سایر ملل بهتر تحصیل میکنند وعموما دردادن امتحان ممتاز بوده اند. همینکه ما اطفال خود مارا نمی شناسیم هروقت حرف حق یا سخن معقولی میزنند حمل برفضولی آنها [illegible] استعداد طبیعی آنها میکنیم هرچه میپرسند عوض جواب متغیر میشویم میگوئیم تو فضولی [illegible] . بلی اطفال باید لغو وبد ودروغ نگویند غیبت ونمامی نکنند . سخن دیگری رافصل ننمایند . فرمایش محققهٔ والدین رابی تعریف بعمل آورند . بی دعوت سر سفرهٔ ناهار نیایند . بی اذن جلوس نزد بزرگان نه نشینند . بی موقع ومطلق باشد حرف نزنند . وظایف ادب را جزء واجبات شمارند . ودرتکالیف ندادن خود را مسئول بدانند . نه اینکه اگر بگوید این طعام شور است نمی خورم بگوئیم غلط میکنی باید بخوری . یااینکه بگوید این درخت کج روییده بگوئیم فضولی مکن . وظیفه ما اینست که درجواب آنها درهرجا بلی بگوئیم . هرچه میپرسند اگرلغو وبی معنی وباطل است بعدم تکرار آن قولها نصیحت نمائیم واگر دایر علم واطلاع است جواب بدهیم بلکه آنها را باید درقول وعمل آزاد بگذاریم تا طبیعت خودرا ابراز کنند واز آن میان آنچه شایستهٔ حفظ وتکرار است به آنها تشویق بکنیم وانچه در خور سلب نمودن وترك كردن است متنبه نمائیم باطفال باید دوستی نمود این موجودات ساده وبی گناه بیشتر از تقرب صلحی شایستهٔ دوستی هستند (یعنی محبت فوق اولادی) وظیفه نام گرامی پدری وامتیاز اداره وسرپرستی ما وتبعیت اطفال همین تشخیص آزادی محدود واطمینان بی سرحد این ودایع نا بالغ خداوندی است که مادرسوء استعمال این وظیفه درپیشگاه عدل وحسیات عمومی مسئول هستیم حالا هرهوئیت وقت بالطبع مقتضی است که قدر اولادهای خودمانرا بدانیم وبه حالت انها بهتر مواظب بشویم وپدران جسمانی وروحانی مانیز درقید ازادادی ما همین قواعد مشروعه وممدوحه را وظیفهٔ ریاست وقضاوت خودشناسند تادرمیان خادم ومخدوم رشتهٔ محبت تابیده وممتد وبا دوام گردد وگرنه پیش بندی حسیات ذی شعور بااقتدار بشری محال است . نگاه دار سر رشته تا نگهدارد .

(۱۱) یاددارم طفل مستعدی بیك نفر شخص معقولی گفت که آلت بری پنجره های ماخیلی بد است اولا زحمت ومخارج زیاد دارد به قیمت یك پنجرهٔ سه پنجرهٔ بی الت میتوان ساخت . دوم گرد وخاك بزاویه های معوج او می نشیند واز تابش روشنائی که مقصود اصلی است مانع میشود اگر ترکیب اورا تغییر بدهند وعوض این شیشه های الوان ذره بین جامهای الوان بزرك نصب نمایند ودرزمستان پنجره های موقتی ازپیش روی انها بگذارند هم بقشنگی وشکوه وتابش ضوء بیشتر مناسب باشد وهم روی کرسها کاسهٔ اب یخ نه بندد درجواب این مسئلهٔ شنه وبفهده به او گفت تو طفلی ازسرت بزرگتر حرف میزنی یعنی رجال شصت ساله بقدر طفل هفت ساله هم نمیدانند (الان که خودم شصت سال دارم می بینم که بقدرطفل هفت ساله علم ندارد) الوانی شیشهٔ پنجره های ایران از روی تجربه وحکمت است وچندین محسنات دارد اولا برای تقرب سمت شرق دروطن ماتابش افتاب در تابستان بیشتر بوده واز انرو روشن تروگرم تراست که شیشهٔ الوان این دوفقره بسیار تنزیل میدهد وحدت ضوء را برای باصرهٔ شکسته ملایم مینماید . دوم برای عادت ممدوحهٔ حجاب اناث ما بکسان اجنبی که در اطاق نشسته اند مانع دیدن عابر نامحرمان است . سیم الوان منور مخصوص صافی رح انگیز است . چهارم ازسهو بت راه ازهزار فرسخ سابق بایست شیشه را در قوطی با اسب وشتر حمل بدهند اوردن جامهای بزرك قطعه محال بود همینکه حالا راه اهن تا بیست فرسخی ما رسیده ازهزار فرسخ در پنج روز میتوان جامهای ده زرع مربع اورد ونصب نمود پس انچه در وطن ما معتاد است خالی از حکمت نیست وهرگز نباید ترك یا تغییر داد مگر انکه فائدهٔ اواز اولی بیشتر باشد بشرط حیات همه عوایدخود مانرا درمجلدات احمد به اقتضای موقع تشریح خواهیم نمود باید هرچه داریم اورا سخت وقایم نگاهداریم بعوائد ورسوم والبسه وتعمیرات واسباب نکوه سایر ملل مقلد نشویم وجز علم وصنعت مطلق قولی یافعلی یاحرکتی از دیگران استعاره نکنیم .

چه‌قدر در عرض سال باران می آید . باران عبارت از بخار آب مخلوط هوای محیط ما است (اتومسفر) که در صورت سیری هوا بحکم یك قوهٔ مخفی غلظت یافته یعنی ابر میشود ودرصورت قطرات کوچك وبزرك بزمین میافتد همینکه وجود ذرات گرد وغبار درهوا بغلظت بخار آب یابه تراکم اظلال لابد منه است وگرنه تنها سیری هوا وتنزیل (تمپراتور) (۱۲) تولید ابر نمیکند یعنی بخارمائی غلیظ ومرئی نمیشود .

(تحقیقات آخری عالم معروف آیتا کین است) بعداز تشکیل ابرها ذرات متشکله از ثقل بالنسبة خود مایل فرود گردندو معلوم است در این صورت متحرك میشوند و همدیگررا میفشارند وچنانکه گفتیم درصورت قطرات میباراندوهمین حرکت وفشار که منتج سایش شدید وضعیف است تولید برف مینماید همینکه جریان هوای طبقهٔ پائین گاهی افتادن آنهارا بطیء وگاهی یکجامانع می‌شوددراینحالت هرگاه هوای طبقهٔ پایین گرم است قطرات هابطه میخشکدوبزمین نمی‌رسد واگر سردومرطوب است بارش امتداد یابدوازهوای



Лиственница (Larix europaea)

ماتحت بحجم خود برافزاید (بواسطهٔ میزان بارش که درارتفاعات متفاوته نصب نموده‌اند بزرگی حجم قطرات را که متدرجاً تا افتادن زمین بعمل میآید در کمال تحقیق مشخص میکنند) تولید ابر یا از التصاق دو هوای مشرف به سیری است که تمپراتور آنها متباین باشد . یا از الحاق هوای مرطوب بسطح سرد زمین ویا ازجریان صاعدهٔ

[۱۲] لفظ تمپراتوررا میتوان نبض هوا نامید چه گونه‌که ازشدت وضعف حرکت نبض درجهٔ حرارت بدن ادمی معلوم میشود در هوا نیز تنزیل یا ترفیع تمپراتور عبارت ازکم وزیادی حرارت هوای محیط است .

هوا بعمل آید. درصورت اولی بارش گاهی کم وگاهی ممتد وریزه می بارد. در صورت دومی بیشتر درسواحل دریا میبارد . در صورت سیمی باران شدید وقطرات درشت وبیشتر در اراضی گرم می بارد . گاهی از آسمان عوض قطرات بارش معتاد چیز هـای دیگر نیز میبـارد (٤ژوئن) ۱۸۸۳ میلادی درمملکت «سوید» بهقطر گردو از آسمان زاج سفید بارید در ماه (ژانویه (۱۸٦۹) درامریکا از آسمان سنگهای کوچك قطعه وخاکستر آسمانی بارید درسال ۱۸۸۳ بازدر امریکاهمین طور باران سنك آمد . گاهی از آسمان خون می بارد این را حکمای متقدمین نیز ضبط نموده اند این اواخر درسـال ۱۸۰۳ در ایتالیا درسـال ۱۸۱۳ باز در ایتالیـادر اوریل ماه ۱۸۲۸ درالجزیره متصرفهٔ فرانسه درمارس ماه ۱۸٤۲ در خاك یونان درمارس ماه ۱۸۵۲ درلیون شـهر معروف فرانسـه در مارس ماه سـال ۱۸٦۹ در جزیرهٔ سیسیل در فوریهماه سال



Пихта (Abies pectinata)

۱۸۷۰ درشهر رؤم پای تخت ایتالیادرژوئن ماهسال ۱۸۸۷ در(فوسیو)فرانسهودر سایراراضی دیده شدهکه از آسمان بارش سرخ رنگ مثل خون باریدهولباس سفید مردم را مثل قطرات خون لکه نمودهسببش اینستکه الوان احمر از معـادن لونیه گاهی بواسـطهٔ بادهای شـدید مثل غبار متصاعد شـده در طبقات هوا متمکن میشود در این صورت هر وقت ابخرهٔ مائی غلظت یافته وتشـکیل ابر نمودند آن ذرات الوانرابه خود قبول میکنند ودر وقت باریدن بزمین رنك سرخ مثل خون می نماید وگرنه از آسمان خون نمی بارد و آسمان خون ندارد. این بدبختی خون ریزی وتجاوز از حقوق مشروعه فقط در کرهٔ زمین ماستکه

اورا فساد ارضی گویند . گاهی از آسمان بارش زردمی بارد گلهای زرد که در بعضی صحرا چند فرسخ روئیده و خشکیده و غبار اوراباد بلند نموده بعد از تمکن هوابا آب بارش بر زمین میریزد ورنك سرنجی دارد . گاهی بارش سیاه رنك میبارد یعنی دود های غلیظ تنورهای اتش فشان که در جزایر کرهٔ زمین واراضی دیگر هستند درطبقات هوا جمع میشود وهنگام بارش با آب بزمین می افتدومثل مرکب سیاه می‌نماید. گاهی بارش غلیظ وسفیدمثل شیر میبارد هرجاکه معدن (مل) که (نوعی از آهك سفید ونرماست) بسیار است گرد آن معدن درهوا هنگام بارندگی مخلوط آب شده فرو می‌ریزد ومثل شیرمی نماید . گاهی از آسمان باقطرات آب برك درخت وحبوبات میبارد. درخاك فرانسه درسال ۱۸۶۹ نهم‌اوریل‌درهوای صاف وبی ابر برك درخت بلوط بارید برگها ازنورافتاب ازبالامثل چیز شفاف میافتاد . معلوم



Ананасъ Бромелія (Bromelia ananas)

است از جنگل‌بزرك تندباد برگهارا بلند نموده‌وجریان هوا انهارا درجایی نزول میدهد در سال ۱۸۳۳ درشهر (ناپولی) ایتالیا از آسمان (پورتاغال) که نوع لطیف مرکبات است بارید . افتادن غوك وماهی‌را باقطرات بارش در جلد اول احمد ذکر نموده ایم درسال ۱۸۸۹ درمملکت (شوتسار) درماه ژانویه‌ازهوا پروانه های نیم تکوین شده بارید وروی زمین را پوشید صحبت را در اینجا ختم نموده خوابیدیم .

صبح احمد ازمن زودتر بیدار شد کتابچه های خود را می‌چیند . زیر

چشمی نگران وبه‌حالت‌این طفل متحیربودم که از شوق‌درخواندن‌ورفتن مکتب چه قدر تعجیل ودست پاچه‌گی داشت . برخواستم نماز خواندیم چای حاضر بود خوردیم سایر اطفال نیز آمدند باغبان‌را خواستم یك قدك قباواری که‌همراه داشتم بروی تعارف نمودم واز زحمات پذیرائی اواظهار خورسندی وممنونیت کردم وروانه شدیم . احمد گفت آقاباغبان‌خادم‌واجیرما است . اورا هر دفعه تعارف دادن واظهار امتنان نمودن چه‌لازم یاددارم شمافرمودیدءاگر بباغ دیگری دعوت کنند یابه‌منزل کسی یکدو روز درعدم امکان منزل مخصوص وباکرایه‌مهمان وارد شوید البته باید وقت رفتن بباغبان یاسایر خدمهٔ منزل بخشش شایستهٔ داد محض احترام میزبان گفتم نور چشم من‌درست‌است آنچه‌برای‌انسانی وقت وموقع مخصوص ندارد سخاوت وبذل است‌که بشرط ملاحظهٔ شان واستطاعت باید بدهد وبخشد سخاوت بعد ازراستی وعدل اول صفت



Непентесъ (Nepentes)

ممدوحهٔ انسان است برای او جزگناه کبیرهٔ تبذیر واسراف مانع دیگر خلق نشده . مسلماً اشخاصیکه از منافع زحمات حلال خود درهرجا بهرکس بی‌استثنا سخاوت مینمایند وبذل وبخشش میکنند یادر اعمال نافعهٔ عمومی ازقبیل تعمیرات منازل مجانی مسافرین یامواضع متبرکه‌یامقامات معارف مبالغی مصروف میدارند ، بهترین واشرفترین اعضای هیئت جامعهٔ‌متمدنین عهد خود محسوبند ودر انظار موجب‌عز وافتخار می باشند همینکه یك نوع سخاوت چشم اندازی عهدما منتهای بدبختی ودیو انه‌گی‌است . کسانی‌هستند که مردم‌رامیچاپند،ومال

امامرا سرقت مینمایند،خون ضعفارا چون (زلو) میمکند،باآب چشم بیوه‌ویتیم رحم نیارند ، وبهروسیله باشد درریاست وقضاوت خود رشوه میگیرند،وبرای جمع نمودن پول مباشر انواع فضایح تاریخی وقبایح فوق طاقت استماع میشوند ، واز یکطرف مسجدمیسازند،گنبد ومناره برافرازند،آب انبارها درست‌میکنند، کاروانسراهای معابررا تعمیر مینمایند، بمردم چیز میبخشند.آنها ظالمان عادل‌نما ودیوانکان عاقل منش هستند وغافلند از اینکه نتیجهٔ این گونه سخاوت تاریخ ملعنت آنهاست لاغیر . زیرا که وظیفهٔ بشری قبل از همه مثوبات وحسنات ونیکوئی برجان‌خود، یاابنای جنس‌خود ،یابوطن‌خود، بمقربان‌خود،فقط پرهیز نمودن از مال حرام، وبی‌طمعی .ونگرفتن مال غیر است وبس. هرجا که طمع نیست انحراف ازصراط‌المستقیم‌عدل وانصاف‌ممکن‌نیست،هرجا که انحراف نیست معصیت‌نیست. پس‌ازاین جمله معلوم‌شدکه ام‌الخبائث دوتا است یکی‌طمع وتصرف دراموال یازحمات دیگری ویکی ام‌الخبائث‌معروف. هرکس باستعمال ام‌الخبائث اول مبتلا است از ادانی واراذل بنی نوع‌ماست.وهرکس باستعمال دویمی‌معتاد است ظالم نفس خویش ودشمن خدا است . طول راه از این قبیل صحبت میکردیم احمد نیز از درس امروزی نقل‌می‌نمود ومیگفت. هرچه بیشتر تعلیم میگیرم شوقم زیادتر میشود . افسوس‌که ساعات تعلیم‌را کم تعیین‌کرده اند درشبانه روزی عوض شش ساعت اقلا میبایست ده ساعت اطفال بخوانند وچهارده ساعت بازی وخوردوخواب‌نمایند. گفتم این قواعد همه ازروی تجربه وعلم که مقتضی‌حفظ‌صحت‌اطفال‌وانشراح‌صدور وتزییدمیل ایشان‌به تعلیم‌است وضع‌شده. وگرنه اطفال هشت ساله‌را دو.وده‌ساله‌را، چهار وچهار ده‌ساله را بیشتر از هشت‌ساعت‌نمیشود‌مشغول‌تعلیم‌نمود.سرما گرم‌صحبت یکدفعه‌عفونت‌مسالخ‌به دماغ‌ما رسیدمعلوم شد که به جوار شهر رسیده‌ایم هرچه بیشترمیرفتیم‌عفونت‌زیادترمیشد تارسیدیم بمقابل مسالخی که قصابان شهر حیوان ذبح میکنند وگوشتشرا برده دربازار وسایر معابر شهر میفروشند . اول که میخواستیم از مقابل این گندگاه بگذریم از یکطرف‌بوی گندکه بی مبالغه‌نیم‌فرسخ صحرای خدارا متعفن نموده نمیگذاشت دستمال از دهن ودماغ خودمان بکشیم،وتنفس‌نمائیم، ازیکطرف پنجاه سگ ادبار وچرکین هم آواز دورمارا گرفته عوعو میزدند چه فایده که

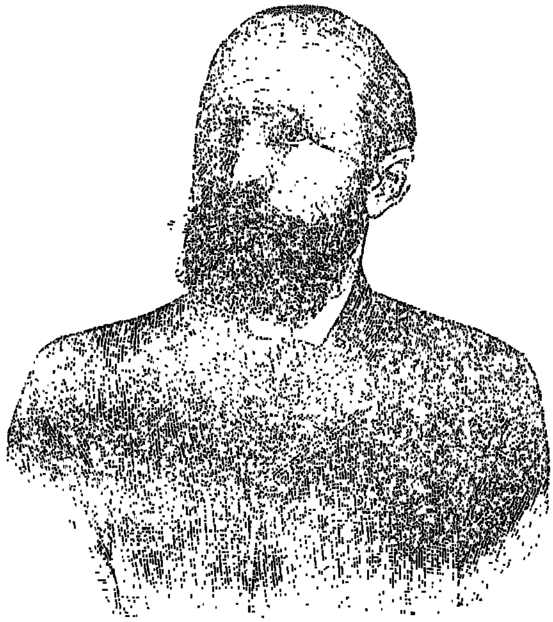
از تحدید این کثافت واز تقریر این خباثت که دم دروازه شهری مثل تبریز ودرملتی متدین دین پاك اسلام است، قلم ازتحریر وزبان از تقریر تا به یك درجه عاجزاست. هزار سال است این خباثت موروثی مسالخ ودکاکین قصابی وترازو وپیش بند ودسته ساطوروکلاب همزانوی آنها هرروز بکثافت دیروزی وهر سال بکثافت پارسال میفزاید ورجال وطن ما درتحدید کریت آب وتفصیل احتیاط ازلوث واجتناب از کثافت وناتمیزی مواعظ حسنه میگویند ومیشنوند . مسلخهای ممالك اجنبی که ما حسب التوحید نباید مقلد آنها باشیم نوعی ساخته شده که شخص بی اطلاع را ازتمیزی وپاکی وتغسیل فرشهای مرمر محوطهٔ مسلخ وسایر سایقه های مافوق التصور ایرانی نمی توان حالی کرد، وآنهارا معتقد نمود که این دستگاه وحشت ومنبع تعفن که سلاخ خانه میگوئیم حتی درمملکت (زولس) هـا نیزما ذون ومعمول ومعتاد نیست. تاچه رسد بممالك متمدنه که حیوان را در مسلخ میکشند وبیشتر از دوفرسخ راه بازیر زمین ازراه اراده رو سر پوشیده که گرد نه نشیند ، ومگس نه بینـد، رویش را باچادرهٔ کتان سفید پوشیده بدکان قصابی حمل میکنند. ومسلخ را بایك نهر آب میشویند ومطلقا بوئی درآن محوطه که از هزار زرع تاپنجهزار زرع زمین مربع وابنیهٔ عالیه به تناسب کثرت سکنهٔ بلاد ساخته شده شنیده نمیشود. کیست که منکراین کثافت وطن محبوب ما باشد؟ مگراساس ملیت ما العیاذ بالله بکثافت وخباثت است. که اسواق شهر های ما مزبله، وحمامهای ما گنداب، ومسلخهای ما محل بر از ومساجد ما انبارخربزه، واز اینروهرسال دریك گوشهٔ شهر یك قبرستان مبسوط جدیدی احداث شود . کدام پیره‌زن در وطن ما همهٔ این معایب رانمیداند؟ بی مبالاتی رجال ما مگر میتواند مانع حسیات طبیعی بشود . پس چرادست بروی هم گذاشته همتی نمیکنیم وغیرتی نمینمائیم پس چرا میگذاریم بقول میرزا جعفرخان مشیر الدوله مرحوم فرنگیها شریعت مارا بدزدند، اسمش را قانون بگذارند، ومعمول دارند، ومجرا نمایند،واز برکت شریعت ما متمدن گردند، وعالم را در کشفیات حقایق بحیرت آورند،وارتقاء باعلا درجهٔ نفاست وتمیزی نمایند.وآنچه از ما دزدیده اند بما بفروشند،وما مسلمانها به اسم بی مسمی اکتفا نموده درمیان (گل) و (لای) غسل جمعه بکنیم . عوض اینکه از دزدان ثروت دیانت

مسروقهٔ خود را استرداد نمائیم . از ماهوت آنها عبابد وزیم، واز تنظیف آنها عمامه به پیچیم ، روی کاغذ آنها قران مجید بنویسیم،وباعینك آنها تلاوت نمائیم (رفناد) آنها را قند سفید گفته میل بفرمائیم و (پیه) انها را شمع گچی گفته بسوزانیم‌واز سوزن گرفته تا کبریت وکفن اموات محتاج فرنگیها بشویم اقلا ذل احتیاج را نفهمیم !!! (وای اگر ازپی امروز بود فردائی) احمد از این فقره خیلی متاثرشد آهی کشید وگفت که این درد بی دوا است . متنفذین ماعمداً میخواهندین پالئاسلام‌را منتج جهل وبی نظافتی ودولت‌مارابه‌بی کفایتی‌وبی باکی‌معروف نمایند. والا نمیتوان باور نمودکه‌یك مملکت‌وسیعه‌و(۲۰) کرورمردم‌مستعد هر نوع ترقی وتربیت با دیدهٔبینا وگوش شنوا همهٔاینها را به بینند، بفهمند، بدانند ولا یعتنا بشمارند ، وجزو ترهات بندارند ، ومعلوم نشود که بچه امید وارند !! با این مکالمات داعی افسوس ودل گرانی وارد منزل شدیم .

چون دیروز درخانه نبودم مراسلههای هرجا از مکتوب وروزنامه که باپست رسیده بود منتظر مطالعه بودند داخل اطاق شدیم روز نامه علمیه‌را از سایرین زودتر باز نمودم دیدم صورت (پرافسوربرنیغ) را کشیده اند خیلی مشعوف شدم .

احمد گفت آقا این صورت کدام یك از معارف است که به این درجه شمارا مشعوف نمود؟ گفتم صاحب این صورت شخصیست که بانکشاف علاج مرض خناق که سابق از صد نفر هشتاد نفر میمرد وحالا از معالجهٔ اواز صد نفر فقط بیست نفر میمیرد موفق‌شده، گوئی برحسب یك ارادهٔمخصوص‌شرف تحصیل این وسیلهٔ مهمهٔ حفظ الصحهٔ انسانی از مزایای اواخر مائه نوزدهم وطغرای مفاخرت علمای المان ومخصوص این شخص مؤید بوده (برنیغ) که مدتهای مشغول معالجهٔخناق بود از تجزیه نمودن‌خون مریضان وخون آنانکه ناخوشی گرفته وصحت یافته بودند بعد از ملاحظات وتجارب بسیار یقین نمود که پس از تولید (باتسیل) های مولد سم‌الخناق دربدن مریض مادهٔ (المنت) که تاکنون باعلم‌کیمیا نامعلوم‌وقابل تجزانیست‌ودردماءساله‌وجود ندارد‌تولیدمی‌شود واگرتولیدآن ماده‌بیشتراز‌تولید(باتسیل)ها یعنی‌ذرات‌ذی نموذره بینی‌باشد آنوقت بدفع واعدام (باتسیل) ها استعداد فادزهری بهم میرساند، ومریض‌را بهبودی

حاصل میشود، باین معنی که از تولید سموم مکروب‌های خناق بقاعدهٔ کیماوی که هنوز بعلما معلوم نیست (استحاله غیر منکشفه) فادزهری تولید میشود که مورث دفع واعدام سموم خناقیه میگردد. بعد از این الهام بالغه باین خیال



(رسم ۱۱) تصویر پروافسور برنیغ مخترع دوای خناق است

افتاد که اگر از خون خارجی تکثیر وتحصیل این ماده فادزهری ممکن شود وبواسطهٔ تلقیح به ابدان مرضای خناق بکوبند میتوان به استعداد وقوهٔ دفاع ابدان مریضها که بتواند دفع (باتسیل) ورفع ناخوشی‌را نماید برافزود واز این خیال خودبه کونگرهٔ اطبای برلین خبرداد . این بود که بیشتر از اطبای هرمملکت برجستجوی وسیلهٔ تحصیل این ماده بر آمدند ودرخون اکثر حیوانات تجربه‌ها نمودند وبالاخره دوکتور (رو) فرانسوی بعد از زحمات بسیار خون اسب‌را از سایر حیوانات مطابق مقصود دیده وبعد از تجربهای زیاد درخور مطلوب یافت . واز این زحمت‌بعد از برنیغ نام گرامی خودرا درجریدهٔ خادمان عالم انسانیت ثبت‌وبا دوام نمود . احمد خیلی بادقت گوش میداد گفت آغا طرح تحصیل فادزهری دوکتور (رو) چه گونه است .

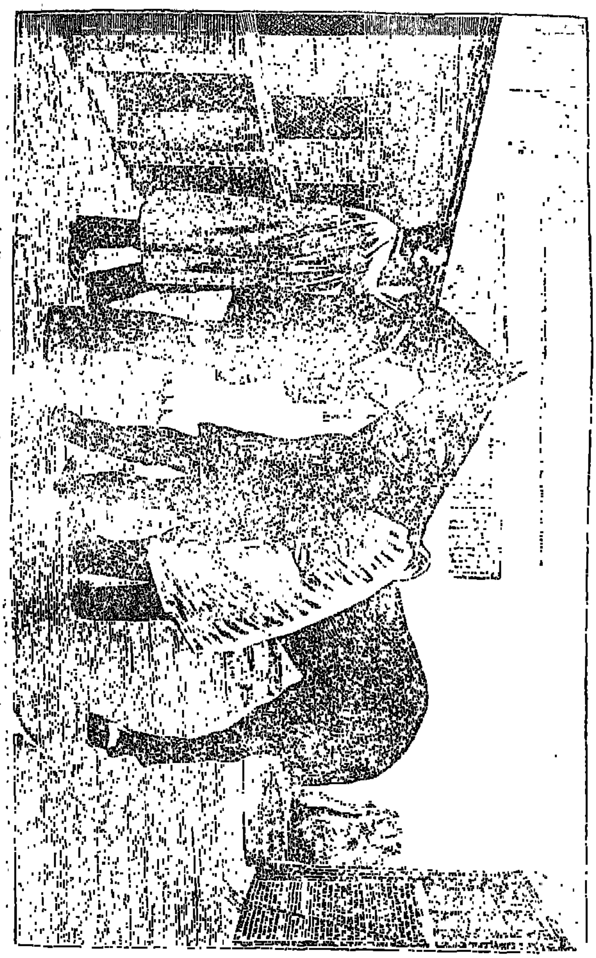
گفتم اول ازکلوی ناخوشهای ذات‌الخناق (باسیل) ها یعنی ذرات ذی‌تومرض را
که درپرده‌های خاکستری نموده میشود جمع میکنند آنهارا از سه هفته تایکماه



(رسم ۱۲) دکتور (رو) فرانسوی

درحمامی که ببخار گرم میشود ومستقیما سی ودهفت درجه‌حرارت دارد.
درظرف سرگشادهٔ که تصادف هوارا مانع نشود درمیان یکنوع مایع مخصوص
(شولوچنی بولبون) که مادهٔ تأثری یاقلیه‌داشی دارد نگه‌میدارند وپرورش میدهند
بعد از آن اورا بواسطهٔ سوزکش مخصوص (فلتر) صاف میکنند مایع شفافی
حاصل میشود به‌شیشهٔ تمیز ریخته درجای تاریك معتدل الهوا حفظ میکنند .
وهمان سم‌الخناق قاتل است. هروقت خواسته باشند قدری دردفعهٔ اول ودویم
(یود) که سمیت اورا ضعیف نماید مخلوط نموده بواسطهٔ اسباب تلقیح ببازوی
اسب جوان وقوی وسالم بقدر ربع سانتیم مکعب داخل میکنند ومتدرجاً
میافزایند بعد از هشتاد روز جسد اسب چنان معتاد این سم قاتل میشود که
روز هشتادم دویست وپنجاه‌سانتیم این زهر خالص را بزیر جلد اسب داخل
میکنند واصلا اثری از بد حالی یاعلامت تب دراسب مشهود نمی شود. دراین

صورت معلوم است که خون اسب چه قدر مادهٔ فادزهری تولید نموده که از این قدر زهر تأثیری دروی نمودار نشد . بعد از خون آن همان اسب را بقدر



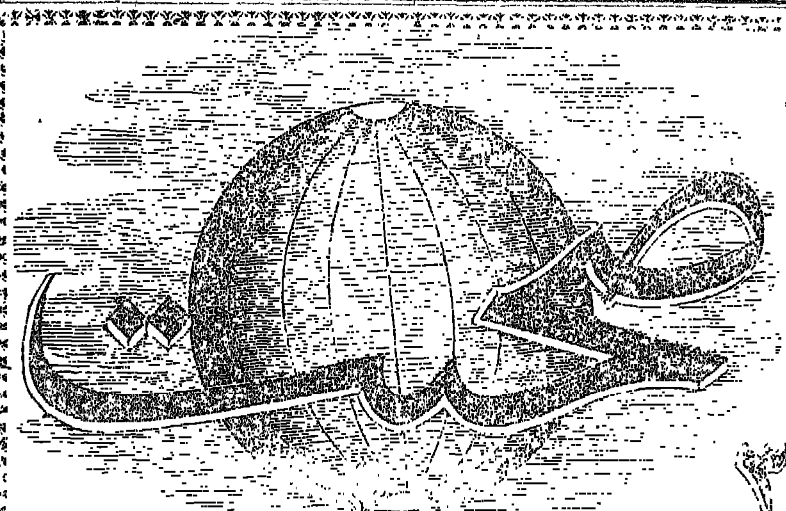
کفاف میگیرند وبواسطهٔ تدابیر طبیه ماءالجنین (سیورتکه) یاسفیده خون را تجزا مینمایند ونگهدارند وهنگام لزوم به ابدان مرضای ذات الخناق میکوبند مریض را تقویت دماغ می افزاید وبهبودی یابد وچه گونه که گفتم از صد نفر مریض بیست نفر منتها آنهم بیشتر بواسطهٔ سایر امراض که ناخوش ذات الخناق دارد میمیرد وهشتاد نفر سالم می ماند .

احمد گفت آقا از این قرار همه امراض (مکروب) مخصوص دارند که از تولید آنها مزاج از اعتدال منحرف میشود. گفتم بارها بتو گفته ام که بعد



(رسم ۱۴) فادزهرکه از خون اسب تجزا نموده اند بطفل مریض خناق میکوبند

از مدتی ابنای بشر به اطبا محتاج میشوند ولی بدوا محتاج نمی شوند زیرا که مکروب هر مرض را که از تولید سموم آنها بدن از اعتدال میگردد فادزهر همان ناخوشی خواهند نمود . صحبت را در اینجا ختم نمودم احمد بالله خود رفت بمکتب من نیز مشغول سر کشی امور محوله خود گردیدم .



عیادت مریض . مکتوب ایرانی دانی . امتحانات فشار هوا . شرح مختصر قوای جذب ودفع . امتحان جذب اجسام . زمین مدور است و میگردد . مسافت دور وسع کره ارض . معنی ساعت . امتحانات الکتیر . معنی ورست روس ومطر فرانسه . قله خلاص کوه .

امروز رفتم بعیادت آقا میرزا عبد... خسرو شاهی که از نجبای ایران وهمسایهٔ ماست ازورود من بسیارخوشحال شد . مدتی است بیچاره بستری است صورتاً به آدم تندرست میماند میخورد، ومیخوابد، میگفت ضعف روز بروز برمن مستولی میشود، دیگر قدرت قیام وراه رفتن را ندارم . از اطبای موروثی ما شکایت می نمود که نه علم تشریح میدانند ونه تشخیص مرض میتوانند فضیلت آنها فقط اسم بی مسمای حکمت اجدادی است . هرروز مرا اطمینان دادند وبالاخره ازپای درآوردند . به اطبای حاذق انکلیس وروس رجوع نمودم آنها متفق الکلمه میگویند که مرض از معالجه گذشته ومؤدی نتیجهٔ وخیمه است. فقط دست امیدم بدامن رجال الغیب واوتاد واقطاب است که مرا از این مرض مهلك شفا بدهند . دلم بحالت این شخص بسوخت بسیار متاثرشدم ودلداری دادم بصحت او دعانمودم. یاددارم که درهفده وهجده سالگی چه جوان خوش سیما وقوی ومقبول واسب تاز وصیداند از بود استعدادفوق العادهٔ اورا ازاتفاقات نادرهٔ عالم خلقت میشمردند، خداوند همه نعمات خودرا ازقوت وثروت وعلم باو عطا فرموده بود. اگر ایام جوانی خودرا صرف لهویات وبولهوسی نمی نمود، ونصایح مشفقان خودرا میشنود، یکی از اکابر عصر خود میتوانست بشود . متملقین بی انصاف هرگاه شخص صادقی بروی

تقرب میجست همدست شده چندین موانع بروی میتراشیدند. وبرای نفع شخصی خودشان که یکی بتواند یك مزرعه ودیگری یك باغ سیمی یك ده از او اجاره نماید، جوان بی تجربه را هرروز بطوری وهرگاهی بوضعی میفریفتند. بالاخره راه اصدقا رابه نزد او بستند، واین طور شیشهٔ حیاتشرا که مدتی باز میتوانست عمر نماید شکستند. حالا مشرف موت ودم واپسین اواست. ازغفلت درمعالجهٔ خود خیلی نادم است گریه نمود میگفت اگر صحت یافتم میدانم چه طور حفظ بدن را بکنم. ولی هیچ کس با افسوس وگریه وتضرع گم کردهٔ خودرا پیدا نه نموده. بعضی وصایای مخفی بمن نمود که بذکر آنها مأذون نیستم. میگفت این ضعف وناخوشی نگذاشت وارسی بکنم، مستاجرین بی انصاف املاك مرا ویران نمودند، نصف رعایا متفرق شدند، همینکه هرچه از پدرم مانده بود سربسته نگهداشتم وبرای اطفال چهل پنجاه تومان پول نقد هرطور بود جمع نموده ام، اما نمیدانم بعد از من چگونه زنده گی میکنند. گفتم حمد خدارا پسران شما همه عاقل وکاردان هستند. گفت نه، درمیان ایشان صفا نیست میترسم همسایه هامیان وراث من تفرقه بیندازند، وفتنهٔ حادث کنند ومستملکات آنهارا بازور یاپول ازدست آنها بگیرند. هنده خاتون وعثمان آقای کرد چندان حریص ضبط املاك دیگران نیستند، این رستم سلطان بی دین چند دفعه دوسه مزرعهٔ خوب مرا که مجاور املاك اواست از من خواست بخرد نفروختم شنیدم درجایی گفته بود بعد از اواز پسرش میخرم وگرنه نوکرهارا میفرستم ضبط میکنند. گفتم یعنی چه ما حاکم شرع داریم مگر مستملکات دیگری را میتوان غصب نمود؟ مگر نماز نمی خواند چه حق دارد این جرئت را بکند. گفت چه میفرمایید!! حالا همه حقوق دردرشتی مشت است وکثرت معاون. این رسم خان مگر فراموش نموده ابدبی عذر وبهانه همه املاك تیمور آقا ونصف املاك همین عثمان آقای کرد ومیرزا منو چهرو سرخای بك راضبط نموده. حالا نصف دنیارا مالك شده خرسك باز نعرهٔ هل من مزید میکشد. گفتم صحیح است حالا سایر همسایها به این نوع اعتساف او تمکین نمیکنند البته میدانند که یکروز چنین برای آنها نیز هست گفت نه نه نگویید عثمان آقارا وجود حساب نمیکنند. هنده خانم را همیشه حق السکوت داده من دومزرعهٔ خوب بزرك مجاور املاك هنده خانم دارم که

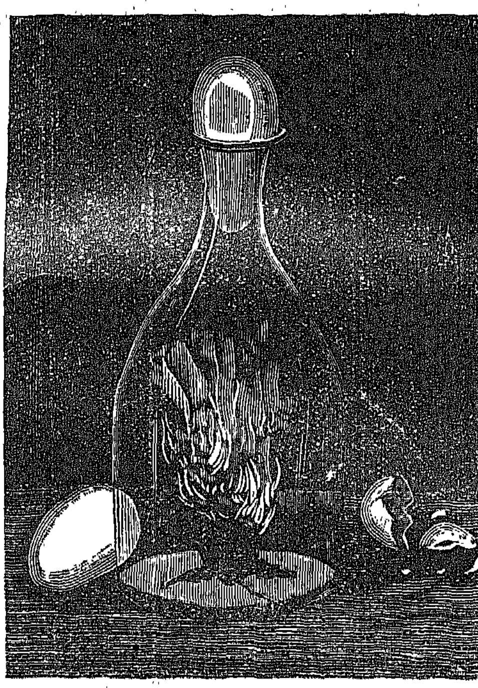
خودش بارها از من خواسته‌نفروخته‌اما گر آنهارا رستم سلطان به اووا گذارد آنوقت خط ضبطیات آنها مساوی میشود وکار پسران من سخت‌ضایع گردد. دراین بین اطبای فرنگی‌که برای مشاوره دعوت‌شده بودند وارد شدند من بر خواستم به اطاق دیگر رفتم بعد از ده دقیقه بیرون آمدند حکیم (وژمیول) که خیلی حاذق است اعتقادش این بود که خون بدن اویکجا تمام شده، باتلقیح تحت‌الجلد قطرات مقوی‌وداخل‌نمودن خون تازه به بدن اواین مریض صعب العلاج‌را از مرگ ناگهانی امکان تداوا نیست (لنجان) صاحب میگفت که خون بدن اوهست اما کم است وبسیار مغشوش بادواهای مبهی ومصفی‌خون احتمال بهبودی‌نمی‌رود. مسیو (کانوت) میگفت‌از آماس بدن‌اواستسقای‌صفراوی دارد باید علی‌الحساب اورا از شرب شربت طلامنع نمود، ودوران خون بدن اورا به حالت اعتدال آورد،دراین صورت یحتمل‌چند روزی بماند معلوم است از نتیجهٔ تقریرات اطبا مرگ اویقین وخود مریض درشرف موت است . اطبا رفتند من باهزار پریشانی بخانه برگشتم داخل شدم دیدم احمد از مکتب آمده درجای من نشسته کتاب میخواند،روی‌میز کتابت مکتوبی دیدم برداشته باز کرده خواندم ، وپاره نموده میان کاغذ جات بی‌مصرف انداختم . احمد گفت آقا چراغیظ نمودی شما همیشه میگویید.حالت غیظ عقلا جنونی موقتی آنها است.گفتم نور چشم من راستست غیظ یعنی دیوانه‌گی،غضب یعنی بهایمی هرکس غیظ خودرا نخورد مالك خود نیست، وهرکس مالك خود نیست انسانیت او در خطر است . این مکتوب یك نفر ایرانی منافق‌است‌که تبعهٔ خارجه‌شده ومرابغیظ آورده،ازمن‌عذر میخواهدکه اورا حرکت ویس قونسول ایران به این امر شنیع وادار نموده . سلّمنا کهاین مامورین جزؤ بی‌استثنا درممالك قفقاز روسیه بجز هتك احترام غربای ایران که بااستعداد خودشان درممالك اجنبی سالها زحمت کشیده تحصیل نموده اند،وشرارت‌وفروختن صد باهزار صفحه‌کاغذ دارای مهر دولتی منطبعهٔ خودرا به اسم تذکرهٔ ماتی‌یاوساطت تحصیل شئونات برای‌اجانب،ومباشری‌انواع‌فضایح‌وقبایح‌به‌حفظ‌حقوق‌تبعهٔ‌دولت متبوعهٔ خود ذرهٔ اعتنا وقدرت نفوذندارند.ولی‌محبت وطن را بااین و قایع سیئهٔ استمراری غم‌فزا نمی توان‌معاوضه‌نمود . وناخلفی یك‌یا چندپسر را وسیلهٔ رنجش

وروگردانی از مادری که مارا در آغوش خود پرورده نمی توان ساخت .
معلوم است که از مصادر سقیمه مشتقات صحیحه حاصل نمی شود .

بمن مینویسد، چرا به او قهر نموده‌ام، مکتوبات اورا جواب نمیدهم، وحال آنکه‌ردجواب مکتوب چون‌ردجواب‌سلام واجب‌است. اومگر درتغییر تبعیت خود از دین اسلام نعوذ بالله تبرّا نموده ؟؟ این منافق نمیداند که باعقاید باطنی هیچ کس کارنداریم. زهی دیوانه گی‌است‌که شخص در اعمال روحانیهٔ دیگران تصرف نمایدوعقایدمردم‌را مقیاس وظایف‌مسئول‌عنه‌اعمال جسمانی وتمدن آنها بداند، بیشتر از موحدین هزار بت در آستین دارد . هرچه خواهی باش ما باعقیدهٔ توچه کار داریم انکه کفر دین راجع به اوست (گر جملهٔ کاینات کافر گردد) (بردامن کبر یاش نه نشیند گرد) کفر عاق تو که راجع بمن وابناء وطن من است انفکاك توازعضویت هیئت جامعهٔ ملت ایران است . که جسد کلیهٔ وطن‌رامجروح ساختی واز من وسایرین فصل نمودی که دیگر هیچ‌مرد غیرت مند ووطن دوست وصل ترا طالب نباشد .

در این‌بین‌اسدوماهرخ وزینب واردشدنداحمدبی‌اختیار باستقبال‌دوستان خود بر جست باگوشهٔ‌چشم نگاه می‌نمودم دیدم اشعهٔ‌شعف‌باطنی‌اطفال‌اززیرپرده‌های آنیت‌خارج حیطهٔ تحریر سیارات صور لطیف آنها که از ضوء آفتاب صلبیت بهیولای ایشان تافته بهمدیگر چنان نور پاش‌است‌که‌درسطح مدار مقابله وتربیع همدیگر زوایای‌تقاطع و انحراف تشکیل نمی نماید . عجب عالم محیط همه برکات زنده گی وخوش بختیهای خلقت است . نفساً آزاد یعنی غیر مکلف، شخصاً پارسا یعنی بی گناه، حالتاً صالح وسلم یعنی از همه میگذرد وفراموش‌میکند . طبعاً قانع یعنی هرچه میدهی می پسندد واکتفا مینماید . گاهی چند نفر از آنها که دریك جا جمع شوند ودست لطیف یکی بکمر یادوش دیگری مثل‌هاله بدورقمر مینماید.واز اسرار مخفی خود بهم چسبیده سخن به نجوا گویند، به‌نظر چنان بر آید که ملایك راه‌عرش میپویند، وآفریدگار خودرا تسبیح میگویند .
قدری با هم رازو نیاز نمودند . احمد گفت اگر آقا اذن بدهد نشان میدهم گفتم اگر عمل مأذون است هرچه میخواهی نما . احمد رفت یك تنك‌بلور خشك خالی آورد گذاشت روی میز . یك دانه‌تخم مرغ پختهٔ پوست کنده را

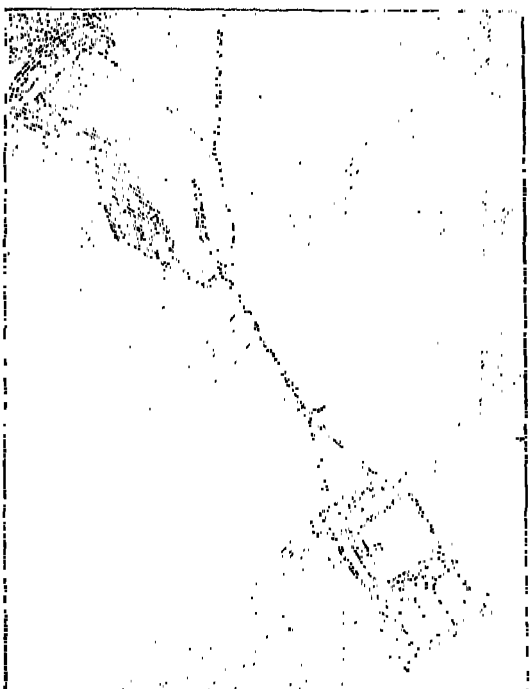
نیز گذاشت نزد تنك بعد کاغذ کتابت خشـك را بقدر دو انگشت بریده سر شرا سوخته انداخته میان تنك کاغذ مشتعل شد فورا تخم‌را گذاشت بدهن‌تنك تخم خود بخود آهسته باریك شده وبعد از یك ثانیه میان تنك افتاد . وصدائی مثل اینکه مشت پرزوری به طبل زنی شنیده شد . اطفال بهای هوی بر خواستند دست میزدند تحسین میکردند وتکرار عمل‌را مطالبه‌مینمودند.



(رسم ١٥)

احمد گفت‌از تکرار این بگذرید زیرا که تخم‌مرغ پخته‌حاضر نیست . آشپزما بیشتر از یکبار ماذون استماع فرمایشات ما نیست،من‌بشما امتحان دیگر نشان میدهم . احمد رفت از خانهٔ خود چار لنگه که از چوب نازك درست نموده میانش‌را استکانی قایم کرده وتا نصف آب ریخته بود همان طورکه در شکل ( ) نشان داده شد آورد بورود تا گفت متوجه باشید . استکانرا بنا کرد به گردانیدن دور سر خود استکان هنگام حرکت معلق میشد ویك قطره آب نمی ریخت، تعجب اطفال سرحد نداشت من ازحالت احمد که مثل معلمین

بزرك در اوطاق امتحان مسئلهٔ حوادث را شرح وبا امتحانات فیزیکی بطلاب محسوس مینماید، دست ازکار کشیدم مشغول تماشا ومشعوف حرکات این طفل مستعد شدم . احمد گفت غوغا نکنید عوض وجد وجست وخیز دقت نمایید ودریابید که همهٔ حوادث درتحت قوانین خلقت مظبوطاست . اگرما آنهارانعایم

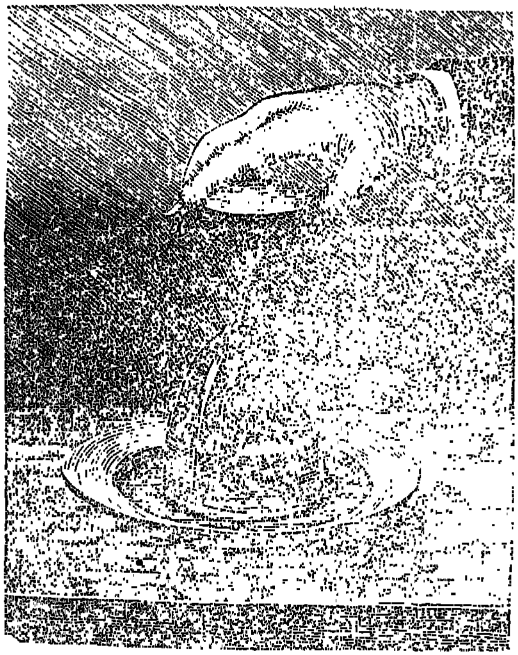


(رسم ١٦)

بگیریم آنوقت میدانیم که در عالم مایهٔ تعجب چیزی نیست هر چه هست همان است وبوده است وخواهد بود ، حالا بشما امتحان دیگر نشان میدهم . احمد گلاس بلور که همیشه برای امتحان تعلیل خود حاضر دارد در آورد، در ته گلاس تختهٔ میان سوراخی راکه به ثقبهٔ او تراشهٔ چوبی مثل چوب کبریت فرنگی فرو برده بود چنان قایم نمود که وقت سر ازیر نمودن نیفتد . بعد کاسهٔ آبرا گذاشت سر میز تراشهٔ ته گلاس را کبریت کشید ومشتعل ساخت آهسته سرازیر نموده بسطح آب کاسه طوری محاذی نمود که لبهای گلاس بقدر نیم جوازهر

طرف به آب فرورفتند یکدفعه دیدیم که آب خود بخود بر جسب ونصف میان گلاس‌را پر نمود .

اطفال بدانشمندی احمد تعجب می نمودندو آفرین میگفتند . ازاحمد پرسیدم که اساس وقانون این سه امتحان تومیدانی چیست؟ گفت میخواستم نشان بدهم که درهمه جا (اتمسفر) یعنی هوای محیط ما است که بهمه اجساد فشار میدهد .... درامتحان اول من از سوختن کاغذ هوای میان تنك (۲۱) بار ازهوای



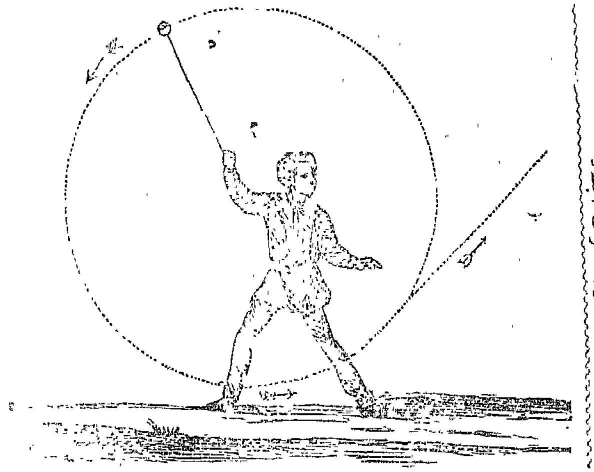
(رسم ۱۷)

خارج رقیق یعنی سبك گردید، از آن جهة هوای خارج تخم را فشرده داخل

[حاشیه] این عمل تردستی لازم دارد . اگر شعله تارسیدن گلاس بسطح آب خاموش شود عمل ضایع گردد . اورا بطور سهل میتوان درست نمود . کاغذ مقوارا باندازه دو هزاری مدور بریده میان اوشمعچه موم به طول این خط (ـ) چسبانیده وروی آب کاسه میگذاری وشمعچه‌را کبریت کشیده میسوزانی بعد استکان خالی‌را سرازیر میکنی که از هرطرف لبهای اوبه آب بخورد فوراً شمعچه خاموش میشود وآب بلندشده میان استکان‌را پرنماید. امتحان دیگر اگر استکانرا از آب پرنمائی وباندازهٔ بزرگی دهن او کاغذ سفید بریده اول بادست چنان بفشاری که دهن استکانرا قایم بگیرد بعد دست خودرا کشیده بادست دیگر استکانرا معلق بکنی یك قطره آب نریزد.

تنك نمود، وصدا که شنیدیم از زور جریان هوا بود که پشت سر تخم داخل تنك شد مثل اینکه کوزهٔ حلق تنك در وقت پر کردن از حوض غلغل مینماید ، یعنی بقدر دخول آب هوای میان کوزه خارج میشود وصدا میکند . امتحان دویم من نیز مبنی برفشار هوا است استکان را دور سرخود که میکرداندم هوا آب را به ته استکان فشار میداد ونمیگذاشت بریزد. امتحان سیم نیز همین قانون فشار هوا را مینماید، از سوختن کاغذ هوای میان کلاس رقیق شده ، هوای خارج سطح آب کاسه را فشرده و آب را میان کلاس بالا برد . گفتم مرحبا به این بیانات ساده که اثبات حقایق کلیه را مینماید. اینها از برکت زحمات (غاستوندسین) از دانشندان فرانسوی است که با این ادلهٔ ساده علوم معضله را دست رس اطفال نموده . امتحان اول وسیم توضیح است فشار هوا را واضح مینماید اما امتحان دویم که آب ازمیان استکان دروقت معلق بودن چرا نمی ریزد دخل بفشار هوا ندارد . غلیان فروشهای ایران منقل های آتشین خود شان را همان طور بدور سر خود میگردانند ومعلق میکنند یك شراره نیفتد. این را درست نفهمیدهٔ اول باید بدانی که همهٔ اجساد دارای سه قوهٔ خلق شده . یکی را قوهٔ ترصد اجساد بمرکز گویند (جذب) دویمی را قوهٔ انحراف اجساد از مرکز گویند (دفع) سیمی را قوه حفظ حالت حالیهٔ اجساد گویند (اینرسه) دراینجا مثل بسیار سهل و سادهٔ که بارها دیدهٔ میگوییم وبسهو خود درباب نریختن آب استکان معلق یا آتش منقل متنبه میشوی،هرگاه سنك کوچك را ریسمان نازك ببندی وبدور سر خود بگردانی دردور سر توخط گردش سنك دایرهٔ تشکیل میکند که وجود تو مرکز آن دایره است، رفته رفته سنك قوه پیدا میکند ومیخواهد از دست تورها گردد وبسوی دیگر پرت شود آنوقت تو نیز بقوهٔ خود میفزایی وسنك را ازپرت شدن ودور افتادن مانع میشوی اگر ریسمان پاره شد یا عمداً از دست گذاشتی می بینی که سنك مسافتی را طی نموده به کنار افتاد یعنی بتو نخورد وزیر پای تو نیفتاد از این مثل وجود هر سه قوه را بطور وضوح میتوان حالی شد. اینکه سنك میخواست بگریزد قوهٔ انحراف اجساد ازمرکز بود، وآنچه تو ممانعت میکردی ترصد اجساد بمرکز بود ، اینکه سنك بعد از پرت شدن نیز مسافتی بهمان شدت طی نمود قوهٔ حفظ نمودن حالت حالیهٔ اجساد بود .

پس هنگام معلق نمودن استکان وسبب نریختن آب همان قوهٔ انحراف اجساد ازمرکز بود که آب بالطبع عوض اینکه بریزد به ته استکان میگریخت واگرمیتوانست ته



(رسم ۱۸) حرف (د) دایره‌ایست که از گردیدن سنگ بدور سر تشکیل میشود حرف (ب) خطی که سنگ می خواهد بدانسو برت نود حرف (م) مرکز این دایره است سر پیکانها علامت خط حرکت سنگ است ٠

استکان را شکسته و بدر میرفت پس این سه قوه اساس ادارهٔ همهٔ عوالم لایعد ولایحصی‌است. که از آن جمله خانوادهٔ شمسیه آسمان ماست واورا ادارهٔ شمسیه نیز گویند احمد گفت آقا خانوادهٔ شمسیهٔ آسمان ماکه میگویید مگر غیر ازاین شمس وآسمان دیگر نیزهست . گفتم قدحی که آب ریختهٔ نزدیک من بیاور تامن اول جذب اجساد رابشما محسوس نمایم بعد جواب ترابگویم . احمد قدح را نزدیک آورد، دوگوی چوبی یکی بقدر نندق ودیگری کوچك ترازاوکه حاضر داشتم بیرون آوردم آهسته بنوعی که آب حرکت نکند هردورا ازهم بفاصله که گوی کوچك درخط نفوذ گوی بزرك واقع شودگذاشتم بسطح آب، احمد میخواست نزدیك بیاید گفتم از دور تماشا بکن تانفس توآبرا متحرك نماید بعداز این ترتیب گوی کوچك بسوی گوی بزرك بحرکت آمد وتانزدیك رسید

باشدت تمام بگوی بزرك پیوست (شکل ۱۹) بعد گوی بزرك را بیرون آورده میل جوراب زافرو برده طوری از بالامحـاذی گوی کوچك که درآب است گرفتم که نه بهآب ونه بگوی میخورد دست خودرا حرکت دادم گوی کوچـك بهر طرف دست من گوی بزرك را حرکت میداد میل می‌نمود (حاشیه)



معلوم است احمد از این امتحانات ساده وصریح جذب اجساد را معتقد شد .
گفتم حالا جواب سـوال خود را بشنو. بلی غیر از آسمان ما آسمان‌های بسـیار وشمس هاهزار وهزار است که‌از آنجمله شمس مابا کواکب سـیارات‌خودکه (عطـارد) و (زهره) و(زمین) و(مشتری) و(زحل) و (اورانوس) و (نپتون)

[حاشیه]در این امتحان باید خط نفوذ را پیدا نمود وگرنه‌دیوارهٔ کاسه‌چون بالنسبه‌بزرك وار. آثر وجذبش بیشتراست‌هردو را کشیده بکنار می چسـباند درهمهٔ این امتحانات باید معتاد شد وچیره‌دستی وذکاوت مخصوص نیز لازم است که از این عملیات ساده گردش افلاك برای‌هرکس محسوس گردد ودریابد که چه طور قمربدور زمین میگردد وزمین بدور آفتاب میگردد آفتاب‌نیز با سـیارات خودش بدور شمس مرکز شموس ومرکز شموس باهمهٔ سـیارات خود بدور مرکز حقیقی عالم میگردند

است ، دریك قسمت جوّ یعنی فضای وسیع دارای بعد لایتناهی که مملو از (پثی) یاروح استحالهٔ کبیره وخالی ازجهات اربعه وپست وبلندی است متمکن وسیار هستند شمس ازهمه بزرگتر درنقطهٔ احتراق سطح مدار آنها واقع شده وسایر کواکب که آنها راسبعهٔ سیاره گویند هریك باختلاف مسافت در مدار مخصوص خود بدور آفتاب میگردد، وغیر از اینها در میان مدار مریخ ومشتری آنچه تاکنون کشف شده سیصد سیارهٔ کوچك است که معظم آنها (سیرر) (پالاد) (یونون) (وست) میباشد (هیچ کدام ازاینها وبعضی ازاقمارکه درذیل گفته میشود بهم چنین از سیاره های بزرك نپتون را بی دور بین نمیتوان دید) همهٔ اینها بابیست ویك قمرکه یکی در بان زمین ودو میر غضب (مریخ) . وچهار فراش خلوت (مشتری) وهشت نوکر بی مواجب(زحل) وشش جزو جلال (اورانوس) ویك غلام بچهٔ (نپتون) است داخل خانوادهٔ شمسیهٔ ماهستند وبدور آفتاب میگردند. هرگاه قوهٔ جذب آفتاب نباشد سیارات که بدوراو میگردند هر یك بامیل خود درمیان فضا پرا گنده ومتفرق میشوند.واگردفع سیارات نمیشد، آفتاب آنهارا کشیده در منقل خودسوخته ونابود مینمود . احمد گفت آقاپس این همه کواکب که در آسمان دیده میشود بدور آفتاب تمامی گردد . گفتم کواکب آنچه باچشم طبیعی دیده میشود شش هزار شمرده‌اند . و آنچه بواسطهٔ (تلسکوب) یعنی دور نمای نجومی دیده میشودهزار کرور است . آنهارا ثوابت گویند ، یعنی غیر متحرك . فی الواقع آنها نیز در آسمان خود شموس هستند که هر کدام سیارات واقمار مخصوص دارند وحرکات بطیئه وسریعه مثل سیارات خانوادهٔ شمسیهٔ مامیکنند ولی از بعد مسافت که تحدید اوورای فهم قاصر ما است بنظر غیرمتحرك مینمایند . وچنان پنداریم که آنها را برین گنبد مقرنس که آسمانش میگوییم دوخته اند یابامیخ قایم نموده‌اند. وبعد آنها را از همدیگر تشخیص نمیدهیم، چه گونه که هر وقت ازدور بشهری نگاه کنیم همهٔ ابنیه وعمارات اوبچشم ماچون یك رشتهٔ سواد ممتدی میآید فاصلهٔ آنها را نمی توانیم تشخیص بدهیم . اما میدانیم که از همدیگر در مسافتی واقع شده‌اند همین طوراست کوچك نمودن کواکب که به نظر مااز فندق یا گردوی منور بیشتر نیستند . حال انکه اکثر آنها چندین بار از زمین مابزرك تراست .

آفتاب که بماچون بشقاب طلایی می نماید یك ملیون وچهار صدوچهار هزار ونودبار اززمین مابزرك تراست. قمر که بمامثل بشقاب نقره مرئی است وخیال میکنیم که اگر از افتاب بزرك نباشد کوچك هم نباید شود از زمین ماچهل ونه بار کوچکتراست همینکه قمر بزمین بسیار نزدیك وآفتاب بسیار دور است، بهمین واسطه قطر انها بمایکسان مینمایند. احمد گفت آقا زمین مامیگردد؟ گفتم بلی زمین مایکی از ان کواکب است که درفوق ذکر آنهارا مینمودیم ودو حرکت دارد یکی در بیست وچهارساعت بدور محورخود ویکی در سیصد وشصت وپنج روز بدور کرهٔ آفتاب. احمد گفت پس ماهم باید با زمین بگردیم حالا که مانشسته ایم وصحبت میکنیم جه طور میگردیم؟ گفتم آنچه در اطراف شخص متحرك است هرگاه تغییر نیابد هرگز حرکت خود را نمی فهمد هر وقت از شهر بیرون رفته بسوی دهی روانه میشوی می بینی که درعرض راه ازدرخت وعمارت وپل ورودخانه هرچه هست کم کم بتو نزدیك میشود، بعد به مقابل هر یك از آنها میرسی ومیگذری آنها عقب میمانند وهکذا میدانی که توحرکت میکنی اگر آنها که دراول قدم دورتو بودند تغییر نیابندچه طور میتوانی حرکت خود را بدانی این رادر راه آهن میان «ترن» نشسته بهتر میشود دریافت نمود. اگر باطراف نگاه نکنی وچرخها تراتکان جزئی ندهند هز گرفتن خود را احساس نمی نمایی پس زمین ما که هیچ تکان ندارد وباهمهٔ اجسادسطحی خود ازدریا وهوا وکوه وعمارات وسکنه حرکت میکند ما از کجا حرکت خود مانرا خواهیم فهمید.

احمد گفت آقاشما گفتید بعدخالی ازجهات اربعه وپست وبلندیست حالا که ماایستاده ایم جهات سته داریم چپ وراست پس وپیش بالاوپایین این رانفهمیدم که بی این جهات محسوس مادرعالم چه گونه نقطهٔ موجود باشد؟ گفتم همین جا که ایستادهٔ برحسب تعین توجهات سته موجود است خودت را معدوم بدان همان جهات هم باتو معدوم میشوند زیرا که درفطرت جهات وزمان ومکان وابتدا وانتها نباشد همهٔ آنها دروجود موجودات است. توهستی بهر سونگاه کنی یك جهت تواست، شب را سحر میکنی چند ساعت برای توگذشت وزمان تواست، درجائی مقیم هستی مکان تواست، کوه از سطح زمین بر جسته بلندی است، نقطهٔ دیگر بالنسبه پایین است، پستی است پس اگر کوه نباشد بلندی نیست واگر بلندی نیست پستی کجا است؟ تو بنا کردی ابتداست، توتمام کردی انتها است.

احمد گفت آقا آسمان چرا مثل گنبد مدور مینماید؟ گفتم اینکه تو می‌بینی آسمان نیست هوای محیط کرهٔ زمین ما است چون زمین ما مدور است لفافهٔ شفافی که اورا پیچیده وهوای محیطاواست از همهٔ نقاط خود که منتهای سرحد بصرماست خطوط اشعهٔ خودرا بچشم ما بالسویه میرساند باین واسطه بالطبع باید مدور نمایدوازاطراف چنان مرئی می‌شود که گویی بزمین‌وصل شده که همان دایره افق نظری ما است . و گرنه آسمان که فضای مسبوق الذکر است مسافتی است مسطح ونازیك .

احمد گفت دلیل کروی‌بودن زمین چیست حال آنکه جز سلسلهٔ جبال زمین در هرجا مسطح وهموار است . گفتم متقدمین از همین غفلت زمین‌را سطح بسیار وسیعی می‌پنداشتندکه ازهر طرف منتهی بدرهٔ عمیق است هرکس‌بیفتد بجهنم میرود ومسافت اویعنی سطح زمین‌را از مغرب بمشرق بیشتر از شمال بجنوب میدانستند، یعنی ازمغرب بمشرق طول واز شمال بجنوب عرض میگفتند. حالاهم بتقلید متقدمین ازشرق بغرب طول واز شمال بجنوب عرض میگویند ۰اول (فیثاغورث) که از معارف حکمای قدیم است . وبعضی شاگردان اوبه کرویت‌زمین قایل شدند اما دلیلی مسکت نتوانستند اقامه نمایند رای‌خودرا انتشار ندادند بعد (بطلمیوس) که از سلاطین مصر بود (دویست وهشتاد وپنج سال) قبل از میلاد کرویت زمین‌را معتقدشد رسمی ترتیب داده عقیدهٔ خودرا منتشر نمود وزمین‌را مرکز وساکن وسایر کواکب‌را باشمس وقمربدورزمین سائر می‌پنداشت بعد از فوت‌اومدتها عقیدهٔ اومعمول به‌علمای اعصار سالفه بود .

بعد از سفر (کولمب) درسال (۱٤۹۲) بکشف امریکا وبرگشتن رفقای دریا نورد معروف پور تاغالی درسال (۱۵۱۹) (فریدیناندما غلاّن) بهمان نقطه که روبمغرب روانه شده بودند از طرف مشرق کرویت زمین ثابت گردید . حالا بکرویت زمین ادلهٔ بسیار داریم . اول سایهٔ که زمین هنگام

اکر این هوای محیط ما نبود روزها نیز میتوانستیم مثل شبها در آسمان کواکب‌را به بینیم چون روزها آفتاب زمین مارا روشن میکنند وهوای‌شفاف ما نیز روشن میشود ومانع دیدن کواکب میکردد مکر اینکه از ته چاه عمیق که روشنی هوا مانع مد بصرما نمی شود روزها نیز میتوان کواکب‌را دید .

خسوف بروی قمر می اندازد دایره ایست هرگاه زمین مدور نبود سایهٔ او مدور نمی افتاد . دویم دریا نوردان که الآن با کشتیهای بخـار دور کرهٔ زمین را میگردند از یك نقطـه رو بمغرب حرکت نموده واز طرف مشرق بهمان نقطه برمیگردند یا بر عکس رو به شرق حرکت وازسوی غرب بهمان جا برمیگردند . معلوم است هرگاه زمین مدور نبود این مسافرت محال بود . سیم هروقت کشتی ازدریا بساحل نزدیك میشود اول قلل جبال بعد اراضی مرتفعه وبعد عمارات عالیه وسواد شهر وساحل نمودار گردد . ودر وقت سفر نیز تا از ساحل روانه شدند اول سواد وعمارات عالیه وبعد اراضی مرتفعه وبعد قلل جبال از چشم کشتی نشینان پوشیده میشود . اگر زمین ما مدور نبود وسطح آب دریا درهمه جا هموار می بود این ترتیبات نظری معلوم نمی شد پس البته دراین صورت میان ناظر ومنظور برآمدهٔ نقاط متفاوتهٔ کروی هست که درطی یك نقطه مرئی بنقطهٔ دویم وسیم میرسد ومتدرجا بانقلهٔ مأموله دیده میشود . هرگاه مابه (بالون) نشسته صعود نمائیم یا بقلهٔ کوهی بر آئیم اگر هوا بی ابر وصـاف است دوازده فرسخ را دراطراف خود میتوانیم به بینیم اما دربایین نصف این مسـافت را نمی بینیم زیرا که برآمدگی اراضی مانع نظر ما میشود نه پست بلندی . پس از هر نقطهٔ زمین که واقع شویم همین برآمدگی هم درپیش وهم درپشت سر ماهست — چرا ؟ بجهت اینکه زمین ما کرویست . بعد از همهٔ این دلایل اگر قدری تأمل بکنی از آنچه هرروز می بینی بهتر کرویت زمین را درمیابی . آفتاب هنگام طلوع اول طبقهٔ هوای محیط وبعد قلل جبال وبعد بلندیها وبعد سطح امکنه را منور میکند ، ودروقت غروب برعکس . پس اگر زمین ما کروی نبود وبرآمدگی نداشت آفتاب بایست درطلوع خـود همه جارا منور ودرغروب همه جارا دریك آن مظلم نماید .

احمد چون ادله بسـیار صریح بود عقل نابالغ خودرا که بعد از مکتب رفتن یکجا مخلوط مسایل علمیه نمی نماید . وفهمیده که عقل بالغ نیز باعلم برنمی تابد ، دیگر میدان تصرف نداد همینکه پرسید دور کرهٔ زمین چه قدر مسـافت است . گفتم اول باید بدانی که پیمودن کرهٔ زمین باوسایل معتادیعنی بازرع وزنجیر محـالست بلکه بشخص بی وقوف سخن از مقیاس کرهٔ زمین جزو ترهات

وافسانه می‌آید . ولی علم بنی‌نوع انسانی مسئله‌را درکمال سهولت حل نموده نه اینکه دور زمین بلکه دورآفتاب وماه وسیارات وسایر کواکب‌رانیزنموده‌اند وبعد فاصلهٔ آنهـارا از کرهٔ زمین وازهمدیگر مشخص نموده اند. واگر این مقیاس نبود چه گونه میتوانستند از کسوف وخسوف ده سال قبل از وقوع واز بعضی اختیارات قبل از صد سال خبر بد هند، واز طلوع سهیل درفلان جاوتحویل شمس به بروج‌وغیره که صحت‌همه‌را می‌بینی چه گونه می‌شد خبرداد یعنی استخراج نمود؟ حالا از برکت علم‌تحدید درروی‌زمین نشسته هرعوام‌میتواند بداند که عطارد از کرهٔ آفتاب دربعد سه ملیون میل جغرافیا واقع است[۱] ودرهشـتاد وهشت روز بدور آفتـاب میگردد (زهره دربعـد پانزده مليـون ودر دویست وبیست پنجروز) (زمین دربیست ویکملیون ودر سیصد وشصت وپنج روزونیم) (مریخ درسی ودوملیون میل ودریك سـال وسیصد وبیست ودوروز) (مشـتری دریکصد وهشت ملیون میل ودر یازده سـال وچند ماه) (زحل دریکصد ونود وهشت ملیون‌میل ودربیست ونه سال ونیم) (اورانوس درسیصد ونود وهفت ملیون میل ودرهشتاد وچهار سال) (نپتون درشش صد ملیون میل ودریکصد وشصت وپنج سال)واقع‌شده وبدور آفتاب میگردند) (قمر از زمین دربعد پنجاه ویکهزار وچهـارصد وبیست وهشت‌میل یاسیصد وپنجاه وهفت هزار وهشتصد ونود وشش ورست واقع‌شده ودرمدت بیست هفت روز وهفت ساعت یکبار بدورزمین میگردد) پس بعداز این‌بیانات اینکه خط نصف‌النهار حقیقی یاخط استوای کره زمین ما که چون عموم دوایر اول بسیصد وشصت قسمت مساوی تقسیم‌شده وهر قسمت‌را یك درجه نامیده اند وفاصلهٔ یکدرجه‌را پیموده پانزده میل جغرافیا یایکصد وچهار ورست‌ونیم یافته اند صحیح است.واز این قرار معلوم شده که دورکرهٔ زمین یعنی مسافت سیصد وشصت درجـهٔ تمام اوپنج هزار وچهار صد میل جغرافی یا چهل ملیون متر

[۱] هر میل جغرافیا هفت ورست هر ورست (هزار وپانصد) زرع شاهیست پس هر میل (۱۰۵۰۰) زرع است . ملیون اسم مفرد ده صدهزار است چه‌گونه که درایران پنج بارصد هزاررا کرور نامند درممالك متمدنه اسم‌مفرد ده بارصد هزاررا ملیون گذاشته اند .

یاسی و هفت هزار وهشتصد ورست است (حاشیه ۱) ومساحت سطحی همهٔ روی زمین نه ملیون ودویست وهشتاد وهشت میل مربع یاچهار صد وپنجاه وپنج ملیون ویکصد ودوازده هزار ورست مربع میباشد (حاشیه ۲)

[۱] هر ورست پانصد (ساژین) هر ساژین ۷ (فوت) یا سه زرع روسی است هرفوت دوازده دویمه هردویمه ده خط وهرخط ده نقطه است هرزرع روسی ۲۸ دویمه یا ۱٦ (ورشوق) است هر ورست مربع دویست وپنجاه هزار ساژین مربع و هرساژین مربع چهل ونه فوت مربع یانه زرع مربعست هرفوت مربع یکصد وچهل وچهار دویمهٔ مربع وهردویمهٔ مربع صد خط مربعست وهرزرع مربع (۷۸٤) دویمه مربع یا (۲٥٦) ورشوق مربعست (دستین) عبارت از دوهزار وچهار صد سازین مربع است (عوض جریب یاخروار زمین استعمال میکنند) ساژین مکعب سیصد وچهل وسه فوت مکعب یا (۲۷) زرع مکعب است. فوت مکعب هزار وهفتصد وبیست وهشت دویمهٔ مکعب. دویمهٔ مکعب هزار خط مکعب است زرع مکعب بیست ویکهزار ونهصد وپنجاه ودو دویمهٔ مکعب است یا (٤۰۹٦) ورشوق مکعب است بجهت مایعات یك بوچقه چهل (ودره) هر ودره بیست (بوتلکه) یاده (اوشتوف) مفردحبوبات (چتورت) هر چتورت هشت (چتور) که هر چتور هشت (غادنس) یا هر چتورت شصت وچهار غادنس است. برای اوزان یك (بورکوس) ده بوط هربوط چهل فوند هرفوندسی ودو (لوته) هرلوته سه مثقال هر مثقال نود وشش (دوله) است. فوند عطار یادوا فروش هرفوند ۱۲ (رونس) هر رونس هشت (درهم) هردرهم سه (اسکره پول) هر اسکره پول بیست (غرام) فوند عطار روسیه از فوند حبوبات ومأکولات ۱۲ مثقال کم است یعنی فوند عطار ۸٤ مثقال است نه ۹٦ مثقال.

[۲] اساس متر فرانسه که مقبول همه ملل متمدنه میباشد (اگرچه تاکنون بعض دول مقیاس معادلهٔ خودرا بمتر نیاورده البته وقتی خواهند آورد ومقبول عموم سکنهٔ کره زمین خواهد شد (متر) پانزده کره ودونخس ایران در (۷) ابریل سال (۱۸۳۷) ودر (٤) یول همان سال از طلای سفید که از همه فلزات سخت تروتاثیر حرارت وزنك را کمتربروی نفوذاست اندازهٔ طول یك قسمت ازده ملیون قسمت ربع مسافت خط نصف النهار کرهٔ زمین ساخته شده ودرمخزن قوانین شهر پاریس حفظ نموده اند واورا زرع ملت فرانسه قرارداده اند درمقیاسات مربع ومکعب ومایع وغیر مایع همهٔ اکیال ازروی همین مفرد معین شده متررا بده جا قسمت نموده (دیسامتر) کویندوهر دیسامتررا بده (سانتمتر) وهر سانتمتررا بده «میلی متر» قسمت نموده اند یعنی یك متر ده دیسامتر وصد سانتمتر وهزار میلی متراست از این قرار هرگاه ما خواسته باشیم نازکی پرمکس را برنادیده بتنهایی نیم وسیلهٔ تلفظ وتعین داریم زیرا که نصف میلی متر معلوم است چه قدر نازك میشود اگر چه زرع ایران نیز نیم زرع وچهاریك وگره دارد وبعد از آن تفصیل کاربه شعیر وشعر میرسد وبجای بسیار نازك میکشد اما همهٔ آن تفصیلات مثل سایر مسایل ما باشکال مسئله میافزاید. باری چگونه گفتیم یك متر عبارت ازده دیسامتروصد سانتمتر وهزار میلی متراست ده متررا یك دیکامتر ده دیکامتررا که صده

آقا احمد میخواست از خطوط نصف النهار واستواء تفصیلی بپرسد دیدم مسئله را تسلسل میدهد همه قواعد ریاضی را باید باو تلقین نمود. گفتم در گردیدن وکرویت زمین بهمین قدر اکتفا بکن زیرا که از ازمینهٔ صحبت قدری کنار شدیم اگر تفصیل این مسایل را بیشتر طالب هستی بهیأت جدید منطبعه ترجمهٔ عبدالرحیم تبریزی رجوع بکن .

احمد گفت آقا اگر معنی ساعت را بیان نمایید دیگر در خصوص ارض از شما سوال دیگر نمی‌کنم . نمی توانم حالی بشوم این عقربکهای کوچك چه گونه اوقات ما را معلوم می نمایند . گفتم ساعت حالا مثل شاهین ترازو از کثرت خود موقع هیچ گونه توجه وتعقل نمی‌باشد، حال آنکه یکی از اسبابهای تالی معجز عالم علم است. نه اینکه مثل تو اطفال مکتبی بلکه پیران بی کتاب که ساعات عمر خودرا درجهل وغفلت گذرانیده‌اند، وساعت بغلی را میزان حرکات شنیعه واعتسافات فضیحه قرارداده‌اند، نمی دانند ونمی فهمند که از مرور هریك ساعت وقت گران بهای آنها فوت می‌شود وبه پرتگاه بی‌ته عدم نزدیك می‌شوند که اگر قدر اورا میدانستند وبه غفلت نمی گذرانیدند می‌توانستند از اکابر اشخاص بشوند، که از آب حیات محبت وطن سیراب‌شده وهمراه خضر معرفت مادام الدهر مستفیضان را اجابت استمداد نمایند .

ساعت عبارت از مقیاس حرکت قسمت بیست وچهارم کرهٔ زمین درمحور

* متر است یك غکتو‌متر وده غکتومتر را که ده‌هزار متر است یك «کیلومتر» وده کیلومتر را که ده‌هزار متر است یك «میراءمتر» کویند (کیلومتر ٩٦١ ذرع نیم شاه* است) .
مفرد مقیاس سطحی املاك واراضی را (غکتار) کویند هر غکتار ده‌هزار متر مربع است مفرد مقیاس مکعب یك متر مکعب است یعنی هزار (دیسامتر) مکعب یا یك ملیون ساتمتر مکعب یا یك ملیارد میل‌متر مکعب است .

مفرد اکیال مایعات را یك (لیتر) کویند ده لیتر یك (دیکالیتر) ده دیکالیتر یك [غکتالیتر] ده غکتالیتر یك [کیلولیتر] یاچنانکه کفتیم یك متر مکعب است . مفرد اوزان را [غرام] کویند غرام وزن یك ساتمتر مکعب آب صاف دارای چهار درجه حرارت است یك غرام ده (دیساغرام) وصد (ساتیغرام) وهزار (میلی‌غرام) است ده غرام را یك (دیکوغرام) ده دیکو غرام یك (غکتوغرام) ده غکتوغرام یك [کیلوغرام] [١٣ سیر ٩ مثقال ٢ نخود] ده کیلوغرام یك [کونتال] ده کونتال یك [توشا] یعنی هزار کیلوغرام است. وشصت ویك پوط ودوفونت وکسری میشود [ترجمه] درتطبیق کیلومتر ومتر وکیلو غرام سندبنده تقویم ایرانست صحت وسقمش راجع بنده نیست .

خود می‌باشد یعنی زمین درمدت آمدن عقربك ساعت شماقم ر از ریك مثلا بروی رقم دوپازده درجه ازسیصد وشصت درجه مسافت خودرا طی‌می نماید. چون مسافت هردرجه صد وچهار ورست ونیم است از این‌قرار در سریك ساعت عقربك میدانی که زمین هزار وپانصد وهفتاد ورست نیم تراوسایرین‌را درپشت خود گردانید امروز درساعت‌ظهراست یعنی آفتاب درفوق‌راس واقع شده فردا نیز درهمان وقت آفتاب درفوق‌رأس واقع میشود واجساد سایهٔ خودرا قصیر مینماید ومیدانی که کرهٔ زمین دیروز از آن نقطه که در دور محور خود راه افتاده بود باز بهمان نقطه رسید وظهر شد که این دلیل قطعی‌و آخری گردیدن زمین‌است وحالا همه کس این سند بیّن را در بغل ودیوار خود دارد.

در این بین صادق آمد خبر داد که آقا یوسف‌مهندس تبریزی مدیرشرکت چراغ الکتیر بدیدن من آمده چون آقا یوسف شخص عالم وصادق وملت دوست ووطن پرست است بر خواستم در صحن استقبال نموده تعارف صمیمی بعمل آمد . آمدیم نشستیم از پیشرفت عمل کار خانه پرسیدم معلوم شد روز بروز در ترقی است . ادارهٔ بلدیه قرار گذاشته در همهٔ شهر ششصد چراغ الکتیر که هر یك چراغ قوهٔ هزار شمع را داشته باشد بسوزانند . یك قطعه کتابچه که خریطه وترسیمات خطوط برق‌وستون چراغهاوماکنه وکارخانه بود بمن بخشید، از این قرار بعد ازدوماه که وعدهٔ ختم‌تعمیرات است گودهای معابر تبریز که هر شب چندین سروپای میشکنند از عمق خود میکاهندوازمردم رفع زحمت می نمایند شب چون روز روشن میشود .

واقعا این شخص غیرتمند وبزرگوار دقیقهٔ از اقدامات نافعهٔ وطن غفلت ندارد، ودر جمیع شرکتها مشیر بالاستحقاق است . میگفت حمد خدارا بعد از وضع قانون معروف چهار دهم رمضان سال (۱۲۹۹) موسیوهای اجامر متمدن نمای خارجه یعنی امراض‌مسری‌ملت‌مادندان طمع‌را ازقاپیدن‌برکات‌وطن ماشکسته‌اند. بعدازتشکیل چهارشرکت‌ایرانی فهمیدند که ملت ماهم‌غیرت داردوهم استعداد. ازاستاتیستیق وزارت داخله که رسمااعلان‌شده‌معلوم‌میشودکه‌بعدازمتداول شدن قدك وقلمکار اصفهان وشال کرمان وپتوی خراسان و پارچه های حریر لطیف تبریز وخراسان در سال ۱۳۱۳ چهار کرور تومان مال قلب فرنگی

کمتر بایران داخل شده،وبعد از استعمال رنگهای ثابت از قالی ومنسوجهای حریر یك کرور تومان بمبلغ مال بیرون بر افزوده واز این قرار بعد از دایر شدن کارخانهٔ چینی وبلور کمپانیهٔ سعادت که تازه باسه کرورتخواه تشکیل یافته سال آینده در تطبیق آنچه از خارج می آوریم وبخارج می بریم مبلغ معتدلهٔ اضافهٔ بیرون بری ما بهشت کرور تومان بالغ خواهد شد بعد از سه سال یکنفر ایرانی ازوطن خودهجرت نمیکند ویکنفر فقیرلاشیئی دروطن ماپیدا نمی شود .

از این قبیل صحبتهای روح پرور می نمودیم از تجار ما شکایت می کرد میگفت، چگونه که حکام ما بعلم اداره وقضاة ما بعلم حقوق منکرند، تجار ما نیز بر اینکه علم تجارت علمی است مبسوط باید تحصیل نمود منکر هستند .

تاجر امروزی ایران یعنی حمال فرنگیها عبارت از اجزای سلسله ایست منتظر نشسته که فرنگیها مال قلب وخوش ظاهر وجاهل پسند خودرا آورده از بیست تاسی ماه وعده بخرد باشخاص جزو بفروشد واز این میان پانصدیاهزار تومان از بار خانه خری نفع نماید بعد از یکماه بار خانهٔ دیگر نو ظهور بیاید اورا نیز برای اصلاح سهو اول . سیمی بیاید اورانیزبرای اصلاح خریدودوم وهکذا بااین استمرار وتسلسل بخرد وبفروشد وبعد ازسه چهال سال دراین نرد جهالت تخواه خود ودیگری را مفت ببازد . واگر کسی بگوید فلان ارمنی بادکوبهٔبیست سال قبل بنا وعرابه چی بود سه هزار منات مایه گذاشت چاهی کند حالا روزی سه‌هزار تومان نفع میکندوده کرور تومان دولت‌دارد . بیایید ما نیز در ضمن هزار تقلید بی جاکه بدیگران نموده ایم در این عمل بباد کوبهٔ وامریکایی که در بیست سال آخری هزار کرور بثروت مملکت خودشان از همین نفت سیاه افزوده اند این تقلید نافع واین تأسی مفید را بکنیم هزار نفر هر یك پنجاه تومان پول جمع کنیم، مدیر عالمی انتخاب نماییم وادارهٔ درطبق زمینهٔ معقول ومجرب برای عمل شرکت تشکیل بدهیم،از دولت اذن بگیریم ونفت‌های اردبیل وارومیه‌رامسقب بیند ازیم بعد ازسه ماه وطن‌خودرا ازجوهر بادکوبه مستغنی نماییم وسالی سیصد هزار تومان نفع برداریم واگر نفت‌فواره نزند ساعتی پانزده خروار بیرون نریزد منتهای ضرر ما همان پنجاه تومانست که بهای یك مهمانی بی جای تجار است.میگویند ای بابا !!! کیست از ما پی این

جور کارها برود، بردتخواه خود را بصحرا بریزد و آسوده باشد که گریبان او دردست فراشان قزوینی نخواهد ماند، ودر محبس روزه نخواهد گرفت بآدم باید خدا بدهد، از این کارها فایده نیست وطن ما بادکوبه وامریکا نمی شود غیر از انکار بدیهی با این سخنان بی معنی که ناشی از جهالتست بخدای عظیم الشان اسناد بخل وحسد نیز میدهد که ببادکوبهٔ وامریکائی رؤف ورحیم است وبایرانی نه .

راست است در وطن ما اساس اطمینان مال وجان تبعه مفقود وموقوف بمیل حکام است، هیچ کس دراقدامات نافعهٔ خود مطمئن نیست که بهشت و نخش فراش یانوکر باب واو باش دیگر دوچار نشود. همین بدبختی فوق الکلام استکه آرزوهای وطن پرستان باخون دل ایشان مخلوط شده وبا اشك چشم بیرون میریزد . ولی حالا ازهمه جای ایران بمرکز تلغرام داریم، اگر مراتب بدبی حسابی حکام جزو در تبریز بحضرت اشرف والا ودر طهران بواسطهٔ آقای صدراعظم بخاکپای اقدس همایونی عرض شود اشهد بالله هیچ کس را نمی گذارند متضرر یامتعدی گردد . شرکتی که دارای هزار صداست حاکم جزو اردبیل وارومی قادراست که به مدیر وادارهٔ آنها تعدی وبی احترامی بکند؟ مگر هزار صدای بلندرابهم بندی بطهران و تبریز نمی رسد ؟ (اتزعم انك جرم صغیر) آنجا که شرکت استعلم وثروت وهمت و اتفاق است. هر جا که این چهار سعادت بی نفاق است قلع جبال وخرق غربال یکیست (آری باتفاق جهان میتوان گرفت) حکیم معروفی گوید قوت روحانی هر ملت موقوف بکثرت شرکتهای متشکلهٔ اواست زیرا که صدای جماعت صدای خدا است افسوس که مانه خودرا نه پادشاه خودراونه رجال دولت خودرا میشناسیم. بزرگان ماهر نوع حمایت وجانب داری ایرانی غیرتمند وکافی را حاضرند ، بلکه ازبی کسی یکانه چنانند که خواهش قلب هرکس بیگانه را بعمل آورند امتیازی که اعلا حضرت اقدس شهریاری بکومپانیهٔ [*] آذربایجان مرحمت فرموده بود تانود ونه سال ازهمه برکات طبیعی معادن

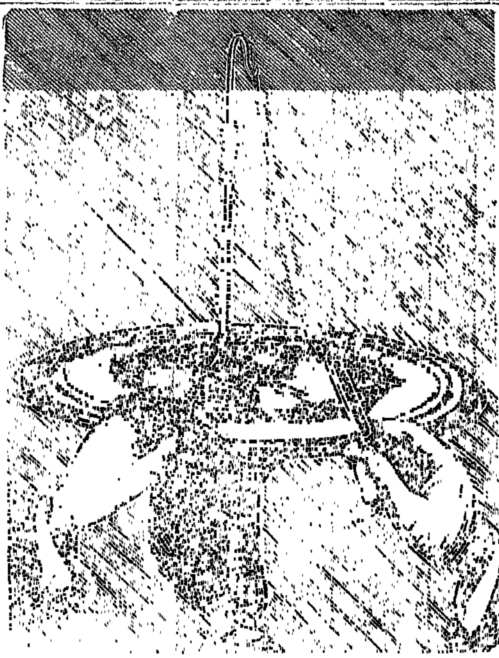
(*) صورت قرار نامه راه اواجیق الی قزوین (برای اقتصار از فصول او باشاره اکتفا میکنیم) فقرهٔ (اول) اعلا حضرت بموجب این قرارنامه بکومپانیه اذن واجازهٔ امتیاز ساختن یکرشته راه ازقزوین تا اواجیق میدهد [دویم] کومپانیه تا نود ونه سال ازهمه مطالبهٔ نقدی *

ومیشه وطرق وسایر نکات تزیید ثروت این مملکت منتفع بشوند کدام پادشاه درکدام تاریخ بملك وملت خود بهتر و بیشتر مرحمت نموده اگر ما ازجهل خود نتوانستیم منتفع بشویم دولت چه تقصیر دارد؟ کی قوانین اطمینان مال وجان را ازدولت استدعا نمودیم بما نداد؟ دولت دردست جهالت ما اسیر مانده هر وقت در راه ترقی قدمی بر میدارد دو چار هزار موانع جهل وعصبیت مامیگردد . یکی ازفضلا بمن نوشته بود ما ایرانیها باید بدانیم وبفهمیم ومعتقد باشیم که درمبدء بخل نیست (هرچه هست ازقامت ناسازوبی اندام ماست) باوجود اینکه درایران نامی از حقوق برده نمی شود مابرای خودمان حق بسیار بزرگی تراشیده ایم متوقعیم باآن مبلغی محقر که در سایر دول تبعه فقط به تسطیح معابر خود میدهد ومابا اسم مالیات بدولت میدهیم دولت اطفال مارادرس بدهد، وایتام مارا پرستاری نماید، قراول مارا بکشد، وصحرای لم یزرع مارا قنات بیاورد، کارخانها احداث بکند، راه شوسه وآهن بسازد، وچراغ الکتیر بسوزد، وکوچه های مارا فرش نماید، وهمه جزئیات معیشت مارا فراهم بیاورد. خیال نمی کنیم که چرا این همه تمنای صعب را از دولت باید بکنیم وانگهی دولت عبارت ازشخص اعلا حضرت

* معاف است[سیم] عرض وطول راه چنین وچنانست [چهارم] ازاسباب ومصالح لازمهٔ عمل گمرك گرفته نخواهد شد [پنجم] کومپانی امتداد را هرا تا خوی ماذونست [ششم] از بار واسب وعراده این مبلغ را کومپانیه خواهدگرفت [هفتم] اعلا حضرت اقدس ملوکانه تصریحا حمایت این کومپانیه را متعهد میشود [هشتم] اگراشکالی باصاحبان املاك یاخود حکومت مانع پیشرفت عمل گردد دولت علیه حمایت عادلانهٔ خودرا مضایقه نخواهد نمود [نهم] برای اطمینان راه دسته قراسوران همیشه مشغول محافظه خواهد بود[دهم]ازجلفا تا تبریز و مراغه وکردستان امتیازساختن راه مخصوص کمپانی است[یازدهم] امنای دولت هرگز مداخله در عمل کومپانی نخواهند نمود [دوازدهم] مسئلهٔ متنازع فیهای دولت وکومپانیه رارجوع بقطع وفصل مرضی الطرفین خواهند نمود [سیزدهم] دولت علیه بشرکت تبعهٔ خارجه مانع نخواهد بود [چهاردهم] کومپانیهٔ دیگر یادولت ایران اگر درسرحدات ایران راه آهن یاشوسه درست نمودنی باشند باید این کومپانیه را راضی نمایند[پانزدهم] بی استثنا مطابق همین شرط کومپانی احداث کارخانهٔ قندریزی وشمع سازی وچینی وبلور وکاغذ را مختار است [شانزدهم] حفظ وتکثیر وفروش میشهٔ قره داغ بکومپانیه واگذار است [هفدهم] کشتی رانی در یاچهٔ اورومی وآبادی جزیرهٔ قویون آداسی مخصوص کومپانیه است [هجدهم] بعد از امضا یك نسخه از این قرارنامه بعداز اعلان رسمی بما مورین دول فرستاده خواهد شد[نوزدهم] تا بیست وسیم بعض مطالب دیگر است وبعد از آن امضای اعلا حضرت اقدس همایون ومهر جناب صدراعظم .

اقدس پادشاد وصد نفر رجال است. ایا این صد ویك نفر میتواند وباید همه شداید مارا رخابدهد. مگر درسایر دول همهٔ اینهارا دولت برای ملت میکند ؟ آیا آنچه مابدولت میدهیم درخور این مقتضیات ماست؟ حاشا ثم حاشا همهٔ اینها عمل حتمی خود ماست اسباب سعادت ونیك بختی مارا باید مافراهم آوریم ودر شداید وموانع ازدولت استمداد بکنیم آقا یوسف صحبت راتمام نمود و بر خواست تادم درحیاط مشایعت نموده برگشتم . احمد کتابچهٔ چراغ الکتیر را تماشامی نمود محمود وارد شد باحمد پیوست هر دو مشغول بودند احمد مقدمهٔ کتابچه را که در فلان تاریخ (تالس) نام حکیم ازساییدن کهربا جذب اجساد خفیفه را معلوم نمود و بهمین قدر از این حقیقت بزرك قانع شد ودرمائهٔ هفدهم (هلبرت) طبیب انگلیسی جذب اجساد خفیفه را غیر ازکاه ربا درسایرین نیز مکشوف داشت ومسئله را اهمیت داد بعد (غالوان) و (دولت) این قوه را کشف نمود والکتیر نام دادند بالحن بلبل می خواند من مشغول بودم . محمود به احمد گفت درعالم بی قوهٔ الکتیر حرکتی نیست اگر میخواهی الآن بتو وجود الکتیر وزدن برق را نشان میدهم . دیدم محمود دعوی بزرگی میکند . میدانستم که در خانهٔ تاریك دست به پشت گربه بکشی شراره های الکتیر میریزد یاباشانهٔ مصنوعی زلف وکاکل خود ویا دیگری را شانه نمایی ذرات برقی دیده می شود . اماروز روشن نشان دادن برق از محمود خیلی غرابت داشت بنوعی که حالت آنها را برهم نزنم منتظر شدم .

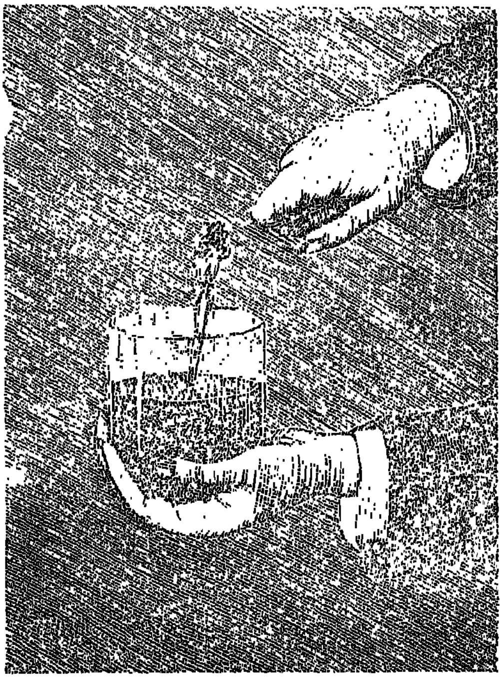
احمد در کمال ادب اثبات دعوا را طالب گشت محمود رفت مجمعی آهنی منقش متوسطی آورد وگذاشت بروی دو استکان ونیم طبقه کاغذ ضخیم که برای کشیدن نقشه وترسیمات اطفال مکتبی میفروشند آورده باندازهٔ میان مجمعی صفحهٔ برید واز کاغذ دو دستگیره که هنگام لزوم بتوان برداشت باکتیرابدو گوشهٔ صفحه چسبانید (شکل ۲۰) بعد از آن به آتش بخاری یامنقل گرفته خشك وگرم نمودفورا روی تخته گذاشته با (شوتکه) یا (بروس)یا (فورچه) (اسبابیست که از موی دم ویال اسب یاتلاشهٔ چوبی برای پاك نمودن البسه میسازند) خشك وبی رطوبت بنوعی که کاغذ نشکند وپاره نشود سخت سایید ومیان مجمعی گذاشت باحمد گفت انگشت خود را بکنار مجمعی نزدیك بیاور



(رسم ۲۰)

احمد نزدیك آورد محمود کاغذ را بلند نمود وار لب مجمعی شرارهٔ ممتدی مثل برق ظاهر شد . احمد انکشت خود را کشید محمود کاغذ را گذاشت باز انکشت خود را نزدیك نمود محمود کاغذ را برداشت تاشش بار عمل را تکرار وهر دفعه برق اولی پدیدار گردید تعجب احمد را نمی توان به تحریر آورد من که دایرهٔ اطلاعم از احمد یك وجب وسیعتراست کمتر ازوی تعجب نه نمودم .

محمود گفت این را (الکتیرفور) گویند پس تماشا بکنید (المنت لیدین) را بشمانشان بدهم این را گفت ورفت ازخانهٔ دیگر استکان خشك که تانصف ساچمهٔ سربی ریخته ومیانش قاشوق فلزچای فروبرده بود آورد وگذاشت بعد از آن کاغذ مجموعه را دوباره خشکانید وگرم نمود وسایید حاضر کرد بمن گفت آقا احمد هر وقت انکشت خود را به مجمعی نزدیك نماید شما استکان را چنان نزدیك بگیرید که شراره میان انکشت مجمعی در وقت زدن بدسته قاشوق میان استکان برسد همان طور گرفتم سه‌چهار شراره برجست‌ومتدرجاً



(رسم ۲۱)

بدستهٔ قاشوق زد بعد از آن بمن گفت که بادست راست استکان را بگیرم وانگشت دست چپ را بدسته قاشوق نزدیك نمایم بفرموده عمل کردم فورا میان دسته وانگشت من شراره برجست واحساس ضربتی ضعیفی نمودم (شکل ۲۱) بامحمود آفرین خواندم وزیاده مشعوف شدم ودرجهٔ تعلیمات عصر مارا به نظر آوردم که باطفال مکتب مقدمات را چه گونه باوسایل سهل وساده مطالب عالیه را تعلیم میدهند ومسایل معضله را درخور وسعت فهم آنها حل ومحسوس مینمایند وازخداوند توفیق تعلیم اطفال مستعد وطن محبوب خود را بازبان شاکی وچشم باکی استغاثه نمودم .

میخواستم صحبت را تمام نمایم چون سخن از الکتیر درمیان بود خواستم « راپورت » (پاستخوف) را که ازمعارف مهندسین نظامی قفقازاست ودرماه مارت سال ۱۸۹۲ میلادی مطابق سال ۱۳۰۹ هجری بمجلس جمعیت جغرافیای ایمپراتور شعبهٔ قفقاز منعقد تفلیس تقدیم نموده واین بندهٔ بی بضاعت ترجمه کرده برای مزید بصیرت هموطنان محترم مرقوم نمایم «پاستخوف» میگوید

درسال «۱۸۹۱» ازجانب رئیس خودماموررشدم که بقلهٔ (خلاص کوه)[۱] بر آیم واز آنجا اگر قلل (قیروان کوه) و (کیوان کوه) دیده شود تحقیقات (تریقونامتر) و(ترنیقولاتسیون) راخربطه نمایم [۲] بیست وچهارم آغوست ماه (۱۸۹۱) باهشت نفر قازاق ملازم رو بمقصد روانه شدیم ازده (کولالا) یك نفر آستین را بلد برداشتیم از طرق صعبه وغیر مسلوکه وچندین موانع خطرناك گذشتیم وقت ظهر بقلهٔ (ماسون) که نه هزار ودویست وپنجاه وچهار فوت ارتفاع داشت صعود نمودیم از آنجا بسوی مغرب هفت ورست (یکفرسخ) رو ببالا رفتیم و به اول معدن یخ خلاص کوه رسیدیم آفتاب میخواست غروب نماید تاریکی شب باریکی راه علو مقصد وخسته گی رفقا مانع تحدید ذهاب گردید درهمین نقطه جای مسطحی پیدا نموده رحل نزول افکنده شب را آسوده سحر کردیم صبح زود برخواسته روانه شدیم بعد ازده ساعت طی راه دوازده هزار ونهصد وپانزده فوت منتهای قلهٔ خلاص کوه زیرا که تا کنون پای مور به منکبش نخورده وجز سایهٔ پرطیور ازخاکش ذی روحی عبور نه نموده بود در تحت قدوم بنی آدم جسور گسترده یافتم هوا بسیار صاف بود باطراف نظر کردم قلل کیوان وقیروان کوه مرئی نشدند از عدم مساعدت نیل مقصود افسوس نمودم .

قلهٔ خلاص کوه چشم انداز غریبی دارد بهر سو نظر نمائی آثار هیبت وعظمت مکون حقیقی بنوعی هوید است که از همه ذرات این سلسلهٔ ممتده محاط رشتهٔ بصر آو از مصداق (والی الجبال کیف رفعت) بسمع جان میرسیدو ناطقهٔ وجدانی با الحان روحانی (بلی وهو الخلاق العلیم) می سرود گویی قلل مرفوعه

[۱] اسامی قلل جبال قفقاس خلاص کوه . وقیروان کوه . وکیوان کوه هر سه زبان ایران است بعدازانکه طایفه (آستین) که الآن دردامنهٔ قله های مزبور سکنی دارند وخود شانرا ایرانی میدانند واکثر اصطلاحات آنها الفاظ فرس قدیم وجدید است مثلا مادر پدر دركار وهمه را الآن هم بی تحریف استعمال میکنند ازایران کوچیده واراضی مسکونی امروزی خودرا تصرف نموده اند بهمه قله های کوه قفقاز اسامی فارسی گذاشته اند روسهانیز بهمان اسم تسمیه میکنند

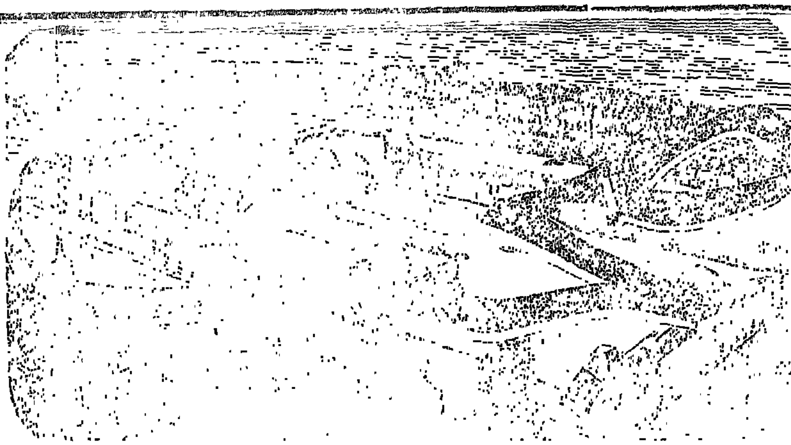
[۲] این دولفظ فرانسه است ومعنی آنها تحقیق مسافت تا معلوم نقاط مرتفعه است ازنقطهٔ دیگر که محاذی خط بصری ان نقطه ها واقع شود واز مسایل معضلهٔ علم مساحی است واسبابهای زیاد برای این تحقیقات دارند

چون مردان خدا از شفق برف بی زوال چهرهٔ بنده گی خودرا درکمال سر بندی سفید نموده ودامن از آلایش هرچه مایهٔ وبال است بالاچیده علایم عبودیت را بی همهٔ سیر وسلوك پا بر جا در حالت خوف ورجا بادره‌های بی ته وعمیق وبلندیهای فلك فرسا به محضر کبریایی معبود خویش عرضه داشته خواستم مشغول تحقیقات علمیه بشوم معلوم شد قازاق حامل اسباب تحقیقات عقب مانده چهل دقیقه دیر آمد تا رسیدن او سر قله‌را میغ پوشیدهوا سردشد بآدمها گفتم غذا بخورند وبخوابند . برای من سرسه پایهٔ چوبین پستیا پونچی پوشیده چادر مانندی درست کردند منتظر بودم چای را بخورم وزود بخوابم زیرا که در هوای رقیق و لطیف پیادهٔ خسته را حلاوت نوم از سایر لذاید متصوره بهتر وبیشتر درکاراست . در این بین از میان شکاف سنگها زاغ سیاهی که از وجود آنها هرگز خبر نداشتیم بایك هیئت جامعه وصدای حزن انگیز سراسیمه ومتوحش بیرون آمده دور قله را چندین بار گشته به لانه‌های خود رفته خواموش شدند . وحشت بی سبب وحالت اضطراب عجیب طیور مرا بتطیر حدوث سانحهٔ غریبی معتقد نمود خیال مشوب واهمه برمن مستولی شد . بعد از چند دقیقه باد شدت کرد وبرف شدیدی باریدن گرفت رفتم زیر چادر نخودم چایدان مس مرا باغذای مختصردادند میخوردم ناگاه صدای زوزای زنبوری بگوشم آمد دقت نمودم دیدم گاهی خفیف گاهی جلی صدای جنبش وپرواز زنبور می آید معلوم‌است ارتفاع مکان وسردی هوا آمدن برف وزیدن باد شدید عدم وجود پشه وزنبور را بینهٔ بی تردید بود فکرمی نمودم‌که این چه صدا باید باشد دیدم میان چادر روشنی تابید. درنظر اول خیال نمودم شفق سفیدی برف تازه از منفذ یاپونچی مثل روشنی می‌نماید . ازاین تصور فوراً بر گشتم وفهمیدم که نور الکتیر است در این بین‌قازاق ازبیرون نعره زدکه ای خدا همه میسیوزیم من سرم را بیرون نمودم استکان فلز چایی که در دستم بود شعله کشید ویکطرف لباس ودامن وریش وسبیل من مشتعل شد . بیرون آمدم دیدم سر وصورت ولباس همه‌قازاقها میسوزدهمه سنگهای سرتیزقله‌باوجود باد تندبا شعلهٔ آرام وبی زبانه منوربودند عالمی داشت، هر وقت برق میزد شعله‌ها همه دریك آن که در مسافت صد وبیست زرع مربع میسوختند خاموش

می شدند بعد از آن باز افروخته میگشتند . قازاقها را از وحشت در آوردم وحالی نمودم که این نور برقیه است مشتعل است ولی نمی سوزاند . بعداز چهل دقیقه همه خاموش شدند . رفتم خوابیدم ساعتی بیشتر نکشید صدای رعدشدیدی که کوه‌را متزلزل ساخت مرا از خواب بیدار نمود بر خواستم بیرون شدم همان چراغانی اول شب بود آدم نمی توانست چشم بر دارد حالتی از تفکر این قدرت درخود احساس می‌نمودم‌که بتحریر نیایدطلاقت‌لسان وکلمات عادیه‌برکنجایش صدیك شرح‌این عظمت‌وکبریائی آثار نیره‌مبادی‌عالیه که مشاهدهٔ‌اوراخوشبختانه موفق شدم قادرنباشد . بعد از چهارده دقیقه همه شعلها خواموش شد رفتم تا سحرخوابیدم صبح زود برخواستم سرقله باز پوشیده بود امابرف نمی بارید ناچار امروز رادر انتظار صفای سر قله ماندنی شدم ساعت پنج بعد از ظهر ازطرف جنوب ابرغلیظ تاریکی که هر لحظه بجسامت وظلمت خود می افزود برخواست وچون لشگرمنظم‌فاتح بطرح نیم دایره برای تسخیر قلعهٔ قلهٔ‌خلاص کوه بیورش عاجله برآمد بعد از چند دقیقه قله را مسخروما را اسیر ظلمت خود نمود چنانکه درفاصلهٔ سه‌زرع‌همدیگر را نمیدیدیم ماهم باهمان تعجیل چادر خودرا چیده‌غذای شبرا خورده نزدیك‌هم خوابیدیم. برق میزده رعد میغرید، برف میبارید ، امواج هوادرپنج درجه برودت نوای‌دل خراش خودرا زیروبم می‌نواخت . شب وحشت فزا منزل خطرناك ، راه فرار مسدود متفکر و حیران بودم . در این بین باز صدای آشنای دیشبی بگوشم آمد دیدم ازرخسارمن چیزی مثل تار عنکبوت می پرد بمژکان وابروی من میخورد یکدفعه برق زد وصدای‌رعدی که‌تاکنون‌درچندین بارصعود قلل جبال نشنیده بودم کوه‌را مثل سیماب بلرزه در آورد خوف برهمهٔ مامستولی‌شد وهمان‌چراغان‌دیشبی تجدید گردید گوهای‌نوربزرکی‌دانهٔ گردودرهوا باطراف‌هبوط‌وصعودمی نمودند،بعد ازچندی خاموش شدند ما همه خوابیدیم امتداد نوم خود را نتوانستیم مشخص نمائیم‌که چه‌قدربودهمینکه از ضرب قوتی‌که مرا از پشت بررو افکند وگویی‌دو پای‌مرا از زانو قطع نمود سراسیمه بیدار شدم دقیقهٔ بی‌حس بودم بعد ترسان‌ترسان آهسته برخواستم دست فرا پای خودیازیده‌دیدم‌بریده نشده همینکه مفلوج وبی روح است . بعد از چند دقیقه بحال آمدم اول سرانگشت پای چپم متحرك

شد بعد کم کم تازانو حرکت اولی هر دو پایم عود نمود معلوم شد همه قازاقها که در یك خطه خوابیده بودیم این طور شده بودند ومثل من بهبودی یافتند به قازاقها حالی نمودم که قوهٔ راجعه الکتیر بما رسیده وبی آسیب در گذشته . ماندن مادر آن نقطه که خط رجوع الکتیر بسیار مخوف وخلاف بود . بر خواستیم باهزار زحمت تقریباً شصت زرع پایین آمده ونشستیم هوا آرام شد صبح سر قله باز گشته تحقیقات لازمه‌را بعمل آورده ومراجعت کردیم (حاشیه)

(حاشیه) سرقله‌های بلند همیشه منبع انواع افسانها شده زیرا که درهوای صاف رقیق هوا مانع صعود کشته وخون ازدماغ آدمهای بسیارقوی جاری شده ودرهوای ابراین نوع حوادث الکتیر مربۀ شده که واقعا آدم بی اطلاع رابوجودهرجور توهمات مخوفه معتقدمی‌نماید اینست که حالا از برکت علم همهٔ این اتفاقات داخل رشتهٔ علوم گردیده وانکهی دراراضی سافله نیز سر منارها که ازفلز پوشیده گاهی حامل روشنائی برق میشود وبارهامشاهده شده دردریاها گاهی سرستون کشتیها مثل شمع مدتی میسوزد تفصیل این رامی توان ذکر نمود همینکسه بنظربی اقتضا است (پاستخوف) بهمه قلل مرتفعهٔ سلسلهٔ کوه قفقاز برآمده واین بنده بیشتر از راپورتهای رسمی اورا خوانده‌ام این‌یکی چون‌خیلی غرابت داشت برای‌مطالعه درذیل‌این‌صحبت درج شد درهوای ابرگاهی ازسرکوههای بلندکه ستون تلغرافهارا نصب نموده ومفتول کشیده آتشهای یك دو زرع طول وزیادیشت هم درهوا پدیدار میشود . وگاهی دویست وسیصد ستونرا درطول مسافت یك‌دو فرسخ دریك لحه متلاشی میسازد وخراب میکنند٭



جشن سال هشتادم پرنس بسمارک، معنی قانون چیست، تفصیل ادارهٔ سلاطین اعتبار نامشته
شرح مختصری از سلاطین نوزده گانهٔ اروپ، معنی ثروت در السنهٔ ملل اروپ تفصیل تدارک
جنگ دول اروپ، تربیت نباتات پسته، شعشعهٔ مرئی نکلین،

معلوم است خوانندگان محترم مستحضر اند که آقا احمد ما مدتی است به مکتب میرود واز مقدمات علوم عادیه تحصیل مراتب نموده بکربه بازی خود بسیار تخفیف داده واستعداد فوق العادهٔ خود را که در خلقت بی مبالغه مخصوص اطفال یتیم ایران است!! بنوعیکه داعی شگفتی است ابراز می نماید. همین امروز صباح چون ایام تعطیل است و بمکتب رفتنی نبود کتاب (مرآت البلدان) جدید را که یکی از دانشمندان وطن در شرح پایتخت دول روی زمین تألیف و نقشهٔ بیشتر از آنها را کشیده برای توسیع اطلاعات برادران وطن که مقصود عمدهٔ وطن پرستان است طبع و به قیمت نازل نشر نموده آورده درگوشهٔ نشسته می خواند. البته شکوه ظاهری بلاد معتبر اروپ مثلاً خیابانهای پاریس و عمارات چندین طبقهٔ لندن طفل را مشغول نموده بود، یکدفعه کتاب را برداشته پیش من آورد و گفت: آقا سبب این آبادی حیرت انگیز بلاد خارجه چیست؟ چرا ممالک ما به این آبادی نمیرسد؟ مگر ما زنده نیستیم اگر انسانیم چرا مثل بوم طالب ویرانی هستیم؟ و بلاد ما بهر سو بنگری خرابه و قبرستان و مزبله و گل و عفونت و تاریکی است. گفتم نور چشم من ممالک اوروپ پانصد سال قبل از این وحشی ترین ممالک روی زمین بودند تنگی کوچهٔ (سیتهٔ) لندن شاهد مدعا ست که وقتی کوچهای لندن تاریکتر و تنگتر از کوچهای بلاد وطن ما بود ولی از برکات این عمارات عالیه (نقشهٔ مدرسهٔ اول پاریس و لندن را نشان میدادم) که بیت المقدس ملت فرانسه

وانگلیس است آنها نایل سعادات لاتحصای تمدن شده‌اند ملت ما هنوز ره به کعبهٔ مقصود نبرده اند و نتایج علم را منکر هستند ۰

بلی مملکت ما اگر از حیثیت علم و ثروت قحطی و گرانی است از طرف جهل و نکبت بسیار بسیار فراوانی و ارزانیست ، در سر هر معبر و بازارکه بخواهی غرفه های یاقوت جنت را دست فروشان آسمانی به هیچ میفروشند مارا بی همهٔ علم و مساعی (مالتشتهی الانفس و تلذ الاعین) در بن دندان است و همه برکات خداوندی فقط در آخرت تیول ابدی ما است ۰ زیرا که ازین همه ملل عالم تنها امتیاز فرقهٔ ناجیه زیور عروس جملهٔ عقاید روحانی ماست سایر ملل روی زمین معتقد (لیس للانسان الا ماسعی) هستند ما منکر نص آیهٔ شریفه و فرمایشات ختمی ماب هستیم سخنرا کوتاه نمودم احمد باز مشغول تماشای کتاب خود کردید ،

روزنامه را بر داشتم جشن سال هشتادم پرنس بسمارك صدر اعظم سابق آلمان را که درماه مارت (۱۸۹۵) مطابق شوال (۱۳۱۲) ملت آلمان چیده بود مطالعه می نمودم ، میدیدم که این چهل و هفت ملیان (نود و چهار کرور) ملت المان بایك عشق مفرط و شوق صمیمی از میان خود وکلا منتخب نموده برای تبریك به (فرید ریکسروهه) که محل اقامت این شخص جلیل القدر عاقل ، صادق ، غیور ، کافی ، خادم وطن در مائه نوزدهم است فرستاده اند به جمیع شهر های المان اورا (متمدن محترم) انتخاب نمودند [*]
از همه سلاطین روی زمین تلغرافهای تبریك متضمن ادعیه های صمیمی رسیده

[*] در ممالك متمدنه یعنی در بلادیکه تمدن انجا در معنی خود میباشد هرگاه خواسته باشند به شخصی احترام فوق العاده نمایند ادارهٔ بلدیه در حضور همه منتخبین خود مسئله را طرح میکنند و متفقا قرار میگذارند که به فلان شخص یا فلان سردار و امیر و پادشاه انتخاب تمدن محترمی اورا معلوم نمایند و عرض محضر مخصوص انتخاب اورا که نهایت نفاست و نقاشی و طلانویسی درست میکنند در محفظهٔ طلا یا نقرهٔ یا مرصع بواسطهٔ دو سه نفر از اعضای هیئت بلدیه میفرستند و از احترامات بسیار بزرك اوروپا است ۰ درسفر اول که اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ایران درلندن تشریف داشتند ذات همایونی به متمدن محترمی شهر لندن منتخب کردیده و حاکم لندن عرض محضر را در محفظهٔ طلا تقدیم حضور مبارك شاهنشاهی نمود ۰ ذات اقدس همایونی در کمال خوشنودی و رضایت قبول فرمودند ۰ اسامی این جور اشخاص بدفتر مخصوص این ارقام ثبت می شوند و مادام الایام در حال حیات و ممات نام کرامی آنها با این امتیاز محترم تذکر و وصافی می شود ۰

منظور از این حاشیه اینست هموطنان ما حالی شوند که معنی تمدن چیست که به سلاطین این نام کرامی علامت امتیاز و احترام فوق العاده می شود و چرا سلب حقوق مدنیت از مقصر در اروپا از مجازات کبیره محسوب است ؟

از مدارس آلمان وکلای مخصوص فرستاده شده و از همهٔ کارخانه جات نمونهٔ صنایع خود را از پارچه‌های حریر وپشمی و پنبه و چرمی مثلا پنیر فروش دو قالب پنیر (که هر قالب سی من وزن داشت) از جماعت آرد فروش آرد، از جماعت خباز نان پخته، از عطر فروش عطر، از خیاط لباس، چکمه دوز چکمه. مختصر ازهمه محصولات مصنوعی و طبیعی مملکت هرکس بهر چه استطاعت داشته به عنوان تبریك به‌او تقدیم نموده از آن جمله یکنفر پیره‌زن و فقیر شش جفت جوراب رنج دست خودرابه خریداری این یوسف هشتاد سالهٔ بازار محبت وطن عرضه داشته است. چندین جلد تألیفات علمیه از فضلای معروف بیادکاری این جشن تألیف شده، چندین پرده‌های نقاشیٔ استادان ماهر آلمان که از جمله یکی جنك (استرازبورغ) و فتح لشگر آلمانرا کشیده اند جزو هدیه‌های مرسولی است. از نمسه‌های مهاجر سکنهٔ سایر قطعات روی زمین وکلا با عرایض تبریك و انواع تحف و هدایا رونق‌افزای این همه کالای خلوص ملی‌شده. اعلیحضرت امپراطور آلمان (ویلهلم) دوم آنروز به منزل بسمارك واردگشته واسلحهٔ که به ناچخ‌می ماند و دربدؤ تشکیل ملت آلمان علامت امتیاز سردار کل و پهلوان اول و از آن وقت چون عتیقهٔ گرانبهای فخریهٔ تاریخی دست بدست به سلاطین (پروسیا) که الآن هم پادشاه پروس و امپراطور آلمان هستند منتقل شده و در خزانه محفوظ بوده با دست خود به بسمارك تسلیم نموده میکوید: چون غیرت و کفایت شما ملت آلمان را بعد از صدمات تفرقه و نفاق دوباره در محروسهٔ اتحاد و اتفاق استقرار تام و استقلال کامل داده بهتراز این هدیه برای تقدیم نمودن حضور شمانیافتم. پسر دوازده سالهٔ امپراطور حاضر یکدسته کل طبیعی باسلیقهٔ که نادیده را مشکل با تحریر بتوان حالی‌نمود درکمال ادب به بسمارك داده ومیکوید اینرا مادرم فرستاده. در برلین شهر را آیین بستند، در برجهای عمارت‌مجلس وکلا بیدقها بر افراشتند، عمارت ویلهلم اولرا که بعد از وفات او تا کنون در حالت عزا وسوکواری‌بود. برای عید این پیر محترم آرایش دادند وچراغان نمودند روزجشن درجلو عمارت پرنس بسمارك ده هزارنفروکیل ازهمهٔ ممالك آلمان هر یك درجای خود ایستاده در این حالت که ده هزار چشم مشتاق

بدیدن آن اعجوبهٔ آفاق منتظر بود پرنس بیرون آمده به ملت آلمان تشکر می کند و تقریباً کلمات ذیل را به حضار خطاباً نطق می نماید : آقایان این حسیات حاکی محبت ملی که الآن از معلمین مدارس عالیه در بارهٔ خود شنیدم به پیر مردی مثل من تقویت روح می نماید . حسیات وطن دوستی افراد ملت ما در حالتیکه از وطن محبوب هم مهاجرت نمایند تغییر نخواهد یافت . به حقیقت این مطلب دلیل من موجود است . برای امروز صد هزار جمعیت نمسه که در ممالك دوردست قاپلاند وامریکا واوسترالیاسکنی دارند داعی جاذبهٔ محبت وطن را لبیك اشتراك گفته‌اند . همین حسیات تخمیری وطن پرستی ماست که استقلال ملیت خودمان را درجنگهای سخت خانمانسوز غالبانه مالك شده‌ایم بنای این جنك که مولد استقلال ملت ما گردید اول از (هولشتین) وبعد از (صادوا) سرزد تا اینکه رقابت فرانسه‌ها که ناشی از حرص جهانگیری حرکات بی شعورانهٔ (بوناپارتی) بود متمم اتحاد ما گردید . بعد از آنکه عمارت خود را در روی بنایی محکم ساختیم همیشه طرفدار صلح بودم و بیشتر منافع ملی را نذر امتداد صلح ومسالمت می نمودم ، زیراکه هرجا استعداد وقدرت در معنی خود بروز نماید آنجا خود نمائی وعلوی طلبیرا موقع نیست . وانگهی وظیفهٔ صداقت ورشادت مسلك دیگر را مانع است . هیچ کسی مسبوق نیست که فردا چه خواهدشد ، آنچه برای امر معلوم تصور نموده از تغییر امر دیگر بی ثمر می شود ، همه زحمات وخیالات وتدابیر درصورت نفاق رفقا از هم می‌پاشد ، اینستکه در عالم سیاسی هر چه تحصیل شود باید شکر نمود واز عطایای خداوندی شمرد . حالا که ما کشتی خود را به بندر آسوده ومعتبر رانده‌ایم باید قانع وشاکر باشیم ، کمال سعی را در حفظ نمودن آنچه داریم بکار ببریم زیرا ممکن است که او را مفقود نمائیم . آلمان در عصر (قارولین) و (ساکس) و (غوغنشتوف) خیلی مقتدر بود ، بعد از آنکه اورا کم کرد پانصد وشش صد سال کشید تا دوباره تحصیل اقتدار اولیرا نمود . پیشرفت امور سیاسی همان طور بطئ است چنانکه حرکات طبقات الارض که از روی هم ریخته شدن اجساد وفشار همدیگر از مرور ایام طبقهٔ جدیدی تشکیل یابد وجبال بلند احداث کردد .

اگرچه امتداد ازمنه تغییر بعض قواعد را مقتضی است ولی به جوانان

ماعجاله ودست پاچه‌گی بی لزوم است.بلی بی سعی وزحمت نتیجه نیست،بی مباحثه مسئله لاینحل می‌ماند ، هرگاه ما در مسائل منافع ملی خیالات خود را به معرض کشف مقاوله نگذاریم، ودر ردوقبول آنها مباحثه نکنیم، خاموش بنشینیم ، هرچه بادا باد یا بمن چه بگوئیم، آنوقت به اهالی خطهٔ ختا می مانیم وجامد می‌شویم ، همینکه در همهٔ مصائب باید مرجع امینی داشته باشیم که آن مرجع نقطهٔ اجتماع ماباشد.وهمین نقطه عبارت از اتحاد آلمان ومرکز اوشخص ایمپراطور است پس شماهم بامن هم آواز به ترانهٔ سلامت باشد اتحاد آلمان وایمپراطور جوان دمساز باشید (انتهی) .

از کلمات این شخص عاقل ومعروف آشکار معلوم است که استقلال واقتدار ملی اگرازدست برود دوباره تحصیل کردن او مشکل است . ملیت هر طایفه بسته به استقلال آنهاست.وگرنه در صورتیکه اجنبی بصاحب خانه تحکم نماید،وبانقیاد خود مجبور بکند،رقیت‌است نه حریت . حالا ماچون‌ایرانی وطن دوست وتبعهٔ‌صادقهٔ‌پادشاه‌دین پناه هستیم‌مأذونیم که ببینیم‌حیثیت‌استقلال ماچگونه‌است ؟ در این پنجاه سال آخری ملك موروثی‌چند هزار سالهٔ‌خود را دو دفعه که شهر (هرات) باشد تصرف نمودیم بعد از دو روز باخراج‌وتخلیه مجبور شدیم

نصف مملکت بلوجستان بوساطت یکدوست از مملکت ماتجزی شد . حقوق تعیین پاشایی بغداد و نظارت دخل‌و خرج مواضع متبر که بواسطهٔ یکدوست از مامسلوب گردید . بعد از یازده سال کشش وکوشش اگرکونگرهٔ برلین جمع نمی شد مسئلهٔ قوطور تاکنون لاینحل می‌ماند . هرگاه پیشوایان مادر چمن سلطانیه ایلچی ایمپراطور (نکولای) اول را قبول می نمودند ورسالهٔ جهادیه نمی نوشتند سرحد ما از جولف وآستا را پنجاه فرسخ بالاتر بود .

پس اگر با متر محبت وصداقت وغیرت وبیغرضی آنچه استقلال مادر این‌مدت از خود کاسته مقیاس نمائیم می بینیم که الآن از مویی آویخته است واگر این موی بگسلد یکجا مفقود گردد ، همینکه معلوم نیست بعد از ششصد سال اخلاف ما اورا دوباره تحصیل می کنند یانه ؟

حالت عصر امروزی هرگز دخل به سابق ندارد ، امیر تیمور گورکانی ، ملك شاه سلجوقی ، سلطان محمود سبکتکین ، شاه عباس کبیر ، نادر شاه افشار اگر حالا بودند نه اینکه نصف دنیا را مالك نمی توانستند بشوند بلکه بوسعت یکوجب سرحد مملکت خود قدرت نمی داشتند .

قدرت امروزی دول علم است وثروت که مابد بختانه از این هر دوبرکات خداوندی گدا وجاهل هستیم .

شخص اعلیحضرت اقدس همایون ماشهد الله از همهٔ عقلای عالم ووزرای ایران به فقر روحانی وجسمانی ملت متبوعهٔ خود بیشتر دانا وبینا است ، ولی بی معاون وتنهااست از یکطرف جهل ملت ،وازیکطرف غرض شخصی متنفذین ، وازیکطرف بی علمی وبی تجربه گی وطلا دوستی وخواجه تا شانی بعضی از رجال دولت، واز یکطرف بی مبالاتی وبی ادبی وهرزگی بعضی فرنگی مآبان ما که مبالغی پول دولت را خرج نموده ودر مکاتب فرنگستان از تحصیل السنهٔ خارجه به خیال خودشان تربیت شده‌اند ، بعد از مراجعت بوطن خود عوض نشر معارف وتألیف قلوب هموطنان آداب ورسوم مذهب ملی را تقبیح می نمایند ، هر چه میگیرند پس نمیدهند ، قمار بازی وشراب خواری را جزو اعظم (سیویلیزاسیون) میدانند وتکیهٔ کلامشان همیشه قسم بهانسانیت است ! واز یکطرف رقابت دوملت بزرك همجوار که سیه جلدی ایرانی مزرعهٔ مستعدی برای کاشتن تخم نفاق واصلهٔ خیالات فاسدهٔ ایشاناست ، دست بهم داده نمیگذارند که ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی بوضع واجرای قانون مملکت امر واقدام ملوکانه فرماید ، تا در انظار خارجه ملت ایران جزو ملل نیم وحشی معدود نشود وادارهٔ دولت ادارهٔ ظالمه یا حکومت بیقانون محسوب نگردد .

زیرا مملکتی که قانون ندارد آنجا عدل یعنی درجات تنبیه معلوم نیست ، هر جا که درجات تنبیه معلوم نیست . هر چه ازروی عدل نمایند عین ظلم است . در اینجا لازم است قدری ازقانون سخن بگوئیم وبدانیم که معنی قانون چیست؟ وواضع او کیست؟ قانون یعنی تعیین درجات حقوق ، وحدود حقوق ، یعنی وظایف افراد بشری نسبت به هیئت جامعهٔ خود حدود ، یعنی تنبیه باوسایل استقرار انتظام هیئت جامعهٔ بشری ، تنبیه یعنی قصاص یا مجازات در اذای تقصیر ، قصاص

ومجـازات یعنی عمداً تکرار ما مضی . بدیهی است که حق وحد بنی نوع بشر دو قسم است یکی راجع بروح ویکی راجع به جسم آنهـا است . قوانینی که راجع بروح است واضع آنها انبیای هر عهداست که بطور وحی والهام به اسم شرع به امت خود تبلیغ نموده اند .

قوانینی که راجع به جسم است عبارت از تعیین حقوق وحدود است که عقلا وحکمای یك ملت در طبق اقتضای وقت وحیثیت ملیه وهیئت جامعهٔ خود به عنوان مدنی وسـیاسی وضع میکننـد چگونه که روح وجسم بهم مربوطنـد ووجود یکی بیدیگری محال است ، شرع وقانون نیز در خواص وارتباط مثل مرجع خود میباشند ، همه حوادث روحانی وجسمانی در آیینهٔ شرع وقانون باید نموده شود ، البته همه تغییرات شرع وقانون نیز از تعلقات فطری ارواح واجسام است مقیاس طبیعی حفظ وترکیب ارواح واجسام فقط شرع است وقانون واز حفظ ترکیب ارواح واجسام تولید شرع وقانون می‌شود . هرگاه دو منبع ابتدائیه حق وحد وفطریه وتجریدرا مرکب نمائیم قوهٔ بنام ظلم صرف تحصیل میکنیم ، تشخیص درجات استعمال عادیهٔ این قوه را عدل صرف خوانند، وترتیب تشخیص این درجات را شرع وقانون می نامند (ز بنتام) معروف میگوید بشریت بالطبع در تحت ادارهٔ دو ریاست فائقهٔ (راحت) و (زحمت) خلق شـده فقط در اقتدار راحت و زحمت است نشان بدهد که چه بکنیم وچه باید کرد زیرا نمونهٔ نیك وبد یاسبب وفعل مسلماً در قبضهٔ اقتدار این دو قوه تسمیه شده، راحت وزحمت در همه اقوال وافعال وخیال بشری مدیر اولند . همه مساعی انسانی از اسـتخلاص تبعیت این دو ریاست مطلقه ادلهٔ اثبات عبودیت خود میباشد بنی آدم قولاً قادر است منکر نفوذ راحت وزحمت بشود، ودر عدم تبعیت خود هر چه میخواهد بگوید، ولی فعلاً مادام الحیاة در تبعیت خود باقی خواهد بود. اعتراف این تبعیت اساس منافع انسانی است. واساس منافع زمینهٔ آن نقشه وترسیمات است که مهندس عقل عمارت باشکوه سعادت تمدن را از مصالح تشخیص یقین از تردید ، صدق از کذب ، عدل از ظلم ، نور از ظلمت وعقل از دیوانگی در آن زمینه بر افراشته واورا قانون نام نهاده . پس از بیانات سابقه نتیجهٔ حاصلهٔ ما این شد که هر جا قانون نیست اساس منافع نیست ، وهر جا اسـاس منافع نیست تمدن نیست ، هر جا

تمدن نیست وحشت است،هر جا وحشت است سعادت و برکات نیست ، پس هر جا قانون نیست سعادت و برکات نیست . این قانون که حکما اورا سعادت و برکات مینامند ومعنی‌اوچنانکه گفتیم عبارت ازترتیب تشخیص درجات حقوق وحدود است در میان هر ملت که وضع شودانوار درستی قول ، نیکوئی فعل، اطمینان مال وجان ، محبت عامه ، مساوات تامه ، انتشار معارف ، معنی تدین، وطن دوستی ، سلطان پرستی ، ساده‌گی دروسایل‌زندگی ، ترقی صنایع ، تزیید ثروت عمومی ، رونق‌تجارت ، پیش بندی‌نفوذ اجانب ، سر حد وظیفهٔ‌متنفذین آفاق وانفس را منور می نماید .

واز سعادات این همه نتایج حسنه که شمردیم برکات کایهٔ ملی تولید گردد. آنوقت معنی (ویملأ الله الارض قسطاً وعدلا بعد ما ملئت ظلماً وجورا) نقاب از چهرهٔ غیبت خود بر اندازد ، آب رفته بجو باز آید وقبرستانها مبدل به گلستان گردد .

چون صحبت ما باینجا رسید وسخن از معنی قانون گفته شد باید چند کلمه از معنی سلطنت ودولت نیز که متمم مسئلهٔ گذشته است ذکر نمائیم .

سلطنت یا دولت عبارت از یك یا چند مملکت وملت است ، ملت یعنی هیئت جامعهٔ بشری ، مملکت یعنی وطن یا مسکن محدود المسافهٔ آن هیئت جامعه که رئیس آن اداره را درهرمملکتی به عنوانی‌تسمیه می نمایند . بعضی ازاین رؤسا با القاب مخصوص ممتاز (شاهنشاه وامپراطور) وعموماً تاجداران درعرایض شفاهی ومکتوبی اعلا حضرت مخاطب ومرقوم می شوند . هر گاه‌شخص رئیس با هر عنوان که باشد در مملکتی تخت وتاجرا موروثاً مالك است وزمام اداره‌را به چند نفر وزیر سپرده که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند واجرای اوامراورامیکنند وقانون مخصوص ندارند یا اگر دارند وضع واجرای آن‌بهم مخلوط است واختیار جان ومال تبعه در قبضهٔ اقتدار اعلا حضرت اوست‌اورا سلطان مطلق وادارهٔ اورا سلطنت مطلقه می نامند . در چنین مملکت تبعه‌تنبیه هیچ تقصیررا قبل از صدور نمیدانند . گاهی آدم کش را می نوازند ، گاهی بیگناه را مقتول سازند ، ریاست ممالك را به حکام می‌فروشند ، مالیات تبعه‌را به اجاره میدهند ، اجرای اوامر موقوف به کثرت پیشکشی میشود ، هرکس

برای خود حق میترا شد ، علما بیرون وظیفهٔ خود ریاست میکنند ، مظلومین امکان زیستن دروطن مألوف خود نداشته به بلاد خارجه جوقه جوقه مهاجرت می نمایند ، اقویا بر ضعفا دست یازند ، اجامر واوباش باسم نوکرباب وفراش به چاپیدن مردم می پردازند هرگاه شخص رئیس موروثاً صاحب تخت وتاج مملکت است ولی ادارهٔ مملکت مطابق قانون اساسی در مجلس « سناتو » یا نجبا که پادشاه تعیین میکند مجلس وکلا که ملت از میان خودمنتخب می نمایند قسمت شده تدبیر مصالح جمهور ، تعیین بودجه ، وضع قانون واعلان جنك وصلح . همه موقوف به رد وقبول این دو مجلس است اورا سلطنت مشروطه یا سلطان محدود گویند . که حق پادشاه فقط تعیین اجزای مجلس « سناتو » ودادن مناصب لشکری وامتیازات وتعیین وزرا وریاست کلیهٔ لشکر وامضای جمیع قوانین مملکت که بر حسب اقتضا تألیف ویا تحریف اورا مجلس مبعوثان یا وکلا حك واصلاح یا وضع واجرا می نمایند خطاب اعلاحضرتی وسکهٔ دنانیر وخطبهٔ منابر میباشد شخص اعلاحضرت مقدس خارج ازتحت قضاوت وسیاست واستخفاف واستنطاق است. وزرا در محضر مجلس مبعوثان از تمرد احکام قانون واجرای اوامر غیر مشروعه وخیانت وانحراف از وظیفهٔ مأموریت خود مسئول میباشند . وبعد از تحقیق تحت مجازات گرفته می شوند .

هرگاه مملکت تخت وتاج ندارد ورئیس موروثی هم نیست در این صورت ریاست ادارهٔ مملکت با مجمع « سناتو » ومجمع وکلا است بهریك از این دو مجلس از سناتورها (اجزای مشورت خانه) ووکلا یا مبعوثین از میان خودشان با کثریت آرا رئیس موقتی منتخب میکنند ودر کنگرهٔ مخصوص برای ملت یکنفر رئیس بوعدهٔ سه یاشش سال انتخاب می نمایندواورا (پرزیدانت) یا رئیس جمهور گویندعوض پادشاه ریاست میکند اماتاج نمیگذارد، به تخت جلوس نمیکندولباس مخصوص سلاطین را نمی پوشدودر زندگانی خودشکوه سلاطین راندارد، اعلاحضرت خطاب نمیشود، مثل یکی از افراد ملت زندگی میکندهمینکه درهرجا ملت به او احترام سلاطین را می نمایند بعد از اتمام وعدهٔ انتخاب اگر از تدابیر خود به خوش بختی جدید وپیشرفت اعتبار وثروت ملت نایل شده وجلب قلوب ونظر محبت ملیرا بر خود معطوف ساخته دو باره بوعدهٔ دیگر اورا منتخب

می نمایند وگرنه شخص دیگررا انتخاب میکنند ورئیس اول جای خودرا تخلیه واز عمارت دولتی بخانهٔ خود تحویل می‌نماید . رئیس ثانی تا یوم‌موعود مباشر ریاست امور جمهور میگردد .

سلاطین اعصار سالفه هیچ شباهتی با سلاطین حالیه ووضع ادارهٔ آنها با وضع ادارهٔ امروزی دول این عصر تمدن ربطی وشباهتی ونسبتی ندارد ایام سلف ادارهٔ مملکت واختیار جان ومال تبعه مطلق بسته به میل وخواهش شخصیٔ سلاطین بود . عرایض ومهمات مردم بواسطهٔ دوسه نفر وزیروامیر مقرب به حضرت پادشاه معروض می شد . معلوم است پادشاه دراین صورت از حالت ملك وملت یکجا بی خبر وبیشتر مشغول جهان کشائی ، اسب تازی، وصید اندازی با تعیش خود میزیست وریاست را همان وزیر وامیر می نمود فقط وخامت حرکات آنها عایدشخص پادشاه وثبت‌صفحات تاریخ‌مخفی اومیشد، کاهی سلطان عادل وبا کفایت در یك مملکت جلوس می نمود شخصاً وارسی امورات مهمه را مباشر میگشت. کمال عدل ونصفت را در حکومت وریاست خود بکار می بست. ولی‌چون ادارهٔ ملیت در تحت قوانین مملکت مضبوط‌نبود در حال حیات او تبعه آسوده ویحتمل کمتر مظلوم می شدند . بعد از وفات او عدل وکفایت او نیز با خود او مدفون خاك «کان لم یکن» میگردید . مدعیان تاج وتخت وخزانه (که طلا را ازمرابحهٔ تجارت جلب وبیفایده‌درمیان قباب آهنین میاندوختند) از هر سو بمرکز مملکت میتاختند از قتل ونهب وغارت وهیچ نوع حرکات وحشیانه‌فروگذاری نمیکردندوهر یك بیشترازدیگری با سفك دماء وقتل عام نمودن یك مملکت یا شهررعب وحشیانهٔ خودرادرقلوب سکنه میانداخت تا یکی از آنها برحسب اتفاق یا از مساعدت بخت کور زمام مملکت ویران وملت مظلومه‌را دست میگرفت و به استیصال خانوادهای قدیم واشخاص معروف وقتل ونفی آنها میپرداخت تا استقراری‌در سلطنت‌واستقلالی در حکومت خود میداد،اختیار مال وجان مردمرا مالك میشد ومطلق‌العنان هر چه میخواست ده وبیست سال می نمود تا ظالم‌دیگر بدفع او بر میخواست ورشتهٔ ظلمرا بهمان تفصیلی که گذشت امتداد میداد واجداد ما نیز بااین‌زحمت ومصیبت زندگی مینمودند . ولی حمدخداراحالاعصر ما بالنسبه عصر تمدن‌است

قوانین ملل اکثر این خود سریها وحرکات وحشیانه را از ریشه بر کنده و نا بود نموده حالا تبعه در همه امورات داخل ملك وملت رأیی وعقیدهٔ دارند وحل وتسویهٔ مسائل دایر بمصالح امور آنهابا اکثریت آرأ ردو قبول خود ملت حل وعقد میشود . هر گاه مسئلهٔ درمیان سلاطین از قبیل اصلاح سرحدات یا تنظیمات بیع وشری یا طلب ترضیه از بی احترامی وخسارت همدیگر حادث شود از سلاطین یا وزرا یا علمای دول بیطرف حکم انتخاب میکنند مسئلهٔ متنازع فیها را بصوابدید آنها محول می نمایند وقضاوت آنها را بحرف متقبل میشوند وبا این وسایل مصلحانه گاهی قتل وخونریزی‌را دفع میدهند وآتش سوخته را خاموش می نمایند . اگر چه عقدهٔ متوحشه که شصت سال است به اسم مسئلهٔ شرقیه در میان دودولت رقیب روس وانکلیس له دقیقهٔ ازاقدامات غیر مشروعهٔ خود در تصرف مملکت آسیا از حمله ودفاع یکدیگر آسوده نیستند واز سال ۱۸۷۰ رقابت المان وفرانسه به حجم وحشت افزایی آن‌مسئله افزوده در هر بیست سال جنك بزرگیرا تولید میکنند وشعلهٔ آتش افروختهٔ اومستقیم وممعوج در همهٔ روی زمین تأثیری داشته ودارد ولی از برکت انتشار علم ومعرفت در این ده سال آخری که منتج استقرار حسیات عدل وانصاف است از حدت خود بمراتب کاسته الآن دول رقیب از ترس همدیگر به دواردوی رعب افزا منقسم شده اند وعقد اتحادی در خور اقتدار حمله ودفاع یکدیگر با هم بسته اند . از یکطرف آلمان ، افستریا ، ایتالیا واز یکطرف روس وفرانسه . از طرف دیگر دولت انکلیس ظاهراً بیطرف ولی باطناً حمالة الحطب وطرفدار اتحاد مثلثه . واز یکطرف شب وروز در تکمیل علم واسلحه واسباب جنك وتکثیر تعداد لشکری که الآن ششدولت سی کرور نفر می‌تواند بمیدان جنك بفرستد مساعی مجدانه مبذول میدارند .

وطرح جدید تفنگهای ته‌پر ، باروت بیدود وصدا ، که در هرثانیه پنجاه تیر میاندازد وازنیم فرسخ نشانه میزند که عقل بیعلم ازاحاطهٔ او قاصراست . توپهای « متراليوز » که‌هر دقیقه دویست پنجاه گلوله مثل قطرات بارش لاینقطع بر صفوف دشمن ببارد توپهای بنادر که وزن گلولهٔ هر یك سه خرواراست ودو فرسخ میراند ، سنگرهای فولاد متحرك باتوپهای صحرایی که قطعه قطعه ساخته

ودوساعت بعد از نزول اردو بهم وصل نموده قلعهٔ فولادی در صحرا احداث کنند ، دسته‌های سیار سفاین هوایی « بالون » که درمحصوری از میان اردو یا قلعه صعود نموده وبهرجا بخواهند بروند وخبر بدهند وکومك دعوت نمایند، دسته‌های اسب آهنی خودرو «ودلوسپد» که‌سربازسوار شده‌درتك وپوازاسب رونده زود ترحرکت میکنند ، دستگاه تلغراف که بواسطهٔ مفتول اردوهای متفرقه را باهم وصل میدهند وفرمان سرکرده‌را هرشعبه بواسطهٔ تلغرام یاتلفون بلاواسطه می‌شنود وجواب میدهد ،باتالیونهای(سپور) که بابیل وکلنك دریك شب کنده‌ها ومارپیچ یکفرسخ طول چندین ذرع پهن وعمق برای تحصن اردو ویا یورش قلعه‌جات دشمن حفر می نمایند، (پارکه)های چراغ الکتیرکه‌شب نقطهٔ نشانه‌را از نیم فرسخ روشن میکنند ، اردو یاقلعهٔ دشمن را تیرباران می نمایند یاشب تاریك بواسطهٔ بالون بهوا بر آمده از بلندی محل اردوی دشمن‌را روشن میکنندوعکس برمیدارند.یاتدابیر حربیهٔ دیگرمعمول می‌نمایندوخودشان ازانظار خصم‌در تاریکی مستور می مانند. هنکام لزوم دستهٔ سگهای‌معلم قراول به‌پیش‌قراولی‌اردو آموخته‌نگهداشته‌اند، پوسته‌های کبوتر[*]که‌کبوترهای آموخته‌را

[*] پوستهٔ طیار که مطالبرا درمکتوب باخط ریزهٔ مویی نوشته درمیان قلم پرمرغ نموده بدوموی دم کبوتربسته پرواز میدهند کبوتر بهمان قلعه که منزل یا اشیانهٔ اوست ساعتی صد (ورس) وشبانه روزی ازقلعهٔ‌به قلعهٔ‌صدوپنجاه‌فرسخ دور بریده مکتوب خودرا میرساند خیلی غریب ویکی ازعجایب اخباراست درعهد قیاصرهٔ‌روم وسلاطین یونان، فراعنهٔ عارده، کیان واین اواخر درمصر ودربعضی نقاط روی زمین مستعمل بود بعد متروك کردید . تا اینکه درسال ۱۸۷۱ لشکر آلمان شهر پاریس را چهار ماه ونیم محاصره نمودندمحصورین بواسطهٔ کبوتر دراین مدت پانزده هزار (ویش) یامکتوب رسمی ویك ملیان مکتوب شخصی‌وتجارتی باطراف فرستاده بودند نفع ولزوم‌پوستهٔ کبوتر را هنکام جنك احساس نمودند بقاعدهٔ علم تربیت‌حیوانات جنس‌کبوترها را ازهمه نقاط عالم آورده وامتحان نموده درتناسل آنها دقایق علمیه را بکار برده چهار جنس ازمیان همهٔ آنها برای عمل پوست طیار قوی وهوشیارومستعد یافتند آلان همهٔ‌دول اروپ درقلعه جات سرحدات یاداخلهٔ مملکت‌وپایتخت خودکبوترخانها درست نموده هم تولید وتکثیر وهم آنها راتعلیم میدهند درفرانسه ۱۹ نقطه،پورتغال ۱۴ نقطه،اسپانیا ۱۸ نقطه،ایتالیا ۱۴ نقطه،اسوج (سوئد) ٤ نقطه المان ۱۷ نقطه اوستریا ۱۱ نقطه روسیه ٥ نقطه کبوترخانهٔ حامل پوسته می باشد واین نقطه ها قلاع‌واستحکامات‌داخله وسرحدات‌مملکت است فرانسه ها درهنکام اقتضا دریکروز میتوانند از همهٔ نقاط پوسته کبوتری هزار کبوتر روانه نمایند . مخارج کبوترخانهای‌یك سال دول اروپ به‌یك کرورتومان بالغ شده . دراروپا دراکثرشهرها متمولین کبوترخانهای

در میان همه قلاع سر حدات مملکت تربیت وتعلیم داده اند وازقلعه به قلعهٔ خبر می فرستند . همهٔ این تکمیلات حربیهٔ فوق العاده که ذکر نمودیم یحتمل مسئلهٔ خلع السلاح را عنقریب درکنگرهٔ منعقده مأمورین همهٔ دول متمدنه قبول کنند ، ملت ومملکترا از زیر این بارگران اتلاف ثروت که به مخارج این همه تدارکات قتل ابنای جنس خود مصروف میشود خلاص نمایند ، «سالی هزار کرورتومان» و شعلهٔ آتش حرص جهانگیری ورقابت را خاموش بکنند ، اسم بی مسمای تمدن را که آلان دارند درمعنی خود نایل باشند، آنوقت هرضعیف درگوشهٔ انزوای خود میتواند نفسی بکشد ودمی آسوده برآردوگرنه بااین دستگاه وحشت که اورا تدارك جنك میگویند هیچ ملت غیرتمند ووطندوست نمیتواند آسوده بنشیند یا باید سالی دو یست کرور تومان ثروت خود شان را صرف حفظ استقلال خود نمایند وبالرأس لشکر بشوند یاعبد ملت دیکر گردند. چون سخن بدینجارسید ازمعانیٔ کثیرهٔ کلمهٔ قلیل اللفظ ثروت که هنوزدروطن مامعنی اومبهم ومجهول است توضیح مختصری رابیفایده ندیدم : علمای (پولتیك ایکانوم) درشرح معانی ثروت ایضاحات بسیار مبسوطی دارند وبیانات زیادنوشته اند . ودر طبق معانی لاتحصای او برحسب اقتضا چندین الفاظ ولغات وضع نموده اند.

بزرگی دارند وآنهارا به پریدن اراضی مسطح وارتفاعات وسرعت طیران وتحمل گرما وسرما وانحراف از موقع قید که درراه عبورآنها دامی چیده ودانه وغذای مخصوص آنهارا ریخته اند تعلیم وتربیت داده اند واین تعلیم که کبوترمیتواند از صد فرسخ پریده به منزل بیاید خیلی کار مشکل ودقیق است اورا ازسه ماهه گی کم کم ازمسافت نزد یك بنا نموده میاموزند تادرچهار سالگی در اقتضای خود ماهر می‌شود تاهشت سال بچه میدهد بعد عقیم می‌ماند وبیست وپنج سال عمر میکند همینکه این طور کبوتر خانهای شخصی نیز مطابق قانون مملکت دروقت جنك باید کبوترهای آموختهٔ خود شان را بمأمورین لشکری بدهند که بکار محاصره ومحصوری برآید. تناسل کبوتر نامه بر، محافظهٔ آنها ، خانهٔ آنها ، گرفتن آنها، دروقت لزوم بردن آنها بمسافت دور ونزدیك ، برای تعلیم وغذای آنها بسیار دقت وزحمت می‌خواهد . برای دانستن ورود کبوتر از سطح آشیانهٔ کبوتر مفتولی کشیده وسرشرا درخانهٔ صاحب منصب قراول بزنك اخبار وصل نموده اند تا کبوتر بامکتوب واردشد مفتول حرکت نموده زنك الکتیر صدا میکند قراول میداند که کبوتر آمد فوراً حاضر می‌شود دقیقهٔ ورود کبوتر را بدفتر ثبت میکند مکتوبراه میگیرد ودرحضور رئیس می‌خواند وعمل میکنند .

این بساط منتظم نوعی چیده شده که یکی از ادله وبینهٔ قدرت علم واستعداد بنی نوع انسانی است . (انتها)

ثروت یعنی روح ومدیرعالم تمدن یابه عبارت دیگر ثروت یعنی استعدادواستقلال. وزحمت. ومحل وعملیات است که نتیجهٔ این ترتیب دریکجا روح ومدیر عالم مدنیت یا ثروت است .

اگرچه بعضی الفاظ هست که درمملکت ما تا یکدرجه معنی نسبی ثروت را میفهماند نقد ، دولت ، تنخواه ، سرمایه، توانگری ، تمول،وهکذا محض اینکه درمعنی ثروت گمراه نشویم اول تعقل میکنیم ومی‌بنیم این الفاظ نه اینکه منفرداً بلکه همه دریکجا صدیك معنی ثروت‌را نمی فهماند وهمهٔ اینها چون صفر بیرقم فی نفسه‌تهی ولاشیٔ وهیچ است. وبعد ازانکه سرحد افق نظری ما ازبیانات آینده قدری توسیع یافت آنوقت معترف می‌شویم که فی‌الحقیقه تاکنون‌دروطن مامعنی این لفظ مجهول بوده تاچه رسد به حقیقت ثروت .

نقد یعنی فلزی که وسیلهٔ مبادله است اورا بدهی درعوض مایحتاج بگیری. دولت یعنی داشتن ضیاع ، عقار ، اسب ، استر ، باغ کاروانسرا ، وسلمنا مزرعه وغیره. تنخواه هم باین معنی. توانگری یعنی داشتن آنچه ازوی‌مداخل عاید می شود. تمول‌تحصیل آنچه‌باوی میتوان‌معاوضه ومبادله ودادن وستادن نمود. حالا به‌بینم اگر لباس یاغذا نباشد که عوضش را طلا داده واورا تحصیل نمائیم دراینصورت طلا را میتوان خورد . ؟ نه . اگر دکاکین وکاروانسرا واسب واستر تحصیل‌طلا نکنند اورا میتوان دروقت لزوم سد جوع یا ستربدن‌نمود؟ نه خیر . طلا همه کس دارد ؟ نه . دکاکین واملاك وکاروانسرا وحمام دسترس همهٔ افراد ملت است ؟ نه . طلا را میتوانند بدزدند ؟ بلی . طلا یا هرچه از طلا عمل آمده میتواند دردریا غرق شود ، درآتش‌بسوزد ، دزدببرد ؟ البته میشود . دکاکین وکاروانسرا وحمام باید بالآخره رو به ویرانی بنهدوتجدید اولازم گردد وهرسال مبالغی برای تعمیر او مصروف شود ؟ البته چنین است. معلوم است اینها هیچ کدام روح عالم تمدن نیستند . بلکه اسباب یاوسیلهٔ مبادله هستند پس ثروت باید چیزی باشد که روح ومدیر عالم تمدن باشد وآن چنانکه گفتیم عبارت‌است از استعداد یعنی علم واستقلال‌یعنی مصون‌ازتصرف‌حوادث‌ایام وامتداد زمان بودن . وزحمت، یعنی بذل مساعی یدی و خیالی. ومحل یعنی ناف زمین همه‌جا،وعملیات‌یعنی آنچه ازناف زمین بیرون آورده بعضی‌درصورت‌طبیعی

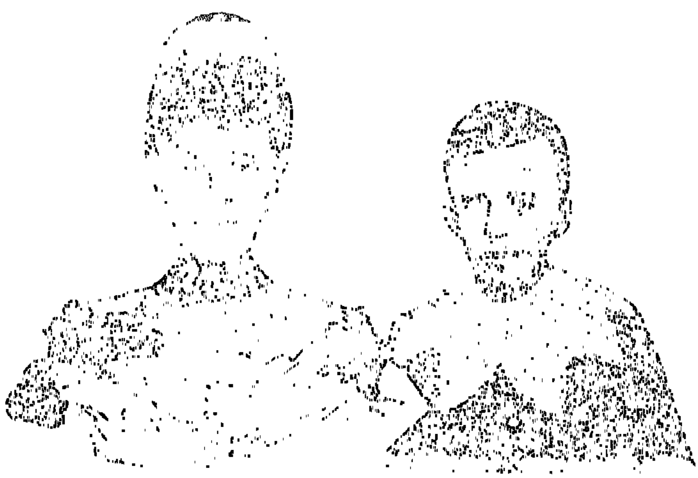
(حبوبات واثمار) وبرخی بصورت مایحتاج آوردن را (ازسنك آهن واز آهن کارد وتیر وچاقو ، ازپشم نخ وپارچه ، از چرم کفش وچکمه وازپنبه کرباس وتنظیف) ثروت یاروح ومدیر عالم تمدن میگوئیم . کسانیکه بانظر قصیر خودشان داشتن چند هزار طلا ونقرهٔ مغشوش وطن مارا که بهای یکمهمانی متمولین سایر ملل است یا ابتیاع چندبار مال فرنك وفروش اورا ثروت میدانند گمراه همان اغفالات نظریه هستندکه قرص شمسرا اشرفی می پندارند، ودوری قمررا قران چرخی می شمارند . پس مسلماً ثروت لفظی است که معنی او واقعاً همه جزئیات تمدن را دارا است و ما اورا بالاستحقاق روح و مدیر عالم تمدن مینامیم .وفی الحقیقه علی الحساب وطن ما اورا واستعداد تحصیل اورا ندارد . هرگاه ما استعداد یعنی علم داشته باشیم بیشه‌های خود مان را که بیشتر شمشاد ودرخت «گردو» وزیتون است باقانون مخصوص اززخم تبربیلزوم سکنهٔ جاهل وتبعهٔ خارجه حفظ می نمائیم.و بعد از بیست سال به ثروت طبیعی مملکت بیست کرور میفزائیم . هرگاه استعداد یعنی علم داشته باشیم معابر غیر مسلوکهٔ خودمان‌را بقدر یکه اقلاً عرابه رو باشد بتعجیل هرچه تمامتر تسطیح مینمائیم تا در زنجان گندم اهالی نپوسد ودر تبریز فقرا از بی نانی نخروشد.اگر استعداد یعنی‌علم داشته باشیم درا راضی بایر مملکت هر جا که لازم است پنجاه چاه (آرتزان) یعنی‌متقی‌بکندانیم بدو کرور رعیت ممر معیشت جدید باز میکنیم وآنهارا ازمهاجرت مانع می‌شویم. وبعد ازبیست‌سال چندین کرور به ثروت مملکت وعدد نفوس علاوه می‌نمائیم . هرگاه الوان‌قابرا درکار خانه جات خود استعمال نه نمائیم ومنسوجهای حریر وپشمی مملکترا بدون روکار ومیانکار درست ببافیم واستادان ماهررا تشویق بکنیم در انظار خارجه بیشتر جلوه می نماید وعوض اینکه ما مشتری بجوئیم خریدار خود کارخانهای ما را پیدا میکنند بعد از ده سال بر لیغ صداقت مال التجارهٔ ایران از خشکه بار ومنسوجه وپنبه وتریاك از همه عملیات دستی دنیا بتوسیع انتشار خود مسافات بعیده تسخیر مینماید واز رونق تجارت البته بعد ازده سال‌چندین کرور به ثروت ما افزوده گردد . هرگاه استعداد یعنی علم داشته باشیم هیئتی تشکیل‌بدهیم .ریاست‌مخصوص معادن‌بر پا نمائیم. ازنقود تحت الارض علی‌العجاله

یك کرور به این دستگاه تخواه بدهیم تا چند نفر مهندس معادن‌دور مملکت‌مارا بگردند وهر چه پیدا نمایند به‌این دستگاه تقدیم کنند ، تجزی نمایند واگر لازم است بکار بیندازند بعد از ده سال پانصد کرور بثروت مملکت می افزاید .
هرگاه استعداد یعنی علم داشته باشیم بعد از بسته شدن سد (اهواز) اگر نیل وشکر تاریخی ما به‌هندوستان فرستاده نشود اقلاً مملکت را از فرستادن مبلغ معتنابی بجهت تحصیل این دو مستغنی خواهد نمود معلوم است بعد از ده سال چندین کرور بثروت مملکت علاوه خواهد شد . هر گاه رودخانهٔ «کارون» را به «زاینده رود» وصل نمائیم به محصولات این ملك ده مقابل زیاد می شود وبعد از ده سال چندین کرور به ثروت مملکت اضافه گردد . هرگاه استعداد وعلم داشته باشیم معنی ثروترا درست بفهیم اینها که علی الحساب بیوضع قانون وبی تخواه معتنا و بی امتداد وقت که ما اورا بدبختانه وبیرحمانه فوت کردیم صورت نپذیرد لا محاله آنچه در اقتدار ما است که نه منتظر قانون ونه محتاج تخواه ووقت است اورا معمول میداشتیم .
قدك اصفهانرا می پوشیدیم ، از شال یزد وکرمان لباس میدوختیم عوض ما هوت ادبار اجانب از پوست شیراز کلاه میساختیم ، عوض ظروف چینیٔ خارجه ظروفهای مس نقره نمای مملکترا استعمال میکردیم، قلیان کاین خودرا به شیشهٔ اجانب ترجیح میدادیم ، در یکمهمانی پانصد شمع کافوری ملت خارجه را نمی سوختیم ، اسباب اورا نمی خریدیم ، محسود فقرا نمی شدیم و بی اینکه دخول مال التجارهٔ اجانبرا که منافیٔ عهدنامهٔ تجارتی ما با آنهااست مانع بشویم ازامساك استعمال وخرید اشیای بی‌لزوم بعد از ده سال شهدالله ده کرور به‌ثروت مملکت خودمان میافزودیم . پس ما استعداد یعنی علم نداریم چرا ؟ بجهة اینکه قانون نداریم ، مکتب نداریم ، مدرسه نداریم ، مدرس نداریم ، بجز کتب افسانه کتاب نداریم ، مشوق نداریم ، محرك نداریم، مربی نداریم واز اینرو ثروت نداریم .
پس ازبیانات گذشته‌هرمسلمان وطندوست وسلطانپرست البته معترف میشود که اگر ما قانون داشته باشیم آنوقت صاحب علم و ثروت ونظم واستقلال خواهیم بود . اگر انکار بدیهی بکنیم یا دیوانه یاخائن‌ملت ومذهب ووطن خود خواهیم بود . اشخاصیکه تاکنون هروقت اسم قانون برده میشود برای نفع شخصی وحفظ

احترام خانوادهٔ خود در انظار معانی نفرت انگیز میتراشند ومردمرا متوحش می نمایند ، چگونه که بارهــا گفته ایم خاین دولت وملت ووطن هستند . آنها میخواهند که در آب گل آلود ماهی بگیرند . خودشان صاحب‌ده ومزرعه و یدك بشوند استطاعت مردمرا بوعدهٔ سعادت موهومی در دنیا از دستشــان بر بایند وجلو زده پشت سر خودشان بگردانند ، ودست خودشانرا ببوسانند، ما ملت ایرانراست که گوش باین نوع پیش آهنگان نکنیم . مآل امور خود واخلاف خودرا فکر نمائیم هادی ومضل را فرق دهیم . دوست ودشمن را بشــناسیم خودرا از ذل رقیت برهانیم . حالا ببینیم ما که قانون نداریم واگر بخواهیم قانون داشــته باشیم باید اقلاً سی هزار مســئله به کتب فقه خودمان بر افزائیم آنها را به ترتیب بیاوریم مدون بکنیم به‌حکومت‌وقضاوتهای‌مملکت تقسیم نمائیم که از روی آن کتب عمل نمایند ، چندین سال مدت میخواهدکه از یکطرف مکاتب ما قضات وحکام ممتحن تربیت بدهند واز یکطرف مأمورین عاقل دولت بتألیف قوانین مشغول شوند ، آیا حوادث ایام فرصت احیای این خیال مقدس را بمــا میدهد؟وسیل بنیان کن اطراف عمــارت ملیت مارا تا آنوقت ویران نمی سازد ؟ !!

هر عاقل در جواب این میگوید . نه نمیدهد ومیسازد . بلی فقط‌تحقیقات این مرض مهلك همان حقایق ساده است که (لورد ســالیز بری) در مجلس تشریفات بیکلر بکی (لندن) یکماه قبل از این در خطابهٔ معروف خودشان داده است میگوید (مملکت بیقانون اگر چه مدتی از رقابت دول متنــافعه میتواند وجود خودرا حفظ نماید ولی بالطبع وبالخاصیه یا بحکم تقدیر هر طور بخواهید بفهمید باید چون درخت پوسیده بالآخره متلاشی گردد وازهم بپاشد در مشرق زمین اشد مصائب اینست که حکمداران مملکت بفواید وقدرت قانون معتقد نیستند وهر استقراری که از روی عقیده نباشــد منتج فواید واقتــدار نخواهد بود) در خاتمهٔ این صحبت اشکال حکمرانان نوزده‌گانهٔ اروپارا که دراول سال ۱۸۹۵ میلادی حکمرانی میکنندووضع اداره مملکت وتعداد سکنه‌ومقیاس مسافت‌هر یکرا جدا کانه بطوریکه خواننده از حالت‌اروپا اطلاع سطحی‌تحصیل نماید درج میکنیم .

(اول) مملکت اسپانیا دارای نه هزار ونود و یك میل مربع زمین و (۱۶٤۲۹٤۱۳)نفرسکنه است . ادارهٔ ملت با قانون اساسی مذهب اهالی رسماً نصارای (قاتولیك) میباشد پایتخت دولت شهر (مادرید) در ساحل رودخانهٔ (مانسارانس) واقع است حکمران حالیه اش(آلفونس سیزدهم) پسر (آلفونس) دوازدهم است درسال(۱۸۸٦) میلادی متولد شده مادرش ماریه (کرستین) از بیست وپنجم نوامبرسال (۱۸۸۵)نایب السلطنه است که هروقت پسرش بالغ باشد سلطنت را به او تسلیم نماید .



شکل نمره (۱)
الفونس سیزدهم با مادرش

(دوم) مملکت (دانمارك) دارای ششصد ونود وهفت میل مربع زمین ودو ملیان سکنه است مذهب اهالی رسماً (لوتران) پایتخت (کوپنهاك) ادارهٔ دولت باقانون اساسی در دو مجلس وکلا ونجبا حکمران حالیه اش (کرستین) نهم در هشتم آپریل(۱۸۱۸)متولدشده ازسال

(۱۸٤۲) (لیوزه‌غوسین) را تزویج نموده پانزدهم‌نوامبر (۱۸٦۳) به سلطنت نشسته است .



شکل نمره (۲)
پادشاه‌دانمارك(کرستین)

(سیم)مملکت (یونان)یا (ایل لینه)دارای(۹۳۲) میل مربع زمین ودوملیون وشصت وهفتهزار وهفتصدوپنجاه‌نفرسکنه‌است مذهب اهالی‌رسماً (اورتودوقس) اداره‌ٔدولت‌باقانون‌اساسی‌پایتخت‌شهر (آطنه) یا (افینه) حکمران‌حالیه اش(کورك) یا (ژورژ) اول پسر دوم پادشاه (دانمارك) گرستین است در سال (۱۸٤۵) متولد شده از ششم ماه یون(۱۸٦۳)به سلطنت یونان منتخب گشته در پانزدهم

اوکتبر(۱۸۶۷)با (اولغا) دختر قسطنطین پسر ایمپراطور متوفی نیکولای اول روسیه تزویج نموده



شکل نمره (۳)
پادشاه یونان (ژورژ)

(چهارم) مملکت اوستریا متشکل از خاك اوستریا ومملکت مجارستان و (هرزه گوین) و (بوسنه) است دارای(۲۳۶۲‚۱) میل مربع زمین و سی و هفت ملیان وهفتصد وچهل و یکهزار وچهار صد وسی وچهار نفر سکنه میباشد مذهب اهالی رسماً قاتولیك ادارهٔ دولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه . دو پایتخت یکی (ویانه) ویکی پایتخت مجارستان شهر (بودا پشت) هر دو در ساحل رود خانهٔ (تونا) واقع اند حکمرانش (فرانس یوسف) اول ایمپراطور اوستری وقرال (هونگری) یا مجارستان درسال (۱۸۳۰) متولد شده بعد ازاستعفای عموی خودش (فردینان) اول دردوم دیکابر(۱۸٤۸)بهسلطنت اوستریانشسته درسال(۱۸٥٤)شاهزاده خانم(یلیزابت) باویرراتزویج نموده درسال(۱۸٦۷)تاج مملکت مجارستانرا بسرنهاده.این پادشاه محبوب تبعهٔ ازاد خود یك پسرعالم وجوانی ولیعهد داشت که درشعبهٔ علم طبابت مدرسهٔ

عالیه امتحان داده بود وچند سال قبل ازاین خودرا با کاوله‌کشت ودل‌والدین خودرا سوخت چون پسر دیگر ندارد بعد از فوت ایمپراطور تخت وتاج دو مملکت به برادر زادهٔ اوخواهد رسید .



شکل نمره (٤)
(فرانسوا ژوزف ایمپراطور استریا)

(پنجم)مملکت(رومانیا) دارای(۲۳۸۳) میل مربع زمین وپنج ملیان وسیصدوهفتاد وشش هزار نفرسکنه میباشدمذهب اهالی رسماً (اورتودوقس)ادارهٔدولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه پایتخت شهر (بوخارشت)درساحل رودخانهٔ (تون‌بادیس) که برودخانهٔ (تونا) میریزد واقع است. این مملکت راممالکت(مالداو) و (والاخ) نیز کویند.حکمران حالیه اش (قارل) اول یا (شارل) ازشاهزاده‌های (قوقین‌سلیر)

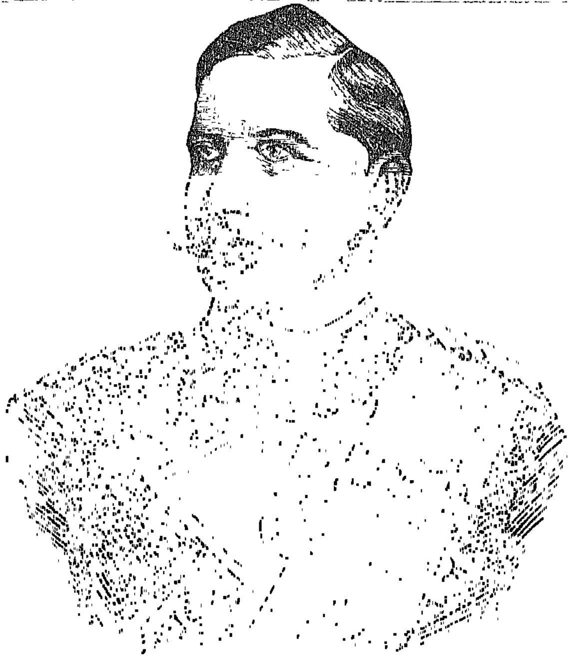
یا از خانوادهٔ ایمپراطور حالیهٔ المان درسال(۱۸۳۹) متولد شده درسال(۱۸٦٦) بوالیگری رومانیا منتخب گشته‌در بیست وچهارم مارت سنه(۱۸۸۱) به سلطنت رومانیا ارتقا یافته دردهم ماه (مای) همانسال تاج گذاشته در سال(۱۸٦۹) باشاهزاده خانم (پاینزاویت‌ویده) تزویج نموده .



شکل نمره (٥)
پادشاه رومین (شارل)

(ششم) مملکت (آلمان) متشکل از بیست ودوحکومت و یکقطعه مملکت مشترکه وسه شهر مستقل است‌که ما اسامیٔ حکمداران حالیه ومسافت اراضی وتعداد نفوس سکنه ومقر حکومت آنهارا بموجب اطلاعات آخری برسبیل اختصاردراینجا ذکر میکنیم که خواننده از ترکیب دولت آلمان مستحضر باشد.

اول (پروسیا) پایتخت شهر (برلین) حکمدارش (و یلهلم) دویم ایمپراطور المان وپادشاه پروسیادرسال (۱۸٥۹) متولدشده واز سال(۱۸۸۸)درپانزدهم ماه ژوئن‌بعداز فوت پدرش (فریدریق) به تخت ایمپراطوری جلوس نموده درسال (۱۸۸۱)به‌شاهزاده خانم (آوغوست ویقتوریا اشلزوك‌هولشتاین) تزویج نموده مادر ایمپراطور (ویلهلم) (ویقتوریا) دختر (ویقتوریا) ملکهٔ حالیهٔ انکلیس است .

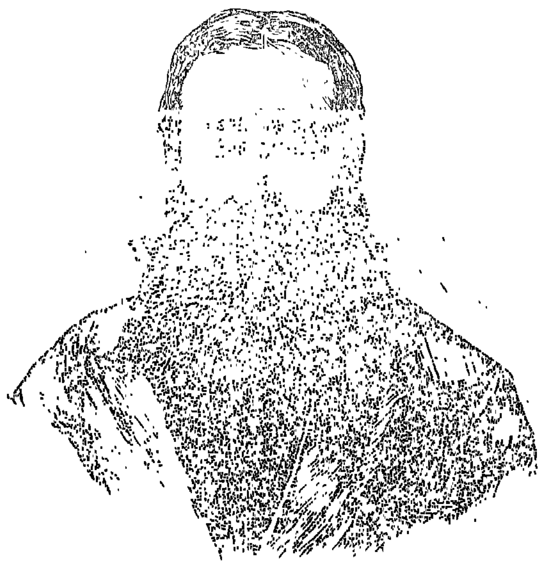


شکل نومرو (٦)
پادشاه روس وایمپراطور آلمان (ویلهلم دوم)

(دوم) سلطنت (باویه‌ر) پایتخت شهر (مونخین) . سیم سلطنت (ساکسونیا) پایتخت شهر (در زدن) . چهارم سلطنت (ورتین بورغ) پایتخت شهر (اشتوتقارد) . پنجم (غران‌دوق بادن) پایتخت(بادن بادن) . ششم (غران دوق دارم اشتبات) اسم شهرپایتخت (دارم اشتات) . هفتم (غران‌دوق اولدین بورغ) پایتخت شهر (اولدین‌بورغ) . هشتم (غران‌دوق مکلین بورغ اشوارین) شهر پایتخت (اشوارین) . نهم غران دوق (مکلین بورغ استر یلك) شهر پایتخت (نی استریلك) .دهم (غران دوق) ساکسین وایمار) پایتخت شهر (وایمار) . یازدهم غران دوق (برا اون شویك) شهر پایتخت(برا اون شویك) . دوازدهم غران دوق (ساکسون قابورغ قود) پایتخت دو شهر (قابورغ) و (قود) . سیزدهم غران دوق (ماینین‌گن) پایتخت شهر (ماینین گن) . چهار دهم غران دوق (ساکسین آلتن بورغ) پایتخت شهر (آلتن بورغ) پانزدهم غران دوق (آنهالط) پایتخت شهر (دیساو) (والیکریهای کوچك) : شانزدهم (شوارسبورغ) شهر پایتخت (زوندر س‌هاوزین). هفدهم (شوارس بورغ)پایتخت (رودل‌اشتات) هیجدهم

(رییس) پایتخت شهر (قرییس) . نوزدهم ایضاً (رییس) پایتخت شهر (کیرا) . بیستم (لیت شانبورغ) شهر پایتخت (بوکی بورغ) . بیست ویکم (لیپه‌دید مولد) پایتخت شهر (دید مولد) بیست ودوم (والدیك بیرموند) مرکز حکومت دو شهر (آرولزین) و (بیرموند) . بیست وسیم مملکت مشترکه که درجنك فرانسه دولت آلمان ضبط نموده وحالا درمیان همهٔ حکدار ان آلمان مشترك است (آلزاس) و (لورین) مرکز حکومت شهر (استرازبورغ)بیست وچهارم سه شهر آزاد اول(هامبورغ) دوم (برامین) سیم (لوبك) این سه شهر دراداره‌ٔ خود مستقل هستند و فقط ریاست فایقهٔ آلمان را متقلدند همهٔ این حکومت بیست وشش کانه که آنهارا دریکجامملکت آلمان یا گرمان‌میکوئیم دارای (۹۸۲۱) میل مربع زمین وچهل وپنج ملیان دویست‌وسی‌وچهار هزار وشصت‌ویك‌نفرسکنه است [*]

هفتم مملکت(باژیك)دارای پانصدوسی وپنج میل مربع‌زمین‌وپنج ملیان‌وششصد وپنجاه‌وپنجهزار ویکصد ونود وهفت‌نفرسکنه‌است . مذهب رسمی مملکت(کاتولیك)

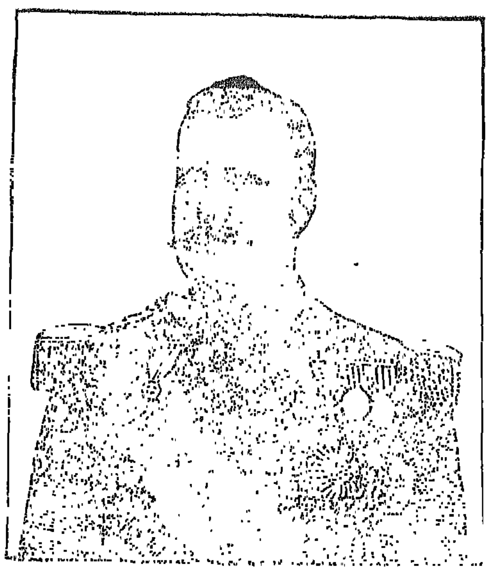


شکل نمره (۷)
پادشاه باژیك (لئوپولد)

[*] درآلمان مرکب از حکومت بیست وشش کانه فقط چهار مملکت : پروس - باویر - ساکسونیا - وورتمبورغ صاحب تخت وتاج هستند واعلیحضرت خطاب می شوند باقی همه بی تخت و تاجند شهر پایتخت که مانوشته‌ئیم منظور مرکز ادارهٔ مملکت است .

ادارهٔ دولت باقانون اساسی دردومجلس نجباووکلاء پایتخت مملکت (بروکسیل) درساحل رودخانهٔ (سنه) واقع است حکمران حالیه‌اش (لئوپولد) دوم درسال (۱۸۳۵)متولد شده بعداز پدر خودش (لئوپولد)اول درسال (۱۸٦٥) دهم دیسامبرماه به تخت بلژیك جلوس نموده‌درسال(۱۸۵۳) باشاهزاده خانم اوستریا (ماریه هانریه‌ت) تزویج نموده .

هشتم مملکت (پورتکیز) دارای (۱٦۱۸)میل مربع زمین وچهار ملیون وهفتصدوهشتهزار ویکصدوهفتاد وهشت نفرسکنه است پایتخت‌شهر (لیزبون) مذهب رسمی اهالی (کاتولیك) ادارهٔدولت باقانون‌اساسی باسلطنت مشروطه، حکمران حالیه‌اش (دون‌کارلیس)اول درسال(۱۸٦۳)متولدشده‌درسال(۱۸۸۹) نوزدهم‌دیسامبرماه‌به تخت (پورتغال)جلوس نموده ازسال (۱۸۸٦) باشاهزاده خانم (آمیلی) دختر (گونت دوپاری) از خانوادهٔ (بوربون)سلاطین فرانسه تزویج نموده .



شکل نمره(۸) پادشاه پورتکیز (دون کارلیس)

(نهم) مملکت انکلستان دربحر محیط اطلس یا اطلانتك عبارت ازهیئت جامعهٔ دویست وبیست ودوجزیره که معظم آنها (انکلند)و(شباتلاند)

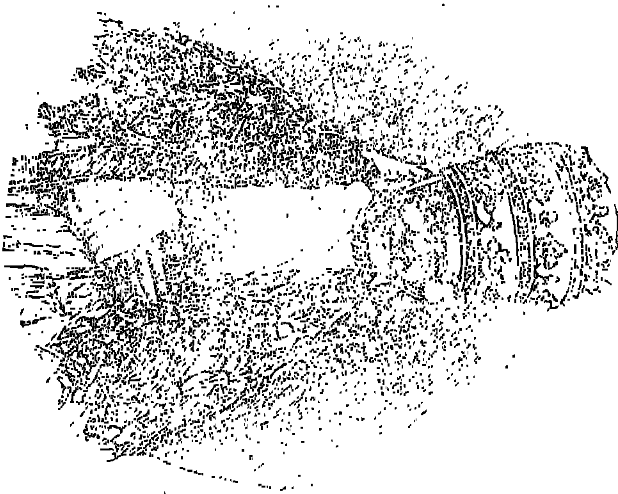
و(ارلاند) است آنها را جزایر (برتیانیا) نیز گویند وهمهٔ مستملکات انکلیس را یکجا « بریتانیای کبیر» خوانند. دارای پنجهزار وهفتصد وسیزده ملیان میل مربع زمین ... و پنج ملیون ودویست و هشتاد هزار وسیصد نفر سکنه است . مذهب اهالی در خود انکلیس (انکل کان) در (ارلاند) (کاتولیك) در (شاتلاند) (رفورمات) ادارهٔ دولت باقانون اساسی در دو مجلس نجبا ووکلا یعنی سلطنت مشروطه، پایتخت شهر (لندن) در دو ساحل رود خانهٔ (تیمز) واقع است ، مستملکات دولت انکلیس در آسیا وجزایر آسیا بانضمام مملکت وسیعهٔ هندوستان وهند ختا دارای (۶۷۶۵۸) میل مربع زمین ودویست وپنجاه وهفت ملیون وششصدوسی ونه هزار ویکصدوچهل وپنج نفر سکنه است .مذهب آنها بت پرست، آتش پرست ، مسلمان ونصاری است ادارهٔ دولت در این مستملکات با قانون اساسی، همینکه ملکهٔ انکلستان را در این اراضی ایمپراتور خطاب میکنند. مستملکات انکلستان در قسمت آمریقای شمالی بانضمام بعضی از جزایر دارای یکصدوپنجاه وهشت هزار وپنج میل مربع زمین، وشش ملیون ویکصدوشصت نفر سکنه است. در این مملکت مذهب اهالی نصاری وبت پرست است مرکز مملکت (کنادا) وجزایر او شهر (کوبك) میباشد، ودر آمریکای جنوبی (۴۸۱۹) میل مربع زمین وتقریباً یك ملیون سکنه دارند. مذهب اهالی این مملکت نصارای (پروتستانت) ادارهٔ دولت با قانون اساسی، مرکز این مملکت شهر (زورژ توم) یعنی شهر (کورك) مستملکات انکلستان در مملکت اوسترالیا یا قسمت پنجم روی زمین دارای (۱۴۷۱۴۸) میل مربع زمین، وسه ملیون ودویست وبیست ودوهزار وپانصد وهفتاد ویك نفر سکنه است. مذهب اهالی مملکت در بلاد بیشتر نصارای پروتستانت در صحاری وجبال که سکنهٔ عریان ووحشی هستند بت پرست است. ادارهٔ مملکت برحسب اقتضای مکانیت باتغییرات جزئی مثل مملکت انکلستان باقانون اساسی است. حکمران حالیه‌اش (ویقتوریه) در سال (۱۸۱۹) بیست وچهارم ماه « مهٔ » متولد شده از عموی خود (ویلهلم) چهارم در سال (۱۸۳۷) بالوراثه تخت وتاج انکلستانرا مالك شده در سال (۱۸۴۰) به شاهزاده (آلبرت ساکسین قوبورغ قودس) بشوهر رفته وشوهرش درسال (۱۸۶۱) فوت شده وتا کنون اختیار شوهر دیکر نه نموده.



شکل نمره (۹)
ملکهٔ انکلیس وایمپراتریس هندوستان
(ویقتوریا)

(دهم) مملکت (ایتالیا) دارای (۵۲۴۰) میل مربع زمین و بیست و نه ملیون سکنه است. ادارهٔ دولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه دردو مجلس (سنـاتو) و (وکلا) یا مبعوثین است. مذهب رسمی اهـالی (کاتولیك) . پایتخت، شهر (رؤم) درساحل رودخانهٔ (طبر) واقع است حکمران حالیه‌اش (هون برت) اول درسال (۱۸٤٤) متولدشده در سال(۱۸٦۸) شاهزاده خانم (مارگریت) را ترویج نموده. درنهم ژانویه (۱۸۷۸) بعد از فوت پدر خود (ویقتور امانویل) که تشـکیل کنندهٔ دولت امروزی ایتالیـا بود به تخت ایتالیـا جلوس نموده این شهر بزرك قدیم معروف دنیـا الآن پایتخت دو پادشاه بزرك است. اینکه‌شیخ مرحوم میفرماید«ده درویش درکلیمی بخسـبد ودو پادشـاه در اقلیمی نکنجد» حالااز ترقی عالم وکـثرت معرفت وانصاف وادب ابنای آدم می‌بینیم‌که دریك شهر علی الحساب دوپادشاه بزرك که

یکی سلطنت روحانی سیصد ملیون نصاری، ودیگری سلطنت جسمانی سی ملیان تبعه را داراست درکمال اطمینان و آسودکی واحترام زیست می‌نمایند. ولی دولت



(شکل پاپ دوم (لیون) سیزدهم



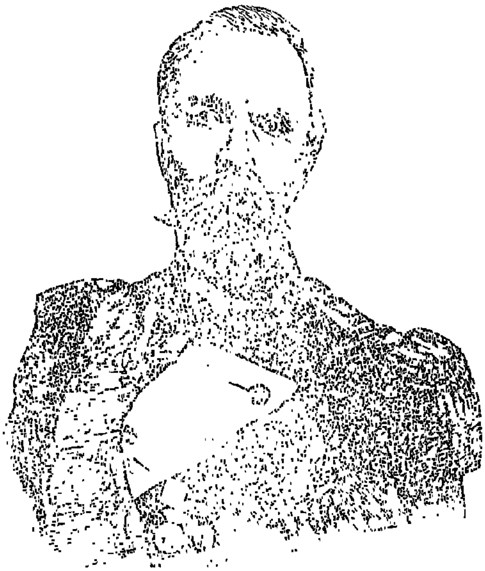
(شکل نمره (۱۰)
حضرت پادشاه ایتالیا

ایتالیا منتظر است هروقت وسیلهٔ سهل اول راپیدا نماید تخت وتاج اعلاحضرت

پاپ را بمرکز دیگر تحویل بدهد . واز قرار معلوم به حدوث این واقعهٔ عجیبه بسیار کم مانده است .

پاپ یا نایب حالیهٔ حضرت مسیح (لیو) یا (لیون) سیزدهم از خانوادهٔ (پچ) در سال(۱۸۱۰)بیستم مارت‌ماه‌متولدشده ازهمهٔ سلاطین‌اروپا بر حسب سن بزرگتر است.و لیکن بر حسب جلوس ملکهٔ انکلیس از همهٔ سلاطین روی زمین مقدم است. مملکت پاپ غیر از همهٔ ممالك روی زمین که متدین بدین کاتولیك هستند باعتقاد خودش همهٔ دنیا و مافیها است. زیرا کهاونایب حضرت مسیح است و حضرت مسیح بعقیدهٔ آنها خداست چگونه که نایب السلطنه نصف سلطان است البته نایب خدا نیز باید نصف خدا باشد مقر حکومتش نصف شهر قدیم (رؤم) عمارتش باسم (واتیکان) یازده هزار اطاق دارد اساسهٔ سلطنتش بیرون از حیز حساب است .

یا زدهم مملکت (اسوج) و (نورو یج) یا (سؤید) دومملکت جدا کانه‌است که یك تخت و تاج دارند . مملکت اسوج دارای (۸۱۸۳) میل مربع زمین، وچهار ملیون وششصد وسه هزار وششصد نفر سکنه است. پایتخت شهر (استوکهولم) . مملکت (نورو یج) دارای (۵۹۱۰) میل مربع زمین، ویك ملیان ونهصد وسیز ده هزار نفر سکنه است. پایتخت شهر (کرستانیا) ادارهٔ دولت باقانون اساسی‌یاسلطنت مشروطه. هر دومملکت‌باوکلای خود اداره میشود .ووزرای جدا کانه دارند ولی رابطهٔ خارجهٔ هردو مملکت در دست یك وزیر مهام خارجه. وتبعیت یك پادشاه تاجدار میباشد . مذهب اهالی هر دو مملکت‌رسماً نصارای (لوتران) است.حکمران حالیه اش (اوسقار) دوم در سال(۱۸۲۹) متولد شده‌درسال (۱۸۵۷)باشاهزاده خانم (صوفیه‌ناساد) تزویج نموده بعد ازفوت برادر خود (شارل) پانزدهم بالوراثه درسال (۱۸۷۲) هیجدهم سبتمبرماه‌تخت‌وتاج دو مملکت‌رامتصرف شده.



(شکل) نمره (۱۱) پادشاه اسوج نوروج
(اوسقار) دوم

دوازدهم مملکت (صربستان) دارای هشت صد و هشتاد و دو میل مربع زمین و یکملیون و هشتصد و شصت و پنجهزار و ششصد و هفتاد وسه نفر سکنه است . ادارهٔ مملکت با قانون اساسی (یعنی سلطنت مشروطه. مذهب اهالی نصارای (اورتودوقس) هم مذهب ملت روس و یونان) . پایتخت شهر (بلغراد) درساحل رودخانهٔ (تونه) واقع است حکمران حالیهٔ اش (الکساندر) ثانی در سال (۱۸۷۵) متولد شده بعداز استعفای پدر خودش (میلان) از سلطنت صربستان چون الکساندر نابالغ بود چند نفرازوکلای دولت مملکترا اداره می نمودند درسال (۱۸۹۳) اول ماه آپریل زمام ادارهٔ مملکترا خود مالك شده ازحیثیت نسب مادرش (ناتالی) دختر یکنفر ازملاکان روسیه است و پدرش میلان از خانوادهٔ (آپرانو یچ) است که حکمرانی صربستان قریب هشتاد سال در خانوادهٔ آنها میباشد .



(شکل) نمره(۱۲) پادشاه صربستان (الکساندر اول)

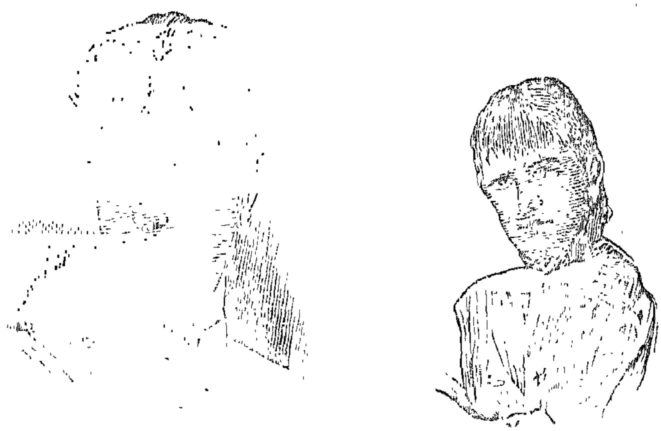
سیزدهم مملکت (قره طاغ) دارای یکصد و هفتاد میل مربع زمین و دویست و هشتاد و شش هزار نفر سکنه است. مذهب اهالی رسماً نصارای (اورتودوقس) ادارهٔ مملکت باقانون اساسی یعنی حکومت مشروطه . حکمرانش بی تخت و تاج . مقر حکومت شهر(ستنه) یا (چتنه) است حکمران حالیه اش پرنس (نکولا) در سال (۱۸٤۱) متولد شده بعد ازعموی خود پرنس(دانیال) اول در سیزدهم شهر (أو)سال (۱۸٦۰) بوالیگری (قره‌طاغ) نایل شده این مملکت را (مونطه نگرو) نیز گویند .

چهاردهم مملکت هولاند یا(فلمنك)دارای پانصد و نود هزار میل مربع زمین، و چهار ملیان و دویست و بیست و پنجهزار نفر سکنه میباشد. ادارهٔ مملکت باقانون اساسی



(شکل) نمره (۱۳) والی قره‌طاغ (نیکولای)

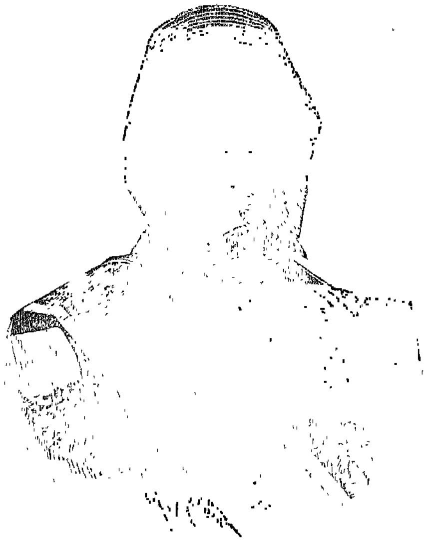
یعنی سلطنت مشروطه . مذهب اهالی نصارای (رفورمات) پایتخت مملکت شهر (آمستردام) و شهر (کاآتا) میباشد . نایب السلطنهٔ حالیه‌اش شاهزاده خانم (این‌مه) است که در سال(۱۸۵۸)متولد شده در سال(۱۸۷۹) بپادشاه هولاند (ویلهلم) سیم تزویج شده . از بیستم ماه نوامبر سال(۱۸۹۰) بعد از فوت شوهرش به نایب السلطنه‌گی دخترش (ویل‌هل‌مینه) که بعد از بلوغ صاحب تخت و تاج خواهد شد معین گردیده .



(شکل) ١٤ ملکهٔ هولاند بامادرش

پانزدهم مملکت عثمانی حکمران حالیه اش اعلیحضرت سلطان (عبدالحمید خان) در سال ١٨٤٢ متولد شده بعد از برادر خودش سلطان (مراد) پنجم درسال ١٨٧٦ بیست ویکم آوغوست ماه بتخت عثمانی جلوس نموده مملکت عثمانی با روم ایلی شرق درخاك اروپا دارای سه هزار ونهصد و ده میل مربع زمین وهشت ملیان وششصد وپنجاه هزار نفر سکنه میباشد. در مملکت آسیا مستملکات دولت عثمانی (٣٤٠٣٧) میل مربع زمین وشانزده ملیان ویکصد وسی هزار نفر سکنه است. مذهب رسمی اهالی مملکت مسلمان سنی من غیر رسم مذهب شیعه ونصاری نیز هست پایتخت شهر معروف اسلامبول، ادارهٔ دولت حکومت مطلقه .

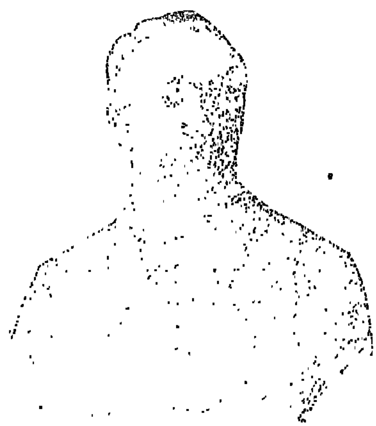
شانزدهم مملکت (فرانسه) در اروپادارای نه هزار وششصد وهشت میل مربع زمین وسی وهفت ملیان وششصد وهفتاد ودو هزار وچهل وهشت نفر سکنه است . مذهب اهالی نصارای (قاتولیك) مستملکات فرانسه ها در آسیا نهصد وهشتاد ودو میل مربع زمین وچهار صد وچهار هزار نفر سکنه مذهب اهالی بت پرست . درافریقا مملکت (تونس) دو هزار ویکصد وسیزده میل مربع زمین و دو ملیان



(شکل) ۱۵ سلطان عبدالحمید خان

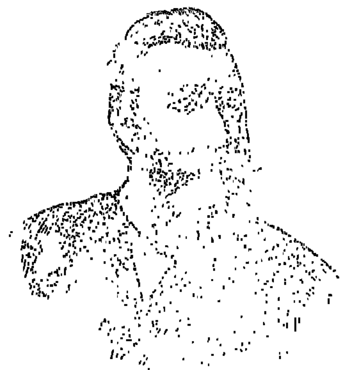
ویکصد هزار نفر سکنه است وممالکت الجزیره دوازده هزار ویکصد وپانزده میل مربع زمین ودو ملیان و هشتصد و بیست وسه هزار نفر سکنه است در جزایر اوستralیا چهار صد و بیست و نه میل مربع زمین ویکصد هزار نفر سکنه را دارنده غیر از این مستملکات نیز خاك مشترکی با هولاند وانکلیس دارد ممالکت (انام) مملکت (قان بودجه) وجزیرهٔ (ماداکاشقر) در تحت ریاست فائقهٔ (پراتکتورات) (باداسال) یا دولت دوست دولت فرانسه هستند ادارهٔ ملت فرانسه تا چهارم سبتمبر ماه سال (۱۸۷۱) کاهی سلطنت وکاهی جمهوریت بود از این تاریخ که (ناپولیون) سیم در قلعهٔ (سدان) اسیر لشکر آلمان کردید . مملکت باقانون اساسی جمهوریت در دو مجلس (سناتو) و مبعوثان اداره میشود از آن تاریخ تا امروز شش رئیس جمهور (تیر) (ماکماهون) (غریو) (کارنو) (کازمیر پریه) و (فلکس فور) بنوبت ریاست نموده اند .

رئیس جمهور حالیه (فلیکس فور) در هجدهم ماه ژانویه سال (۱۸٤۱) درشهر (غاور) فرانسه متولدشده خودش ازطبقهٔ فقراست پدرش مردمزدوری بوده حالا قریب دوکرور تومان ثروت دارد همه را خودش جمع کرده الآن کارخانهٔ دباغی یاچرم سازی دارد موسیو (فلکس فور) رئیس ششم جمهوریت سیم فرانسه شخص عاقل وکافی وصادق و خوش صورت عالم اکثر علوم عادیه والسنهٔ اروپاست . تاانتخاب شدن بریاست جمهوری بهمنصب وزارت داخله وبحریه ومالیه نائل شده بود . ازپیروان عقیدهٔ (کامبتا) و (ژولفری) معروف است انتخاب اورابعداز استعفای (کازیمیرپریه) بریاست جمهوری فرانسه درهمهٔ اروپا بانظر تحسین وقبول دیده وپسندیده اند . رئیس جمهور تخت وتاج ندارد، اعلیحضرت خطاب نمیشود، لباس سلاطین را نمی پوشد ، فقط ریاست مشروطهٔ او ازسه تاشش سال یعنی هانقدر است که اورا انتخاب نموده اند . بعد از انقضای مدت اگر لایق است باز بوعدهٔ دیگر انتخاب میکنند وگرنه دیگری جای او می نشیند ولی تاانقضای وعده اگر از وی خلاف قانون یاعملی خارج از وظیفهٔ ریاست اوسر نزند خلع اورا ملت قادر نباشند . پایتخت ملت فرانسه شهر معروف (پاریس)درساحل رودخانهٔ(سن) واقع است .



(شکل) ۱۶ رئیس جمهور فرانسه (فلکس فور)

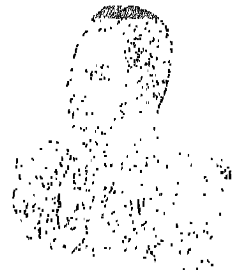
هفدهم مملکت (اسوچره) یا (سوئیس) دارای هفتصد وپنجاه ویك میل مربع زمین ودوملیان وهشتصد چهل وهشت هزار نفر سکنه است · مذهب اهالی مملکت نصارای (قاتولیك) و (لوتران) است · چهارده ایالت مستقل ومتحد یك رئیس جمهور انتخاب میکنند شهر (برنه) مقر حکومت جمهوریت آنها است ادارهٔ مملکت باقانون اساسی یعنی حکومت مشروطه · اسم رئیس جمهور حالیه (لاشنال) میباشد ·



(شکل) ۱۷ رئیس جمهور اسویچره یا سوئیس (لاشنال)

هجدهم ایالت (بلغارستان) درتحت ریاست فایقهٔ دولت عثمانی وضمانت شش دولت بزرك اروپا درسال (۱۸۷۷) ازملت عثمانی تجزی شده · ادارهٔ مملکت باقانون اساسی حکمرانش والی خطاب میشود · والی اولش (الکساندر باتین بورغ) خواهرزادهٔ امپراطور روس الکساندر دوم بود خودش استعفا نمود بعد ازآن پرنس (فردیناند قابورغ) را بوالیگری انتخاب نمودند اما دراول دولتهای بزرك درتصدیق حکومت او ایستادهگی داشتند ولی دراین اواخر عنوان والیگری اورا همگی بطور رسمی تصدیق نمودند

مقر حکومت شهر (صوفیه) مذهب اهالی (اورتودوقس) دارای یکهزار و یکصد و چهل و دو میل مربع زمین و دو ملیان سکنه است.



(شکل) ۱۸ پرنس فردیناند امیر بلغارستان

نوزدهم مملکت (روسیه) در خاك اروپا دارای نود وهفت هزار میل مربع زمین وهشتادوهشت ملیان وپانصدوشصت هزار نفر سکنه است. در خاك آسیا دارای دویست و نود و هفت هزار وچهل و یك میل مربع زمین وهیجده ملیان سکنه است. ادارهٔ مملکت از حقوق مطلقهٔ شخص اعلیحضرت ایمپراطور میباشد که مطابق قانون به مشورتخانهٔ دولت و دستگاه ده نفرو زیر محول فرموده‌اند. اجزای شورا و وزرا در اعمال خود فقط نزد شخص اعلیحضرت ایمپراطور مسئول هستند یعنی شخص ایمپراطور پادشاه مطلق و مختار کل همهٔ روسیه است. حکمران حالیه اش ایمپراطور (نقولای) دوم در سال(۱۸٦۸) در ششم ماه (مهٔ) متولد شده و در بیستم ماه اوکتبر سال (۱۸۹٤) یعنی روز وفات پدرش (الکساندر) سیم به تخت روسیه جلوس فرموده ازچهار دهم ماه نوامبرسال ۱۸۹٤ باشاهزاده خانم (الکساندر فیدرونه) دختر (غراندوق لودویك) چهارم (قسین) که مادرش دختر ملکهٔ انکلیس ویکتوریه است تزویج شده مذهب اهالی رسماً (اورتودوقس) من غیررسم مسلمان، بت پرست ونصارای قاتولیك است. پایتخت اول شهر مسکو در دو ساحل رودخانهٔ (یااوز) و پایتخت دوم یا مقر سلطنت شهر معروف (پطربورغ) است که در دو ساحل رودخانهٔ (نوا) واقع است.



(شكل) ۱۹ امپراطور روس نیكولای دوم

در خاتمهٔ این صحبت میخواهم یكی از كشفیات تالی معجزهٔ اواخر مأئه نوزدهم را بابیان بسیار ساده درج نمایم تا هركس بتواند مسئلهٔ علمیهٔ بدین پایه اهمیت و غرابت فوق‌العاده را بخواند وبطور شایسته بفهد و ملكه نماید . مسئله اینست كه(رونتكین) نام عالم آلمانی مادهٔ ضیائی كشف نموده كه چشم انسانی مقتدر دیدن اونیست وبواسطهٔ آن روشنایی از توی صندوق مقفل یا ازداخلهٔ بدن آدمی كه مستور است عكس بر میدارند . بجهت تحقیق این مسئله اول باید

اساس اورا بدانیم لهذا باید مقدمهٔ از خواص ضیاء ذکر بکنیم . معلومست نور سفید آفتاب هرگاه از محلی به محل دیگر حلول نماید یعنی از هوا که محل اولی او بوده به اجساد شفاف یا غیر شفاف بیفتد آنوقت منکسر میشود .

چنانکه در جلد اول اشاره شده هرگاه از ثقبهٔ پنجرهٔ خانهٔ تاریکی نور آفتابرا بدرون بیندازیم بایك خط مستقیم بسطح خانه میافتد . هرگاه در معبر آن خط نور بلور مثلث مخصوص بگذاریم می بینیم خط نور مستقیماً داخل بلور شد و از طرف دیگر منکسراً بیرون آمد وبسطح افتاد همینکه درسطح عوض يك خط مستقیم سفید هفت خط با الوان مختلفه اولی سرخ ، دوم زرد ، سوم نارنجی ، چهارم سبز ، پنجم کبود ، ششم آسمانی هفتم بنفش نمودار گردیدومی بینیم که خطوط آن الوان سبعه نیزدر طول با هم متفاوتاست. طول سرخ اززرد وزرداز نارنجی، نارنجی از سبز ، سبز از کبود کبوداز آسمانی آسمانی از بنفش بیشتر است .

وهمچنین می بینیم که خطوط زرد ، نارنجی ، سبز ، کبود ، آسمانی از هر دو طرف سر حدی دارد . بر خلاف خطوط سرخ ، بنفش که از یکطرفشان خط سرخ و بنفش نمایان است ولی رفته رفته ذرات اشعهٔ لونیهٔ آنهاچنانمنتشر شده که از طرف دیگر سر حدی ندارد وچشم انسانی ازدیدن انتهای ذرات اشعهٔ لون سرخ وبنفش قاصر است .

در این صورت ما حق داریم از خود سؤال نمائیم که اگر چشم مامستعد دیدن ذرات آن اشعه نیست پس وجود آنهارا چه طور میدانیم ؟ زیرا که تا اجساد منور نباشند دیده نمیشوند و بعد ازتنویر نیز آنچه ما می بینیم خود اجساد نیستند بلکه ذرات اشعهٔ استمراری آنها هستند که بعد ازتنویرازخود بیرون میدهند (عکس) و به چشم ما میرسند ودر مغز ما مرتسم می شوندکه ما اورا رؤیت میگوئیم . پس از این مقدمه برای ما سه نتیجه حاصل می شود یکی اینکه عبور نور از محلی به محلی موجب انکسار اوست .

دوم اینکه ذرات اشعهٔ الوان سبعه دارای استعدادمتباینهٔ سرعت سیرهستند واز اینرو در حالت انکسار بر حسب استعداد تفریق می شوند وخطوط متباینة الطول تشکیل میکنند .

سیم اینکه اجساد غیر منور مطلق مرئی نیستندو بعد از تنویر عکس آنهارا می بینیم نه خود آنهارا .

باز بر گردیم به جواب آن مسئله که اگر ذرات اشعهٔ الوان سرخ و بنفش به چشم ما مرئی نیست . پس ما وجود آنهارا چطور میدانیم ؟ بلی ما وجود آنهارا اینطورمیدانیم که درخلقت بعضی اجزا پیدا نموده ایم که جلب ضؤرا از چشم آدمی چندین بار بیشتر مستعدند. هر جا که ما گمان نمودیم که در آن جا ضوء غیر مرئی هست بواسطهٔ همان اجزا امتحان میکنیم واگر هست پیدا می نمائیم .

مثلاً (کنه کنه) معروف را بقدر کفاف درمیان آب حل میکنیم بعد کاغذ سفید عادی را به آن آب فرو برده وبیرون آورده خشك میکنیم بعد بهما نقرار که در مقدمه ذکر شد از ثقبهٔ پنجره نور آفتابرا بدرون خانه میاندازیم ودر معبر او چنانکه گفتیم بلور مثلثی میگذاریم فوراً نور سفید بهفت لون تفریق می شود همان کاغذ را که در آب (کنه کنه) تر وخشك نموده بودیم میگذاریم به آنجا که خط لون سرخ افتاده بعد از اندکی می بینیم در همان مسافت که اول چشم ما ادراك سرخی نمی نمود روی کاغذ سرخ شد آنوقت میدانیم که ذرات ضوئیهٔ لون سرخ اول هم به انجا میتابید ولی چشم ما مستعد دیدن او نبوده . کاغذ را از آن خط بر میداریم به خط بنفش میگذاریم به کم وزیاد همان نتیجه‌را معلوم میکنیم . پس از این بیان آخری نیز دو نتیجه حاصل نمودیم : یکی اینکه در نورآفتاب چنان ضوئی هست که اجساد را منور میکند ولی چشم مانمی بیند. دوم اینکه در خلقت اجزائی هست که ضوء غیر مرئیرا جلب نموده به چشم ما نشان میدهد .

اینکه تاکنون نوشته شد به علمای فزیك معلوم بود یعنی در نور آفتاب وجود ضوء غیر مرئیرا همه قایل بودند . همینکه علمای هر ملت خواستند کشف نمایند که ضوء غیر مرئی در نور الکتر نیز هست یا نیست .

در این زمینه سالها مشغول امتحانات عجیبه و غریبه شدند تا اینکه (رونتگین) معروف به کشف این ضوء موفق ومفتخر گردید . قبل از اینکه ضوء غیر مرئی (رونتگین) را شرح نمائیم لازمست کهخوانندگان محترم را با(المنت) و (باتری) مولد قوهٔ الکتیر آشنا نمائیم .



(شکل) کاشف نور پر صرفی (ایکس لوح) یا ضوء مجهول
(کونراد رونتکاین پرافسور المانی)

هر گاه ما یکصفحه سرب را که دوگره مربع باشد از یك گوشه مفتولی بقدر دو گره با قلع به چسپانیم ویکپارچه صفحهٔ مس دو گره مربعرا نیز از یك گوشهٔ چنین مفتولی با قلع بچسپانیم بعد از آن استکان بزرگی حاضر نموده صفحهٔ سرب ومس را در میان استکان طوری جابدهیم که بهمدیگر وصل نشوند بعد بعضی ملحیاترا در آب حل نموده استکانرا تادرجهٔ معلوم پر نمائیم. این را یك (المنت) یعنی یك منبع قوهٔ ابتدائیهٔ تحصیل الکتیرمی گویند .

هر گاه یکصد استکان چنین را حاضر نمائیم وآنهارا بقراریکه اهل فن نشان میدهد با مفتول آهنی بهمدیگر وصل بدهیم در این حالت قوهٔ که ما اورا الکتیر یا قوهٔ کهربائیه یا قوهٔ برقیه میگوئیم موجود است که از آن قوه میتوانیم بجای دیگر خبر بدهیم یاخانه و کوچه وصحراها را بی فتیله ومواد دهنیه وگازیه مثل روز روشن بکنیم یا اینکه بهر چه بخواهیم استعمال نمائیم .

وسایل آوردن این قوه را بعالم فعل اسبابهای متنوعه داریم که هریك ازانها درجایی مصرف می‌شود واین قوه را بمانشان میدهد .

وهم‌چنین برای تولید الکتیر (المنت)های طرح بطرح درست نموده‌اند دریکی عوض مس زکال در دیکری عوض سرب طلق است یاعوض نمك نشادر محلول یاسنك کبود محلول یانمك انکلیسی محلول است .

منظور شرح آنها نیست فقط می‌خواهیم که خواننده برای خود از این کشف عجیب حسابی بتواند بدهد .

(رونتکین) چنانکه خود می‌نویسد اول تصور نمود که در خانهٔ تاریك میان شیشهٔ راکه باسم مخترع اوشیشهٔ «قوروقس» گویند ازهوا تخلیه نموده واز دو سرشیشه مفتول الکتیر را داخل کرده درمیان همان شیشهٔ مخلا چراغ الکتیر روشن نماید بعد از آن شیشه را درمیان جعبهٔ مقوای ضخیم وسیاه جاداده طوری بپوشدکه مطلق روشنی شیشه بخانهٔ تاریك نتابد ومرئی نشود ودرمقابل همین چراغ روپوشیده از اجسادیکه جلب ضوء غیر مرئی را مستعد هستند صفحهٔ وضع نماید که اگردر نور الکتیر ضوء غیر مرئی هست به صفحه بتابد ومنور نماید .

این بودکه بعداز اتمام ترتیبات گذشته درهمان خانهٔ تاریك که عمل را امتحان می نموددید صفحهٔ (اگران) که در مقابل جعبهٔ سیاه بفاصلهٔ دوذرع نصب نموده بودروشن گردید . چراغ میان شیشه را خاموش نموده دید روشنائی صفحه نیز زایل شد دوباره درمیان شیشه چراغ را فروخت دید در صفحه روشنی پیدا گردید . واز تکرر امتحان کشف نمود که درنور الکتیر نیز ذرات ضوئیهٔ غیر مرئی موجود است.

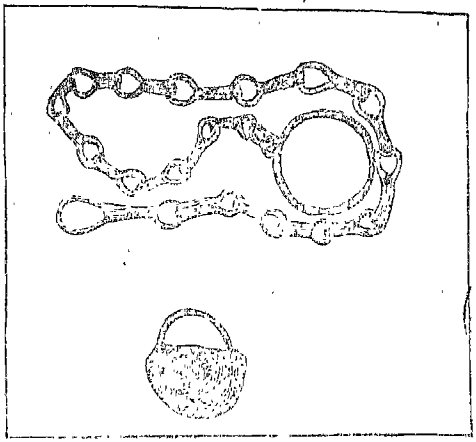
همچنین معلوم نمود ذرات ضوئیهٔ غیرمرئی نور الکتیر باذرات ضوئیهٔ نورآفتاب درخواص متفاوتند. ذرات ضوئیهٔ نور آفتاب هنکام حلول ازجایی بجایی دیگر منکسر می شود ولی ضوء غیر مرئی الکتیر هنکام حلول از جایی بجایی مستقیم می افتد ومنکسر نمی شود. ذرات ضوئیهٔ نور آفتاب را اجساد شفاف میگیرند ومنکسراً بیرون میدهند واجساد غیر شفاف هر چه میگیرند بلع میکنند و بیرون نمیدهند . بر خلاف ذرات ضوئیهٔ نور الکتیر از

اجساد شفاف واز بعض اجساد غیر شفاف بتفاوت سرعت عبور ومرو میکند یا میگذرد .

بعداز آنکه (رونتکین) به انکشـاف این حقیقت مهمه موفق گردید خواست که بواسطهٔ این ضوء غیر مرئی به تمدن ومعیشت انسـانی فایده بدهد وهمین یکی متم خدمت فایقهٔ او بعـالم علم وتمدن گردید . این بود که در وقت امتحان میان جعبهٔ سیاه ومحل نصب صفحهٔ جاذب ضوء تختهٔ ضخیمی حایل نمود دید باز (اگران) یعنی صفحه منور گردید . تخته را برداشت بجای اوکتاب مجلد که هزار صفحه داشت گذاشت . دید باز (اگران) روشن شد بعد از آن جعبهٔ مقوارا که روی شیشهٔ چراغ الکتیر را پوشیده بود از تختهٔ بلوط بسیار ضخیم درست نمود . دید باز روشنی بر (اگران) تابید بعداز آن درمیان جعبه و (اگران) از صفحات فلزی حایلی قرارداد . دید بعضی از آنها مانع عبور ضوء غیر مرئی شدندو بعضی نشدند. از اینجا بخیالش رسید که بجای (اگران) دستگاه عکاسی بگذارد (کامیراوبسکور) وبواسطهٔ همین ضوء غیر مرئی ازاجسادیکه عبور ضوء را مانع نیستند . عکس بردارد معلوم است دراینصورت هرگاه مثلا تختهٔ ضخیمی را که مانع ازعبور ضوء نبود ازدوسه جامیخ آهنی بزنیم چون آهن مانع عبورضوء استدراین صورت عکس تخته میافتد وهمان جاها که میخ زده‌ایم چون از عبورضوء مانع بوده درشیشهٔ عکاسی به اندازهٔ قطر وحجم خود تاریك می‌ماند. (رونتکین) صندوقچهٔ تخته‌ٔرا که در دیوارهٔ داخلهٔ اوکلید وزنجیرساعت وسایر اسباب فلزی آویخته بود مقفل نموده میان جعبه وشـیشهٔ عکاسی حایل گذاشت . دید درشیشهٔ عکاسی عکس جوف صندوقچهٔ مقفل افتاد واسباب فلزی که دردیوارهٔ صندوقچه آویخته بود بهمان صورت خود نمایان گردید .

این بود که از این کشفیات مهمهٔ خود به مجلس کنگرهٔ اطبای (برلین) خبرداد و عالم علم را به حیرت آورد وآن ضوء را (ایکس‌لوچ) یعنی ضوء نامعلوم نامید .

بعداز انتشار این خبر علمای ممالك متمدنه درهمه‌جا مشغول امتحان عملی شدند وده روزبیشتر نکشید که درچندین مریضخانهٔ معتبر اروپ بواسـطهٔ همین



صورت زنجیر ساعت است که بواسطهٔ ضوء غیر مرئی رنتکین ازمیان
صندوق مقفل عکس بر داشته شده

ضوء غیر مرئی یا نامعلوم ازداخلهٔ بدن مرضایی صعب التحقیق عکس برداشتند وعلت مرضرا درهر نقطهٔ داخلهٔ بدن ازمغز سر، دل، ریه ، کبد، معده ، روده‌ها که بود معلوم کرده ومشغول معالجه شدند .

انتها